

راه

۲۶ صفحه

توده

دوره دوم شماره ۶۶ آذرماه ۱۳۷۶

آیت الله منتظری قربانی بزرگ یورش به جنبش مردم؟

۶ محور اصلی سخنرانی

آیت الله منتظری:

حمایت از اصل "ولایت فقیه"، آزادی احزاب، پاکسازی وزارت اطلاعات، حمایت از برنامه دولت خاتمی، عدم دخالت مقام رهبری در همه کارها و جدائی مرجعیت از رهبریت. (ص ۲ و ۳۶)

گفتگوی راه توده با رادیو "پژواک"

(ص ۲۰)

جلوگیری از بازگشت
آزادی ها به جامعه، هدف
اولیه تشنج آفرینی های کنونی
در کشور است

در برابر یورش کودتائی شکست خوردهگان انتخابات

عقب نشینی، یعنی آغاز شکست!

به دستگیری، شکنجه، اعتراف و محاکمه شهرداران دستگیرشده، جنجال و تشنج جدیدی، تحت عنوان مقابله با "آیت الله منتظری" و باصطلاح دفاع از "ولایت فقیه" آقای خامنه ای اضافه شد. شکست خوردهگان انتخابات که از یک "ستاد ویژه"، که گفته می شود رهبری آن برعهده آیت الله مهدوی کنی است، توطئه ها را یکی پس از دیگری به اجرا می گذارند، تظاهراتی شاهنشاهی در شهر قم براه انداختند. جماعتداران وزارت اطلاعات و امنیت، ماموران و شکنجه گران زیردست "اسداله لاجوردی" و قداره بندها و باج گیرهای زیر دست "محسن رفیق دوست"، رئیس بنیاد مالی باصطلاح "مستضعفان"، که هدایت تظاهرات را برعهده داشتند، با حمله به خانه آیت الله منتظری، همان صحنه هائی را آفریدند که ساواک شاه در خانه آیت الله خمینی آفریده بود!

دو روزنامه بلند گوی "ستاد توطئه"، یعنی "رسالت" و "کیهان"، که اکنون روزنامه "جمهوری اسلامی" نیز رسماً به آنها پیوسته، پس تظاهرات شهرقم، وعده تظاهرات علیه دانشجویان و دانشگاهیان را می دهند! و اینکه هدف علاوه بر مقابله با مخالفان "ولایت فقیه"، مقابله با "لیبرال" ها نیز هست! مرز "لیبرالیسم" را هم ستاد توطئه معین می کند!

حتی تجربه باقی مانده از تاریخ معاصر ایران هم می گوید: کانون توطئه ها، اگر درهم کوبیده نشود، حادثه سازی ها، تا مرز کودتا علیه رای و انتخاب مردم در دوم خرداد پیش خواهد رفت. این همان درسی است که دکتر مصدق در جریان ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ نگرفت و قربانی این تردید و دودلی خویش شد!

آنچه که مربوط به سخنان آیت الله منتظری می شود، به شهادت نوار آخرین سخنرانی او که نکات اساسی آن در همین شماره راه توده چاپ شده، او نه مخالفت با اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی کرده و نه رهبری "علی خامنه ای" را زیر سؤال برده است. حرف های او در این زمینه، تنها جنبه فقهی و مذهبی دارد و متوجه مرجعیت شیعه است. یورشی که سازمان داده شده، در حقیقت علیه بخش های دیگر سخنرانی آیت الله منتظری است که خواهان حمایت از دولت خاتمی و عدم مداخله و کارشکنی در کار آن شده است. شکست خوردهگان انتخابات، خود را پشت شعار "دفاع از ولایت فقیه" پنهان کرده و به سبزی با این بخش از سخنرانی او برخاسته اند. طردشگران انتخابات، بدین وسیله نه تنها با حادثه آفرینی و تشنج آفرینی کار دولت را فلج کرده اند، بلکه حالا از محمدخاتمی و طیف چپ مذهبی می خواهند که خود در محکوم کردن آیت الله منتظری وارد صحنه شوند! یعنی خود به دست خویش، علیه خود وارد میدان شوند و زحمت شکست خوردهگان انتخابات را برای اداره این جنجال جدید کم کنند، تا آنها بتوانند به توطئه های بعدی بپردازند! همان ترفندی که در جریان دستگیری شهرداران بکار بردند و دولت را زیر فشار گذاشتند تا اعترافات زیر شکنجه شهرداران را نازند کند!!

اینکه جنجال اخیر، به کجا خواهد کشید، در نهایت، به سرانجام این مرحله از جنبش آزادیخواهی و ضد ارتجاعی مردم ایران بستگی دارد، اما اینکه این جنجال بر اعتبار آیت الله منتظری، بعنوان حامی دولت و رای مردم و مخالف توطئه کنندگان علیه دولت و رای مردم، در جامعه افزود، جای هیچ تردیدی نیست!

ما بدون لحظه ای تردید، اعتقاد داریم و بارها نیز تکرار کرده ایم، که درد شکست خوردهگان انتخابات و همه مدافعان رهبر کنونی جمهوری اسلامی، که کلیدی ترین مراکز حکومتی را از بعد از درگذشت آیت الله خمینی، با تائید و حکم رهبر کنونی جمهوری اسلامی در اختیار داشته اند، دفاع از "ولایت فقیه" نیست، بلکه حفظ همین ارکان و مراکز حساس حکومتی - اقتصادی - سیاسی است! آنها در همین جمهوری اسلامی کنونی ۳۵ تا ۴۰ درصد درآمد کشور را در اختیار دارند، دولت سایه دارند، امپراطوری اقتصادی دارند، نیروی نظامی دارند، تلویزیون را در اختیار دارند، بانک ها را می خواهند در اختیار خود بگیرند، همه گونه آزادی عمل، تا حد کتک زدن مراجع مذهبی، ربودن و کشتن، گرفتن و شکنجه کردن و اعدام کردن، مذاکرات علنی و پنهان با انگلستان دارند و... آنها به دفاع از این امکانات و قدرت حکومتی خویش برخاسته اند که با خواست مردم در جریان انتخابات دوم خرداد در تضاد است! (بقیه در ص ۳۶)

اکتبر ادامه دارد

(ص ۲۴)

جنايات در ج.ا.
"ماهی از

سرگنده گردد.."

(ص ۸)

کابوس
"ولایت نشین"
ایران

(ص ۹)

"رفرم" یا
"انقلاب"

(ص ۳۴)

* انعکاس مواضع تحریم کنندگان

انتخابات در داخل کشور

* طرح فدائی ها برای فعالیت در

ایران

* "راه آزادی" و پلنوم ۲ نفر + ۴۲٪

* رویاهای "راه کارگر"

* رهبرانی که باید پاسخ بدهند!

بدنبال تظاهرات نفرت انگیز یازندگان انتخابات در شهر "قم"

میلیون ها ایرانی آیت الله منتظری را دوباره باز می شناسند!

* میلیون ها مردم مذهبی ایران که در انتخابات ریاست جمهوری به خاتمی رای دادند، بار دیگر آیت الله منتظری را در کنار خویش باز یافته اند!

* یازندگان انتخابات ریاست جمهوری با برپائی تظاهرات علیه آیت الله منتظری عملاً همان نتیجه ای را گرفتند، که در ستیز انتخاباتی با محمد خاتمی گرفتند!

* نوار آخرین سخنرانی آیت الله منتظری در ایران و در هزاران نسخه دست به دست می شود!

شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری، در یک جنجال آفرینی توطئه گرانه جدید، تظاهرات هدایت شده ای را در شهر قم و با هدف مرعوب کردن مردم سازمان دادند. بهانه این تظاهرات دفاع از "ولایت فقیه" و مخالفت با آخرین اظهارات و یا بقول روزنامه های وابسته به توطئه کنندگان، مخالفت های آیت الله منتظری با "ولایت فقیه" بود. از میان تظاهر کنندگان، که اکثریت آن نمی دانستند برای چه به قم آورده شده و ماجرا چیست، عده ای از همان حرفه ای ها که به کتابخانه ها، سینماها، مجالس ترحیم و سخنرانی ها حمله می کنند، با فریاد «اعدام باید گردد»، به خانه آیت الله منتظری حمله کرده و هر چه را دم دست یافته اند، نابود کرده اند.

نه این نوع تظاهرات و حمله ها برای مردم ایران نا آشنا و غافلگیر کننده است و نه توطئه کنندگان، برای مردم غریبه و نا آشنا! باز، همان آیت الله کنی ها، آیت الله جنتی ها، آیت الله کاشانی ها، آیت الله خزعلی ها، آیت الله یزدی ها، آیت الله آملی ها؛ و باز هم، همان عسکراولادی ها، رفیق دوست ها، ناطق نوری ها، لاجوردی ها و بادمپیان ها، که همگی دست در دست هم، علیه رای و اراده مردم قسم یاد کرده اند، صحنه سازی دیگری را به اجرا گذاشتند.

تظاهرات نفرت انگیز قم، که آشکارا برای مقابله با جنبش مردم و با هدف زمینه سازی برای سرکوب این جنبش و سلطه دیکتاتوری آتایانی از آن نوع که در بالا نامشان آورده شد، سازمان داده شده بود، ادامه تحمیل کابینه مصلحتی به محمد خاتمی، دستگیری، شکنجه و اعترافات شهرداران تهران، حمله دوباره چماق بدستان به دانشگاه ها و محاصره اقتصادی مردم ایران است! بدین ترتیب کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، همچنان در جامعه ادامه دارد! شتاب گرفتن توطئه ها و بی پروائی توطئه کنندگان نشان می دهد، که شکست خوردگان انتخابات، چون گذشت زمان را به سود خود نمی دانند و مردم در یک رای گیری آشکار، آنها را طرد کرده اند، آنها نیز دلیلی بر پنهان ساختن خود ندیده و آشکارا آنچه را می خواهند به نمایش گذاشته اند!

در بسیاری از شهرهای ایران، از غروب چهارشنبه ۲۸ آذر ماه که خبر و گزارش تظاهرات نفرت انگیز شکست خوردگان انتخابات در شهر قم، در مطبوعات و رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد، مردم از هر طریق ممکن برای دستیابی به متن سخنان آیت الله منتظری به تکاپو افتاده اند. رادیو و تلویزیون و روزنامه های وابسته به شکست خوردگان انتخابات و بویژه دو روزنامه "رسالت" و "کیهان" عملاً با حمله به سخنان آیت الله منتظری و درعین حال، چاپ نکردن متن این سخنان، نه تنها به این کنجکاری مردم دامن زده اند، بلکه پس از ۱۰ سال، بار دیگر خاطره او را بعنوان روحانی آزادخواهی که در

مقام مقابله با توطئه ها، به حمایت از محمد خاتمی و رای و نظر مردم برخاسته، در اذهان توده های مردم زنده کرده اند!

آیت الله منتظری در سخنان خود، برای شاگردانش و به تناسب ولادت حضرت علی این نکات را یاد آور شده است (نقل به مضمون):

۱- در کار دولت کارشکنی نباید بشود و باید به آن اجازه بدهند، مطابق آنچه که به مردم وعده داده عمل کنند.

۲- آزادی احزاب و مطبوعات در مملکت اسلامی، همان نقش امر به معروف و نهی از منکر را دارد و باید فعالیت آنها آزاد شود.

۳- معنای ولایت فقیه، که من خود از تدوین کنندگان آن هستم، آن نیست، که یک نفر هرکار دلش خواست بکند. مردم مشتی بی سرپرست و صغیر نیستند، همه اختیارات در قانون اساسی پیش بینی شده و باید مطابق آن رفتار شود.

۴- آقای خامنه ای، برای مرجعیت، دارای اعلیت نیست و معنای رهبری هم این نیست که در تمام امور دخالت کند.*

۵- من از نوشته های چهارتا روزنامه دستوری نمی ترسم. بگذار چهارتا امام جمعه هم هر چه دلشان می خواهد بگویند. کی آنها را قبول دارد؟ اینها حقوق بگیرند! وقت این حرف ها گذشته!

مردم در این سخنان نه نشانه ای از توطئه علیه نظام دیده اند و نه مخالفت با اصل "ولایت فقیه" که حدود اختیارات آن در قانون اساسی مندرج است. نظرات آیت الله منتظری و بسیاری از مراجع دیگر درباره مرجعیت و اعلیت رهبر کنونی جمهوری اسلامی نیز بر کسی پوشیده نیست. قانون اساسی را نیز با علم بر همین امر تغییر دادند تا بتوان "علی خامنه ای" را پس از درگذشت آیت الله خمینی، بعنوان "جانشین رهبر" معرفی کرد.

از این نکات آیت الله هائی که در شورای نگهبان و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم جمع شده اند و حتی همه اعضای مجلس خبرگان رهبری به خویی اطلاع دارند. بنابراین، وحشت از چیز دیگری است. وحشت از بازگشت به صحنه آیت الله منتظری است، آنهم در حمایت از رای و خواست میلیون ها مردم ایران که به خاتمی رای داده اند و در مقابله با توطئه های یازندگان انتخابات. در حالیکه در تمام سال های پس از درگذشت آیت الله خمینی و بویژه در دوران قبل و بعد از انتخابات، مردم شاهد اسارت رهبر کنونی جمهوری اسلامی در دست یازندگان انتخابات و یا همنوائی و همگامی با آنها بوده اند. وحشت اینجاست!

یازندگان انتخابات، که گذشت زمان را به سود خود نمی بینند، بی پروا و با خشونت کامل برای مقابله با این بازگشت دست بکار شده و در شهر قم آن صحنه های نفرت انگیز را به نمایش گذاشتند. آن تظاهرات پیش از آنکه نشان قدرت طرد شدگان انتخابات باشد، علامت وحشت و ترس آنها از نفوذ کلام آیت الله منتظری در میان مردم است!

این تظاهرات همچنین یکبار دیگر نشان داد، که جدال کنونی در جمهوری اسلامی، نه مبنای فقهی دارد و نه مبنای اسلامی، چرا که اگر اینچنین بود، حریم ها اینگونه درهم شکسته نمی شد! دفاع از کیان "ولایت" و یا کیان "اسلام" پوشش دفاع از حریم قدرت و منافع است، که بدان دست یافته اند. بازار و سرمایه داری بزرگ تجاری ایران و روحانیون وابسته به آن، از پایگاه طبقاتی خود در جمهوری اسلامی دفاع می کنند؛ حتی اگر امروز به قیمت ریختن خون دهها منتظری بشود، همچنان که دیروز به قیمت ریختن خون مردم در اسلام شهر و قزوین تمام شد! آقای واعظ طبسی که در مشهد تظاهرات مشابه تظاهرات قم راه انداخت، از امپراطوری خویش درخسان دفاع می کند، اسلام و ولایت پوشش این دفاع است!

آیا تظاهرات قم نشانه قدرت است؟

ساده ترین پاسخ به این سوال آنست، که اگر برپا کنندگان این تظاهرات و طراحان این توطئه ها، که خود را پشت شعار دفاع از حریم "ولایت فقیه" پنهان کرده اند و از سنگر "بازار" بطرف مردم شلیک می کنند، در میان مردم نفوذ کلامی برای جلب حمایت اعتماد و رای آنها را داشتند، که در انتخابات ریاست جمهوری این نفوذ و اعتبار باید بیست میلیون ایرانی را پشت ناطق نوری جمع می کرد و نه پشت محمد خاتمی. هرکس که تصور کند مردم این را نمی فهمند، خود نمی فهمد و درامواج حوادث بینائی اش را از دست داده است! اگر سازمان دهندگان این تظاهرات را، مردم قبول داشتند، منی رفتند پای موعظه های آنها در نماز جمعه ها می نشستند و روز ۲ خرداد میلیون پست میلیون رای به ناطق نوری می دادند!... بنظر ما طرد شدگان انتخابات خوب می دانند، که چنین اعتبار و نفوذ کلامی در میان مردم ندارند و به همین دلیل نیز روز به روز بیشتر چنگ و دندان نشان می دهند و مردم را از چوب و چماق و

نه تنها باید این توطئه ها را افشاء کرد، بلکه باید با استفاده از همه امکانات موجود به مقابله با آن برخاست. ستاد توطئه علیه نتیجه انتخابات ۲ خرداد، اگر امروز درهم کوبیده نشده، رسوا نشود و مردم آنرا متلاشی نکنند، فردا به ستاد کودتا تبدیل خواهد شد! دولت، طیف پیروز دزانتخابات و مردم نه تنها موظف به دنبال روی از خواست های توطئه کنندگان نیستند، بلکه باید موضع صریح و قاطع در برابر آن اتخاذ کنند. این دولت و طیف پیروز درانتخابات ریاست جمهوری نیستند که باید به ستاد توطئه پاسخ بدهند، نظرشان درباره سخنرانی آیت الله منتظری چیست! این شخص علی خامنه ایست، که در مقام رهبری باید به مردم پاسخ بدهد به چه دلیل مطابق قانون اساسی عمل نمی کند؟ چرا نیروهای انتظامی را تحویل وزارت کشور نمی دهد؟ چرا ترکیب شورای نگهبان را بعنوان طرد شدگان انتخابات کنار نمی گذارد؟ چرا از دستگاه قضایی متخلف و طرفدار بازندگان انتخابات حمایت می کند؟ چرا تعرض به روحانیونی نظیر آیت الله منتظری را محکوم نمی کند؟ چرا به دفاع از قانون و قانونیت و همان قانون اساسی که متکی به آن رهبری جمهوری را بدست گرفته بر نمی خیزد؟ اگر درمتن و مرکز تمام این توطئه ها قرار ندارد و خود نیز ناخواسته اسیر دست موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز و حجتیه است و طرد شدگان انتخابات اخیر است، چرا این را به مردم نمی گوید و حسابش را از آنها جدا نمی کند؟ اگر با توطئه "ولایت مطلقه فقیه" موافق نیست، چرا آنرا برزبان نمی آورد؟

اینها سوالات، پرسش ها و ابهامات مردم است، که باید روشن شود و جنبش مردم، در این مرحله، باید آنها را با همین صراحت طرح کرده و برای مقابله با توطئه کنندگان حول محور آنها بسیج شود. این نه دولت خاتمی و مردم ایران هستند که باید موضع مثبت خود را در برابر تفرقه های طرد شدگان انتخابات روشن کنند، این مقام رهبری است که باید صف خود را در این جریان روشن کند: با دولت و مردم، یا علیه دولت خاتمی و در برابر مردم!

از "ستاد توطئه" تا "ستاد کودتا"

همانگونه که "راه توده"، در ادامه مشی شناخته شده حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی و انقلاب بهمن ۵۷ در اطلاعیه مربوط به پیروزی محمد خاتمی درانتخابات آنرا یاد آورده و درتمام دوران گذشته برآن تاکید کرده است، هر نوع مداخلات در برابر توطئه کنندگان، به معنای فرصت دادن به ستاد توطئه برای گرفتن ابتکار عمل بدست خویش است. توطئه محاصره اقتصادی مردم، به توطئه مقاومت بازندگان انتخابات درمجلس و در برابر ترکیب دولت کشیده شد، مداخلات با ماجرای دستگیری و شکنجه شهرداران، حمله به مراکز دانشگاهی و تظاهرات قم را دنبال داشت. این مداخلات اگر ادامه یابد، توطئه ها یقیناً در اشکال و ابعاد دیگری تا لحظه سرکوب جنبش مردم و تشکیل دولت اضطراری (دولت کودتائی) می تواند ادامه یابد.

توطئه ها از کجا رهبری می شود!

سیر چند حادثه و رویداد مهم و سوابق چند توطئه مهم در هفته های اخیر، که در این مرحله منجر به تظاهرات قم شده و قطعاً در اشکال و ابعاد دیگری از سوی شکست خوردگان انتخابات ادامه خواهد یافت، می تواند سیمای مشخص تری از روند رویدادها را در داخل کشور ارائه دهد.

تشکیل ستاد توطئه!

درنخستین هفته آبان ماه دوتهران گفته شد، که رهبران شورای نگهبان قانون اساسی و جامعه روحانیت مبارز جلسه وسیعی را با شرکت برخی وزرای برکنار شده دولت هاشمی رفسنجانی تشکیل داده اند. در این جلسه که ریاست آنرا آیت الله مهدوی کنی برعهده داشته، ناطق نوری نیز شرکت داشته است. این جلسه در پایان مذاکرات خود ستادی را بعنوان "دولت دوم"، برای اداره کشور تشکیل می دهد. این خبر که ابتدا بصورت شایعه در برخی محافل می چرخید، سرانجام با این مضمون سراز نشریه "میهن" چاپ داخل کشور در آرد ("... وزرا، و مسئولین ازکار برکنار شده، در جلسه ای با حضور آیت الله مهدوی کنی شرکت کرده اند و قرار است این جلسات ادامه یابد!")

چاقو می خواهند بترسانند، تا مانع گسترش نفوذ کلام دیگرانی شوند، که معضوب این جماعت باز شناخته می شوند. منتظری از جمله آنهاست!

اکنون شرایط در ایران به گونه ایست، که مردم در پس هر رویدادی بدنبال دست بازندگان انتخابات می گردند. به همین دلیل است، که در جریان تظاهرات علیه آیت الله منتظری نیز، میلیسورن ها مردم ایران که برای هو و جنبه های رادیو و تلویزیون یک گوششان در "گوش دیگرشان" دروازه است، و هتاک های مطبوعات جناح بازنده انتخابات را اساساً نه می خوانند و نه پولی برای خرید آن دارند، دست های بازندگان انتخابات را در این ماجرا می بینند!

هیچکس، در طول تاریخ به ضرب چوب و چماق نتوانسته رهبر مردم شود و رهبری نیز امری ذاتی و شخصیتی است و نه موروثی! این همان نکته بسیار مهمی است، که آیت الله منتظری نیز هوش تر از هر روحانی همراه و همگام آیت الله خمینی آنرا درک کرد و برای خویش نزد مردم حساب جداگانه ای باز کرد. جسارت او در مخالفت با شکنجه و زندان و اعدام زندانیان سیاسی، مخالفت او با ادامه جنگ با عراق و توصیه نامه اش به آیت الله خمینی برای توبه از اشتباه ادامه جنگ، ایستادگی اش در برابر یک تازی و جنایات سازمان امنیت جمهوری اسلامی و مخوف تر از ساواک شاهنشاهی معرفی کردن آن، از تن در آوردن قیامی جانشینی آیت الله خمینی و اعلام صریح آن، پایداری اش در برابر انواع توطئه های روحانیون حکومتی و توطئه گر، انشای دیدار پنهان رئیس شورای امنیت ملی کاخ سفید امریکا، "مک فارلن"، از ایران و زوبند حکومتیان او با برای ادامه جنگ با عراق، پرهیز از قدرت و پابندی به زندگی ساده و پرهیز از رفاه حکومتی، حمایتش از آزادی و حقوق دهها میلیون مردم محروم و زحمتکش ایران در برابر مشتی غارتگر بازاری و تجار نوکسبه دولتی، شجاعت در بیان آنچه را حق و حقیقت تشخیص می دهد، پنهان نشدن پشت نام آیت الله خمینی و فاصله گرفتن از اشتباهات بزرگ او و اعلام حمایتش از رای مردم به محمد خاتمی و سرانجام ایستادگی کنونی اش برای مقابله با توطئه کنندگان در برابر رای و خواست مردم و افشای توطئه بزرگ لغو جمهوریت و برپائی دیکتاتوری "ولایت مطلقه فقیه" در ایران، همگی از آیت الله منتظری، در جمع روحانیون شناخته شده ایران، چهره ای ساخته است، متکی به عزم و اراده خویش برای باقی ماندن در کنار مردم! او بودن با مردم و بیان خواست مردم را نه در همگامی با توطئه کنندگانی که آیت الله خمینی را تا ورطه بزرگ ترین اشتباهات هدایت کردند، بلکه از همان نقطه ای شروع کرد، که آیت الله خمینی در سال ۱۳۴۱ و با نصیحت شاه و دربار به پشت نکردن به مردم شروع کرد!

همین که امروز در دانشگاهها و حتی نهادهای مسلح حکومتی، وزارت اطلاعات و امنیت و حراستی ها و ادارات ایدئولوژیک بدنبال نوار سخنرانی آیت الله منتظری می گردند و داشتن آنرا جرم اعلام داشته اند، خود دلیل جدائی راه او از خائنین به انقلاب و همراهی او با مردم نیست؟ اینکه امروز در بسیاری از شهرها سخنرانی اخیر آیت الله منتظری بسرعت روی نوار تکثیر شده و دست به دست می شود، چه معنائی جز پیوستن او به جنبش مردم دارد؟

آن تظاهرات ساختگی و شرم آوری که توطئه گران و بازندگان انتخابات در شهر قم براه انداختند، از بیم همین همگامی آیت الله منتظری با مردم و فاصله داشتن با توطئه کنندگان و طرد شدگان مردم است! تظاهراتی که می رفت تا به قیمت جان او بدست مشتی اوباش وابسته به موتلفه اسلامی و دفتر تبلیغات اسلامی تمام شود!

نه تنها خیانتکاران به منافع ملی ایران، نه تنها سردهندگان "جنگ" جنگ تا پیروزی که هستی و نیستی ایران را به باد دادند، نه تنها غارتگرانی که جوانان ایران را در جبهه ها به کشتن دادند و خود در شهرها به غارت پشت جبهه و زمینه چینی برای قبضه حکومت سرگرم شدند، نه تنها آنها که دستشان به انواع زد و بندهای بین المللی با انگلستان و امریکا آورده است و... بلکه جانیانی از نوع "حجت الاسلام رازینی" رئیس کنونی دادگستری تهران و یکی از دو مامور قتل عام هزاران زندانی سیاسی مملکت و یکی از سه عضو مثلث توطئه علیه منتظری در زمان حیات آیت الله خمینی هم از تحولات و هر نیرویی که به این تحولات شتاب بدهد وحشته اند و گذشت زمان را به سود خود نمی دانند.

آیت الله منتظری در میان نیروهای مذهبی و تحول خواه ایران و بویژه در بدنه جمهوری اسلامی، نقش حامی تحولات را پیدا کرده است و تظاهرات نفرت انگیز تم علیه او با همین انگیزه سازمان داده شد و اکنون نیز دولت و طیف چپ مذهبی تحت فشار قرار گرفته است، تا از این اعمال نفرت انگیز حمایت کنند. آنها را برای این حمایت تحت فشار گذاشته اند تا عملاً خود، دست رد بر سینه آن نیرویی بگذارند که بموقع به یاری شان شتافته است!

توطئه ها در مجلس

پس از تشکیل همین ستاد، در مجلس اسلامی، عده ای از نمایندگان وابسته به موفقه و روحانیت مبارز، زمزمه ضرورت تائید صلاحیت وزراء، معاونان آنها و استانداران جدید دولت از سوی شورای نگهبان را مطرح ساختند و مسئله احضار برخی وزراء به مجلس برای پاسخگویی نیز از سوی برخی از همین گروه نمایندگان مطرح شد، که همگی آنها ادامه همان یورش به شهرداری و فلج سازی دولت خاتمی است.

اخطار تکاندهنده شوراهای اسلامی کار

قطعنامه پایانی کنگره شوراهای اسلامی کار، که در تهران تشکیل شده بود، این دسته از نمایندگان را از پیگیری طرحشان منصرف کرد. در این قطعنامه هرنوع کارشکنی (مجلس) در کار دولت محکوم شده است و در پایان کنگره نیز، ابوالقاسم سرحدی زاده، نماینده کارگران در مجلس اسلامی گفت: «کارشکنی و فلج کردن دولت، یک خیانت است»

سراغ دانشگاهها رفتند

شکست خوردگان انتخابات و ستاد توطئه، که سکوت را در برابر قطعنامه کارگران و اخطار سرحدی زاده، تاکتیک درست تری در این مرحله تشخیص داده بودند، یورش به دانشگاهها را تشدید کردند، که با کمال تاسف چپ روی های رهبری انجمن های اسلامی دانشجویی، به رهبری حشمت الله طبرزدی در این مورد بهانه خوبی شد. این یورش تا حمله به دفتر این انجمن و مضروب ساختن رهبران انجمن و بویژه حشمت الله طبرزدی پیش رفت و همچنان بیم آن می رود که در صورت ادامه ابتکار عمل در دست ستاد توطئه علیه نتیجه انتخابات ریاست جمهوری، این یورش گسترش یافته و حتی به دستگیری و شکنجه و اعتراف و... رهبران آن نیز منجر شود.

بیانیه های جعلی

در آستانه تظاهراتی که انجمن اسلامی دانشجویی در دانشگاه تهران ترتیب داد و متعاقب مصاحبه های رادیوهای فارسی زبان با حشمت الله طبرزدی، سران موفقه اسلامی، «عسکراولادی» و «بادامچی» در چند سخنرانی و مقاله مطبوعاتی خواهان تشکیل «انجمن های اسلامی طرفدار ولایت» شدند. بلافاصله این انجمن ها، که اغلب همان اعضای انصار حزب الله هستند، ابتدا در دانشگاه آزاد اسلامی که زیر تسلط حجتیه است، تشکیل شد و سپس در چند دانشگاه دیگر نیز اعلام موجودیت کرد. این انجمن های جدیدالتاسیس بلافاصله حمله و ضرب و شتم دانشجویان عضو انجمن های اسلامی دانشجویی و دانشجویان را شروع کردند. همزمان با این حوادث، چند اطلاعیه جعلی بنام «دفتر تحکیم وحدت» در روزنامه رسالت و کیهان به چاپ رسید، که بلافاصله این توطئه نیز توسط دفتر مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان-دفتر تحکیم وحدت- محکوم شد.

تمام کوشش مندرج در این اطلاعیه ها، رویاروی قرار دادن دفتر تحکیم وحدت با نهضت آزادی ایران بود. امری که ما در صحنه ۴۰ شماره گذشته راه توده، یعنی شماره ۶۵ آنرا یاد آور شده و تاکید کرده بودیم، که مخالفان تحولات و بازندگان انتخابات، که بشدت از بازگشت احزاب به صحنه سیاسی کشور وحشت دارند، به هر حيله و ترفندی برای مقابله با این امر برخاسته اند و در این مرحله بشدت با عادی شدن حضور نهضت آزادی در مجامع سیاسی و دانشگاهی مخالفت می کنند. نهضت آزادی خود نیز در سه هفته پایانی آبان ماه، سه اطلاعیه توضیحی درباره این توطئه منتشر ساخته و صراحتاً به جعل اطلاعیه با امضای دفتر تحکیم وحدت اشاره کرد. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر (پلی تکنیک سابق) نیز با انتشار نامه ای، ضمن دفاع از برپائی میزگردهای سیاسی و از جمله میزگردی با حضور رهبران نهضت آزادی ایران، جعل اطلاعیه در روزنامه های رسالت و کیهان را محکوم کرد.

تمامی این توطئه ها، از یک ستاد و یک مرکز هدایت می شود، که با افشای نشست آیت الله کنی و... (که خبر آنرا در همین ستون خواندید)، رهبران آن روز به روز بیشتر برای مردم شناخته می شوند.

۶ ماه فرصت برای یورش قطعی!

در ارتباط با تحرکات «ستاد توطئه» و اخباری که از درون آن به بیرون راه یافته است، نشریه «عصرما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در آخرین شماره خود نوشت:

«... این طیف که از نظر ایدئولوژیک رای مردم را زینتی بیش نمی داند، برای جمهوریت نظام اعتبار قائل نیست و به حفظ حاکمیت «اسلام» مورد نظر خود، ولو به قهر و غلبه و ایجاد رعب و وحشت اعتقاد دارد، هرگز نمی تواند با شعارهای آزادی، تکثر و توسعه سیاسی، جامعه مدنی و... سرسازگاری داشته باشد و می داند که با تحقق چنین شعارهایی حیات سیاسی خود را از دست خواهد داد. سخنگویان جناح انحصار طلب، شکست خود را در انتخابات ریاست جمهوری شکستی تاکتیکی تصور کرده و سخنگویان آن در سخنرانی های خصوصی خود صریحاً اعلام کرده اند، که دولت خاتمی ۶ ماه بیشتر دوام نخواهد یافت. طیف مزبور استراتژی دقیق و مشخصی را برای تحقق این پیش بینی طراحی و به مرحله اجرا گذاشته است. آنها رای دوم خرداد مردم را رای به تغییر دانسته و معتقدند چون نخواهند گذاشت خاتمی در کارش موفق شود، رای بعدی مردم به «قیات» خواهد بود و به همین دلیل اکنون باید بر تشنج با شدت افزود. آنها حتی اعضای کابینه آینده خویش را هم پیش بینی کرده اند!»

دفاع از رای مردم

همین نشریه در سرمقاله صفحه اول، این شماره خود می نویسد: «...» انحصار طلبان همچنان بر شیوه های مخرب پیشین در مواجهه با دولت جدید تاکید می ورزند و خواهان برگرداندن آب رفته به جوی هستند. ما گفته بودیم که آنها پس از شکست دوم خرداد در حال سازماندهی مجدد بوده و در آینده باید شاهد بروز اعمال خشونت آمیز، درگیری های ساختگی و دامن زدن به تشنج و تنش در جامعه از سوی عوامل این جریان باشیم. اکنون بسیار زودتر از آنچه انتظار می رفت، این واقعیت تلخ در حال چهره نمائی است. دستگیری ها و محاکمه های جهت دار مدیران شهرداری که به بروز بحران در مدیریت کشور انجامیده است، برخوردهای خشن با مردم کوچه و بازار به بهانه حفظ نظم و امنیت و مبارزه با بدحجابی و یا مفساد اجتماعی، حمله گروه های شناخته شده، که معلوم است از کدام کانونها حمایت می شوند، به مراسم و اشخاص مختلف و ضرب و شتم افراد، حمله به دفاتر مطبوعات و... که همگی ظرف هفته ها و روزهای اخیر به وقوع پیوسته است، در همین چارچوب قابل تحلیل و ارزیابی است. هدف اصلی از این اقدامات ناتوان ساختن دولت، ناامید کردن مردم از ایجاد هرگونه تغییر پس از دوم خرداد، به شکست کشاندن شعارهای دولت و نهایتاً ساقط کردن آنست. دولت به دلیل نداشتن ابزارهای لازم، از جمله عدم اشراف بر نیروهای انتظامی، از ایجاد امنیت عمومی و حفاظت از حقوق و آزادی های سیاسی و حتی جان افراد ناتوان است... دولت باید در قبال رویدادهای فوق محکم و استوار بر شعارها و برنامه های خود تاکید کند و جامعه را از موانع و مشکلات فراروی تحقق آنها آگاه سازد...»

با کمال تاسف، و در حالیکه توطئه کنندگان مستقیماً افراد مشخصی را از اطرافیان محمد خاتمی و اصولاً طیف چپ مذهبی با ذکر نام زیر حمله گرفته اند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، همچنان با اشاره و بدون نام بردن از عوامل مستقیم توطئه ها، تنها به ذکر «این»، «آن»، «یک جریان» و... اکتفاء می کند. یقیناً، این اشارات برای کسانی که مستقیماً با مسائل دست و پنجه نرم می کنند، کافی است، اما برای مردم و همه خوانندگان این مطالب، این اشارات آشنا نیست و هیچ کمکی به آگاهی مردم نمی کند!

افشای شکنجه شهرداران

جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی، با صدور بیانیه ای در تهران، برای نخستین بار اشاره به جنایاتی کرده است، که در زندان کمیته مشترک در حق شهرداران دستگیر شده، اعمال شده است. در برخی از روزنامه ها، مانند «سلام» نیز اشاره به این امر شده و از گزارشی یاد می شود، که کمیته تحقیق دفتر ریاست جمهوری در این زمینه تهیه کرده است. گفته می شود، که این گزارش مستقیماً در اختیار رهبر جمهوری اسلامی گذاشته شده، ولی او همچنان نسبت به آن از خود واکنشی نشان نمی دهد. این شهرداران پس از شکنجه و پذیرش اعترافات که به آنها دیکته شده، در دادگاه حضور یافته و شهردار تهران را زیر ضربه برده اند! شیوه ای که ۱۸ سال است در جمهوری اسلامی و در شکنجه گاهها جریان دارد و بر کمتر کسی پوشیده است! مطبوعات نمی نویسند، اما در محافل سیاسی اطلاع دقیق وجود دارد، که یکی از شهرداران دستگیر شده، یعنی «محمد هاشم مهیمنی»، شهردار منطقه ۱۶، زیر شکنجه تا آستانه مرگ رفته و به همین دلیل از کمیته مشترک به بیمارستان منتقل شده است. او حاضر به شرکت در مراسم اعتراف در دادگاه نشده و گفته که از شهردار و عملکردش در دادگاه دفاع خواهد کرد!

بیانیه جمعیت دفاع از ارزش ها و فاش شدن شکنجه شهرداران!

جمعیت دفاع از ارزش ها، پیشتر طی نامه ای به قوه قضائیه نسبت به نحوه رفتار با شهرداران دستگیر شده و مراحل تحقیق از آنها اعتراضی کمرنگ کرده و خواهان اطلاعات بیشتری شده بود. قوه قضائیه در جوابیه ای، تقریباً با این مضمون (که به شما مربوط نیست و دخالت نکنید) به این نامه جواب داده و تاکید کرده بود که حجت الاسلام رازینی، عضو رهبری این جمعیت که رئیس دادگستری تهران است، در جریان امور می باشد. جمعیت دفاع... در نامه دوم خود، ضمن تکرار نگرانی اعتراضی آمیز خود نسبت به رفتار با شهرداران، فاش ساخت که "رازینی" دیگر در شورای مرکزی این جمعیت حاضر نمی شود و هیچ توضیحی هم درباره این عدم حضور نمی دهد. ضمناً نگرانی نسبت به عملکرد قوه قضائیه بر سر جای خودش باقی است. این نامه در نشریه "ارزش ها"، ارگان مرکزی این جمعیت، انتشار یافت.

افشاء شدن فاصله گیری رازینی از جمعیت دفاع از ارزش ها، به شایعات و گمان هائی که از پیش وجود داشت، دامن زد. براساس این شایعات، تغییر رئیس قوه قضائیه، "آیت الله یزدی"، قطعی است و دو جانشین برای وی در نظر گرفته شده است. ریشهی، دبیرکل جمعیت ارزش ها و رازینی، عضو رهبری این جمعیت و رئیس کنونی دادگستری تهران. بدین ترتیب رازینی، احتمالاً برای جلب نظر مولفه و معرفی کردن خود به عنوان یک فرد مستقل و نه وابسته به ریشهی و جمعیت تحت رهبری او، دیگر در شورای رهبری این جمعیت حاضر نشده و ریشهی نیز با اطلاع از موقعیتی که در انتظارش می باشد، دست گذاشته است روی پرونده "نحوه دستگیری و بازجویی" شهرداران، که اتفاقاً کمیسیون دفتر ریاست جمهوری با شرکت وزیر دادگستری نیز موارد عدیده آنرا تهیه کرده و در اختیار علی خامنه ای گذاشته است. پس از این افشاگری ها و شایعات، حجت الاسلام رازینی، که زمانی دادستان دادگاه ویژه روحانیت بوده و در جریان توطئه علیه قائم مقامی آیت الله منتظری نقش بازجوی پرونده سید مهدی هاشمی را داشته و در کنار حجت الاسلام "نیری" عامل اجرای قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ است، در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد. او در این مصاحبه تلاش کرد تا به اصطلاح خودش به ابهامات پیرامون پرونده، نحوه دستگیری و بازجویی از شهرداران پاسخ بدهد. اما سئوالات پیاپی خبرنگاران، او را ناچار به برخی اعترافات افشاگرانه کرد. اینکه شهرداران پس از دستگیری به کمیته مشترک برده شده و تا پیش از محاکمه در زندان انفرادی بوده اند و...

بدین ترتیب محاکمه ای که آیت الله یزدی، رئیس قوه قضائیه آنرا در نماز جمعه خود، محاکمه ای ملی اعلام داشته بود، معلوم شد، ادامه همان فاجعه ملی است، که همچنان در خانه های تیمی سازمان امنیت و زندان های تحت مدیریت لاجوردی و مولفه اسلامی ادامه دارد: ربودن، شکنجه دادن، اعتراف گرفتن، کشتن و...

بیم از گزارش واقعی خاتمی به مردم!

در ادامه تشدید توطئه ها و تحركات بی وقفه طیف شکست خورده در انتخابات، زمره های مربوط به گزارش محمد خاتمی به مردم، درباره یکصدمین روز دولت جدید شروع شد. همه می دانستند، که قطعاً برخی بیم و نگرانی ها در طیف شکست خوردگان انتخابات در این رابطه بوجود آمده است. ناگهان، جو سازی به بهانه دفاع از ولایت فقیه آغاز شد. زمره ها پیرامون گفتگوی خاتمی با مردم، آن بود که وی احتمال ضمن اشاره مستقیم به دستگیری شهرداران و حتی اشاره ضمنی به گزارش کمیسیون تحقیق ریاست جمهوری پیرامون این ماجرا و افشای شکنجه ای که آنها در زندان شده اند، کارشکنی ها در کار دولتش را شرح خواهد داد. همچنین گفته می شد که وی در این گفتگو از رهبر جمهوری اسلامی نیز خواهد خواست تا در چارچوب اختیاراتی که قانون اساسی برایش تعیین کرده، عمل کند و دست دولت را در کارهایش بازگذارد. این کلام صریح، طبعاً آگاهی و بسیج مردم را به همراه داشت.

بدین ترتیب جنبالی بزرگ تر، برای فشار به دولت و مرعوب ساختن خاتمی سازمان داده شد.

فرمان تظاهرات قم را چه کسی صادر کرد؟

برای آنکه دقیق تر دانسته شود، در جمهوری اسلامی "ولایت" و "فقاوت" و رهبری در اختیار کیست و سرمایه داری تجاری ایران، چگونه برای فقیه و غیر فقیه، اعلم و غیر اعلم، مرجع و غیر مرجع تکلیف روشن می کند،

نگاهی به پیش زمینه های آخرین توطئه شکست خوردگان انتخابات، یعنی "تظاهرات قم" ضرورت دارد.

حبیب الله عسکراولادی، دبیرکل مولفه اسلامی، سه روز پیش از تظاهرات قم، در سه شماره پیاپی روزنامه "رسالت" سرمقاله ای تحت عنوان «علی، امام وحدت!» نوشت. عسکراولادی در این سرمقاله ها برای روحانیون حکومتی تعیین تکلیف کرد و از موضع رهبر جمهوری اسلامی به این و آن نصیحت کرد! وی در بخشی از سرمقاله ای که در شماره ۲۲ آبان روزنامه رسالت چاپ شد، درحالیکه هنوز کسی اطلاع نداشت در قم چه گذشته و آیت الله منتظری چه گفته است، با اشاره به او و موضعگیری هایش نوشت: «... جای تاسف است که فقیهی بالای شصت سال سابقه و تجربه و حیثیت، خود را حساب نشده و نا خود آگاه در اختیار خواست و فتنه و شیطنت دشمن قرار دهد تا از شخصیت او بخواهند در رسانه های استکباری دشمن، ولایت فقیه بسازند: این آزمایش نشان می دهد که دشمن حتی از سرمایه گذاری در اطراف شخصیتی که سالها در مبحث ولایت فقیه صریحترین موضعگیری را در تدریس و منبر و مباحثات خود داشته و آثار چندی در ولایت فقیه از نظر قرآن و حدیث داشته مایوس نیست تا چه رسد به دیگران در حوزه ها و دانشگاه ها و دیگر مکان های مقدسی که نسل جوان به آنها امید دارد و از آنها با ارتزاق معنوی می کند...» پس از پایان این سه شماره سرمقاله عسکراولادی در "رسالت" بلافاصله و از پیش تدارک دیده شده، روزنامه کیهان، یک صفحه خود را بدون اشاره به محتوای سخنان آیت الله منتظری، اختصاص به حمله مستقیم و غیرمستقیم به وی داد. متعاقب کیهان، روزنامه "رسالت" نیز فرامین و رهنمودهای عسکراولادی را، در سرمقاله های خود، شرح و بسط داد. پس از آن رهنمودها و این مقالات، بنام جامعه روحانیت مبارز تهران و بنام مدرسن حوزه علمیه قم دستور تعطیل مدارس دینی و شرکت در تظاهرات قم را صادر کرد! آشکار تر از این نمی توان دست بازار، سرمایه داری تجاری، غارتگران، بنیاد عظیم سرمایه داری مستضعفان، کمیته مالی امداد، اتاق بازرگانی و صنایع و بالاخره نقدینگی نجومی بخش خصوصی را در پشت شعار دفاع از "ولایت مطلقه فقیه" دید! و رهبر واقعی جمهوری اسلامی را شناخت!

ما هر کار بخواهیم می کنیم!

برای این پرسش که "منظور سرمایه داری تجاری و رهبران مولفه اسلامی از "ولایت مطلقه فقیه" چیست؟ و پشت این شعار کدام اهداف طبقاتی خوابیده است؟" اطلاع از آخرین اظهارات محسن رفیق دوست، عضو شورای رهبری مولفه اسلامی و سرپرست بنیاد مستضعفان ضروریست.

این اظهارات نشان می دهد، که مسئله اساساً بر سر سمت گیری اقتصادی کشور است و نه شکل حکومت. به همین دلیل است که "راه توده" بارها گفته و نوشته است، که این آقایان که امروز مدافع سینه چاک ولایت و رهبری خود را نشان می دهند، به محض آنکه احساس کنند این حقّه بازی دیگر به کارشان نمی آید و باید بدنبال شعار و ترفند دیگری بگردند، خودشان اولین مخالفان بشمار جدی ولایت فقیه خواهند شد.

ما یقین داریم، همین امروز، اگر رهبر کنونی جمهوری اسلامی، رهبران مولفه اسلامی را از شورای مصلحت نظام بیرون بگذارد، ترکیب شورای نگهبان را تغییر داده و افرادی نظیر موسوی اردبیلی را به آن وارد کند، نظارت دولت را بر بنیاد مستضعفان ضروری اعلام کرده و مذهبیت آنرا شواشی کند، سخن از قانون و ضرورت دفاع از دولت بر زبان آورد و نیروهای انتظامی را موظف به حمایت از برنامه های دولت اعلام کند، یک شبه ورق "دفاع از ولایت فقیه" برگشته و روزنامه های "رسالت" و "کیهان" و "شما" و پامنبری خوان های آنها، یعنی "شلمچه" و "لنارات" به مبلغان "ضد ولایت فقیه" تبدیل خواهند شد. این امر را می توان یکشبه امتحان کرد!

حالا باز گردیم به سخنان محسن رفیق دوست، که در همایش موسسات مالی و اعتباری غیر بانکی بیان شده و نشریه "میهن" چاپ ایران، در شماره ۳ آبان ۷۶ خود آنرا منتشر ساخته است. رفیق دوست می گوید:

«... بنیاد در حال حاضر ۲۸ درصد محصولات نساجی کشور، ۲۲ درصد سیمان، ۴۵ درصد نوشابه غیر الکلی، ۲۸ درصد لاستیک و ۲۵ درصد شکر کشور را تولید می کند. بنیاد ۴۰۰ شرکت تولیدی خدماتی را در اختیار دارد.»

(راه توده: توجه باید داشت که شبکه توزیع نیز در اختیار بازار است و تجارت خارجی نیز در اختیار اتاق بازرگانی و صنایع، که همه آنها زیر کنترل بازار و مولفه اسلامی است. آن قدرتی که به عسکر اولادی اجازه و امکان می دهد در نشریه رسالت، "مانیفست" بنویسد و متعاقب آن ←

نگاهی به جنجال شعر خوانی "سیمین بهبهانی" در
مراسم وزارت ارشاد اسلامی

کدام "روش" به سود کدام جناح؟

به ابتکار وزارت ارشاد اسلامی، بناسبت روزی که جمهوری اسلامی آنرا روز زن نامیده است، مراسمی در یک سالن سرپوشیده برگزار شد. برای شرکت در این مراسم، از سوی وزارت ارشاد اسلامی، خانم "سیمین بهبهانی"، شاعره ایرانی دعوت شد و او که اخیراً در مصاحبه‌هایی گفته است، «این وزارتخانه الان سیاستش را با گذشته تغییر داده و دلش می‌خواهد که آزادی‌هایی بدهد و این برای من محرز هست...» در مراسم یاد شده شرکت کرد. سخنرانی خانم بهبهانی، بدنبال مطالبی که در ارتباط با سانسور و سرکوب و دستگیری نویسندگان و هنرمندان کشور در سال‌های برقراری جمهوری اسلامی نوشته و قرائت آنرا آغاز کرده بود، با دخالت مأموران وزارت اطلاعات و امنیت (بعنوان مأموران حراست وزارتخانه) حاضر در جلسه متوقف شد. برای مدت کوتاهی، بین مأموران امنیتی و مسئولان وزارت ارشاد اسلامی بر سر بازداشت وی بحث می‌شود و سرانجام و بنا بر اظهارات خانم بهبهانی، معاون وزارت ارشاد پس از تماس تلفنی با چند محل، سرانجام موفق می‌شود از بازداشت خانم بهبهانی جلوگیری کرده و قائله را پایان بخشد!

سیمین بهبهانی در متنی که قرائت آن متوقف شد، اشاره به اعدام سعید سلطان پور، مرگ در زندان سعیدی سیرجانی، مرگ نابهنگام تعدادی دیگر در سال‌های اخیر، شده بود.

بنا بر اظهارات خانم بهبهانی، معاون جدید وزارت ارشاد اسلامی، که مبتکر دعوت از خانم بهبهانی برای شعر خوانی و سخنرانی در این مراسم بوده، در مذاکرات مقدماتی برای دعوت از وی یاد آور شده که وزارت ارشاد اسلامی در تلاش برقراری "آشتی ملی" است! سیمین بهبهانی همچنین گفته است، که معاون وزارت ارشاد اسلامی به او توصیه کرده بود، با ملاحظه شرایط سخنرانی کند و اجازه بدهد که «گام به گام پیش برویم»

بدنبال این ماجرا، معاون و دعوت کننده از سیمین بهبهانی از وزارت ارشاد کنار گذاشته شد، و سه روزنامه رسالت، کیهان و جمهوری اسلامی فرصت یافتند تا با شدیدترین حملات به هنرمندان و روشنفکران غیرحکومتی و همچنین سیاست‌های جدید وزارت ارشاد، با برداشتن هرگامی در جهت آن آشتی ملی با هنرمندان کشور که معاون وزارت ارشاد اسلامی طرح کرده بود، به مخالفت برخیزند.

علیرغم تشویق و کف زدن‌های حاضران در جلسه سخنرانی خانم بهبهانی، که خانم بهبهانی از آن یاد کرده است و شوق و اشتیاقی که برخی رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور و مطبوعاتی نظیر کیهان و نیمروز، در این مورد از خود نشان دادند، ما اطلاع داریم که در تهران و از سوی بسیاری از هنرمندان و دوستان و نزدیکان خانم بهبهانی، این تندروی وی را، که عملاً آب به آسیاب مخالفان بسیار جدی آزادی‌های، دشمنان دولت خاتمی و سیاست‌های جدید وزارت ارشاد اسلامی ریخت، نوعی چپ‌روی قلمداد شده و به خود وی نیز در این باره گله شده است!

تصور می‌شود، با مرور دقیق گفته‌های خانم بهبهانی، در مصاحبه رادیویی خویش با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم آمریکا، که نشریه "نیمروز" و "کیهان" لندن نیز آنرا منتشر کرده‌اند، دقیق‌تر بتوان متوجه شد، ماجرا چه بوده و چرا خانم بهبهانی از سوی دوستان و آشنایانش در داخل کشور، متهم به تندروی و ضربه زدن به روند بازشدن فضای سیاسی-فرهنگی در جمهوری اسلامی شده است. البته این قسمت‌هایی که ما در اینجا نقل می‌کنیم، مورد علاقه کیهان و نیمروز برای برجسته ساختن آنها نبوده و لابلای مصاحبه نسبتاً مشروح خانم بهبهانی گم شده است!

خانم بهبهانی درباره مذاکرات مقدماتی، جهت شرکت در جلسه مورد بحث می‌گوید:

«... چندین بار و چندین روز، دو نفر از آقایان از طرف وزارت ارشاد با من تماس گرفتند و خواستند که من در جلسه‌ی ایشان شرکت کنم و شعر بخوانم. (راه توده: توجه کنید به ۱۸ سال سیاست ندیدن هنر و هنرمندان واقعی

تظاهرات قم و انواع توطئه‌ها سازمان یابد، از اینجا ناشی می‌شود! و آن ولایت مطلقه‌ای که آنها خواهانش هستند، برای حفظ این امپراطوری است! محاصره اقتصادی که اکنون زندگی مردم را فلج کرده، با استفاده از این امکانات ممکن شده است. تا یورش به این سنگرها انجام نشود، تحولات در ایران ممکن نیست و این یورش نیز به پیروزی نمی‌رسد، مگر با حمایت آگاهانه مردم و آگاهی مردم نیز در گرو بازگشت آزادی‌ها به جامعه است. مخالفت همه جانبه سران بازار، روحانیون مرتجع و وابسته به بازار و غارتگران، که همگی شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری هستند، با بازگشت آزادی‌ها به جامعه، برای دفاع از همان سنگری است که رفیق‌نوست آمار آنرا ارائه داده است!) رفیق‌نوست ادامه می‌دهد:

«... بنیاد با توجه به فعالیت‌های بزرگ اقتصادی خود، مدتهاست از بانک مرکزی خواسته است برای تأسیس بانک غیردولتی وابسته به بنیاد راه را بگشاید. من به تجربه دیده‌ام که بانک‌های خصوصی در قبال از انقلاب به راحتی ۵ میلیون تومان را به میلیارد‌ها تومان، آن هم تومان‌های قبل از انقلاب تبدیل کرده‌اند.)

رفیق‌نوست سپس ضمن اعتراف به تقدینگی عظیمی که در اختیار سران بازار و سرمایه داری انگلی و تجاری کشور است و متکی به آن گلوی دولت کنونی را گرفته‌اند، می‌گوید:

«... بانک مرکزی باید به ما امکان و تسهیلات بدهد تا بتوانیم از تقدینگی مردم استفاده کنیم. ما باندازه دو دانشگاه بزرگ کارشناس و متخصص داریم. برای ما می‌آورد که اینکار را انجام دهیم و بامردم شریک شویم.»

(البته این مردم، قطعاً میلیون‌ها مردم گرسنه و به خاک سیاه نشانده شده ایران نیستند، بلکه همان حاج آقاها و حاج آقا زاده‌های بازار هستند!)

رفیق‌نوست ادامه می‌دهد:

«... ما برای انجام فعالیت‌های مالی مجوز داریم و مجوزهای جدیدی نیز خواهیم گرفت. این به صلاح نظام اقتصادی کشور است. ما در هیچ یک از فعالیت‌های خود مشمول اصل ۴۴ قانون اساسی نیستیم، ما یک موسسه عمومی غیر دولتی هستیم. همانطور که ما توانستیم مجوز تأسیس شرکت‌های هواپیمایی و کشتیرانی را بگیریم، اجازه تأسیس بانک را هم خواهیم گرفت...»

راه توده: ما تصور نمی‌کنیم، برای درک اوضاع ایران، ریشه‌های جناح بندی‌ها، تدارک مقابله خویش با جنبش مردم، ریشه‌های تظاهرات قم و شعار "اعدام آیت الله منتظری"، فلج سیاسی-اقتصادی کشور، زبان درکام کشیدن رهبر جمهوری اسلامی و یا همگامی و همراه او با توطئه کنندگان و... سخنانی صریح تر و دقیق تر از آنچه از محسن رفیق‌نوست نقل شد، لازم باشد. مقاومت در برابر تحولات، برای دفاع از این منافع و سنگرهاست. بنابراین هرگز نباید دچار این خوش خیالی شد، که چون مردم رای به خاتمی دادند، این آقایان بازنده انتخابات زمین را بوسیده و می‌روند دنبال نماز و روزه و عبادتشان! خیر! آنها مانند همه جای دنیا، می‌ایستند و تا آخرین لحظه و تا لحظه تغییر توازن نیروها به سود توده‌های مردم آگاه از حقایق، از منافع اقتصادی و از سیستم اقتصادی که مدافع و جزئی از آن هستند دفاع خواهند کرد. این تجربه همه نبرد طبقاتی در طول تاریخ بشری است!

و شناخته شده ایران در جمهوری اسلامی و تلاش برای برقراری نوعی آشتی ملی در دولت خاتمی!... روز جلسه آنها اتومبیلی فرستادند و من به آن اتومبیل به سالن جشن رفتم. حدود یکساعت به آخر جلسه مانده به آنجا رسیدم. مدتی که گذشت یکی دو نفر از آقایان آمدند و گفتند اینجا از مأموران حراست (راه توده: واحدهای وزارت اطلاعات و امنیت و سپاه پاسداران که در تمامی وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها و کارخانه‌های کشور مستقر هستند و یکی از عرصه‌های بسیار جدی برای مبارزه در راه بازگشت آزادی‌ها به جامعه جمع کردن بنساط همین واحدهای امنیتی است!) زیاد هستند و از شما خواهش می‌کنیم از نظام چیزی نگوئید. من گفتم که هیچوقت با نظام، با هیچ نظامی کاری ندارم. من آنچه که حق بنظر من می‌رسد، می‌گویم... در همین گفتگو بودیم (با حراستی‌ها و خارج از سالن مراسم) که دیدم آقای ناصر بزرگمهر که معاون وزارت ارشاد هستند (راه توده: پس این ماجرا و جنجال‌هایی که روزنامه‌های وابسته به ارتجاع و بازندگان انتخابات علیه دولت خاتمی و وزارت ارشاد برآه انداختند، او را از این سمت برداشتند!) آمدند بیرون و چند دقیقه‌ای با چند وسیله الکترونیکی این طرف و آن طرف صحبت کرد و خلاصه آمد به من گفت، که رفع مزاحمت از شما شده است و شما بفرمائید. ما می‌خواستیم قدم به قدم کارها را انجام دهیم. من گفتم که متأسفانه اهل قدم به قدم نیستیم، من یکدفعه می‌آیم جلو. ایشان گفتند: اگر کمی ملایم‌تر بود، بهتر بود!

ترورها و انفجارها را چه دست‌هایی در ج.ا. سازمان داد؟

در گزارش تحلیلی که در سال ۷۳ در "راه توده" منتشر شده و در این شماره نیز گزیده‌ای از آن بار دیگر منتشر شده است، به قدرت‌یابی جناح راست جمهوری اسلامی و مافیای حجتیه از سال ۶۴ به بعد اشاره شده است. در همین گزارش، دلائل ضرورت حذف آیت‌الله منتظری از صحنه سیاسی جمهوری اسلامی، قتل عام زندانیان سیاسی و فتوای قتل سلمان رشدی از سوی جناح راست، تا حدودی توضیح داده شده است. این سه توطئه تنها پس از یورش به حزب توده ایران و برداشتن این مانع جدی از سر راه خیانت به انقلاب بهمن ۵۷ ممکن شد، که تسامی زویدادهای بعدی در جمهوری اسلامی، این ارزیابی را تأیید می‌کند. دارو دسته موفتله اسلامی، حجتیه و روحانیون وابسته به بازار و انگلستان چنان در سال‌های آخر حیات آیت‌الله خمینی، بر بیت‌او و ارگان‌های مهم امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی تسلط یافتند، که بلافاصله پس از درگذشت او، یورش سراسری را به جناح چپ مذهبی توانستند به اجرا بگذارند.

راه توده، بارها درباره ترورها و مرگ‌های مشکوک در جمهوری اسلامی و از میان روحانیون و حکومتیان، بر این امر پافشاری کرده است، که این ترورها و انفجارها را باید در چارچوب توطئه بزرگ جناح راست و وابسته به انگلستان و آمریکا برای قبضه قدرت در جمهوری اسلامی ارزیابی کرد. اینکه فلان مجاهد، فلان ترور انتحاری را انجام داده است یا نداده است، کوچکترین اعتباری برای تغییر این ارزیابی ندارد. همه این جنایات و توطئه‌ها برای رساندن انقلاب عظیم بهمن ۵۷ به نقطه فاجعه بار کنونی و قدر قدرتی امثال آیت‌الله خزعلی در جمهوری اسلامی سازمان داده شده و انجام شده است.

اخیرا، نامه‌ای که مهندس بهزاد نبوی خطاب به حجت الاسلام رفسنجانی، بعنوان ریاست جمهوری، در اردیبهشت ۷۱ نوشته و طی آن به توطئه رد صلاحیت‌های چپ مذهبی و تسویه آنها اشاره شده، در تهران بار دیگر در دسترس مردم قرار گرفته است. در این نامه به حقایقی اشاره شده که ما تصور می‌کنیم، مرور دوباره آن و مقایسه نکات مطرح شده در آن با رویدادهای سال‌های اخیر جمهوری اسلامی، باید بتواند بسیاری از چشم و گوش‌های واقع بین و در جستجوی واقعیت رویدادهای ایران را باز کرده و حوادث مربوط به دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری اخیر و مخالفت‌های کنونی با محمد خاتمی و شهرداری تهران را بیش از پیش زیر نورافکن قرار دهد.

«شیوه‌های مذموم و ناپسند از سوی جریان انحصار طلب در جهت حذف عناصر خدوم و دلسوز انقلاب، پس از رحلت حضرت امام بشکلی نگران کننده رو به فزونی نهاده است... بیاد دارم در زمان ریاست جمهوری شهید رجایی، روزی با آن شهید بزرگوار، هنگامیکه از جلسه حزب‌الله مجلس دوره اول باز می‌گشت مواجه شدم. وی با اظهار تأسف شدید از برخورد جریان راست، که کم‌کم در حال شکل گرفتن بود، در جلسه مزبور، نسبت به آینده چنین گفت: «این جریانی که من می‌شناسم امروز در مقابل تو و فردا در مقابل من خواهد ایستاد و تا حذف ما از پای نخواهد نشست.»

من، بعنوان فردی که از سال ۳۹ در دانشگاه وارد مبارزه شدم، از سال ۴۷ مبارزات مخفی و مسلحانه داشتم و از سال ۵۱ تا آستانه پیروزی انقلاب در زندان تحت شکنجه، زندان انفرادی و حبس بودم، مدعی هستم کسانی که با من وامثال من شده تسویه حساب خطی و گروهی توسط گروهی است که قصد حاکمیت انحصاری و حذف و نابودی تمام یاران انقلاب و امام را که تنها جریشان پذیرفتن دیدگاه‌ها و حاکمیت جبارانه و غیر قانونی آنها بر کلیه شئون

جامعه می‌باشد، دارند. حتما بیاد دارید که با آغاز اختلاف در درون سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، اینجانب در مجلس شورای اسلامی اعلام کردم که بنده خاکریز اول یک تهاجم مشکوک و مرموز هستم که فرزندان انقلاب را هدف گرفته است. امروز نوبت خاکریزهای بعدی فرا رسیده و من اطمینان دارم دیر یا زود نوبت بقیه یاران انقلاب و امام هم فرا خواهد رسید. این جریان مرموز که از نظر من می‌بایست ریشه آن را عمدتا در خارج از کشور جستجو کرد، از بدو پیروزی انقلاب اسلامی در قالب جناح‌ها و گروه‌های مختلف و ظاهرا مختلف العقیده، بسیاری از خدمتگزاران، مخلصین و حتی شخصیت‌های بی‌بدیل انقلاب را نظیر شهیدان مطهری، بهشتی، رجایی و ... هدف قرار داد. ابتدا به ترور شخصیت و در نهایت به حذف فیزیکی آن رادمیران مبادرت ورزید. من فهم و دزک گروه‌هایی نظیر "ترکان"، "منافقین" و ... را کمتر از آن می‌دانم که توان تجزیه و تحلیل و زدن چنین ضرباتی را به انقلاب و نظام ما داشته باشند، ولو اینکه خود چنین تصویری داشته باشند... پس از شهادت رجایی و بیابهر، همین گروه همزمان و همسو با ضد انقلاب شرکت اینجانب را در قتل آن بزرگواران گسترده شایع کرد و تا بدانجا پیش رفت که عده‌ای از یاران انقلاب، بجرم شرکت در انفجار نخست‌وزیری زندانی شدند و حتی خود من در نظام جمهوری اسلامی تا پای زندان پیش رفتم؛ تا اینکه امام راحل خود قضاوت پرونده را بهمه گرفته و حکم به مخومه شدن پرونده و آزادی آن عزیزان داد. قضاوت امام درباره آن ماجرا در دیدار با حضرات آقایان موسوی اردبیلی، موسوی خوینی‌ها، رئیسی و با حضور حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی چنین بود:

«قضیه این است که افراد مومن به انقلاب و جمهوری اسلامی را کنار بزنند و افرادی که مخالفند کم کم روی کار بیایند. البته من از همان اول که این قضایا را شروع کردند، سوطن داشتم و می‌دیدم که هر وقت یکی از این افراد در جانی می‌خواهد مثلا وکیل بشود، نوری او را احضار می‌کردند... [راه توده: مقایسه کنید با جنجال اخیر بر سر شهرداری و شهردار تهران و نقش موفتله اسلامی و رسالت در این ماجرا] شاید اظهارات احسان نراقی معلوم الحال ... در قالب یک "حزب الهی دو آتش" به شهید شاهچراغی (که بارها پیش از شهادت از سوی ایشان برای افراد مختلف نقل شده است) مبنی بر اینکه در این مملکت باید موسوی زدانی و نبوی زدانی شده و کابینه یکدست روحانی شود! موید تحلیل حکیمانه امام راحل‌مان باشد. [راه توده: اکثر قریب به اتفاق ترورهای که در جمهوری اسلامی روی داد و بهزاد نبوی بدرستی عاملین و هدایت کنندگان واقعی آنها را فراتر از مجاهدین و فرقان معرفی می‌کند، منجر به از میان برداشته شدن، شخصیت‌هایی با اطلاع از حوادث پشت پرده جمهوری اسلامی نظیر شاهچراغی و یا روحانیونی بود که بدلیل وزن و اعتبارشان می‌توانستند مانع تمرکز قدرت در دست حجتیه و موفتله اسلامی شوند!]

بخاطر دارید، که در جریان انتخابات میان‌دوره‌ای سومین دوره مجلس شورای اسلامی، که قصد رد صلاحیت اینجانب را داشتند و با تهدید مجمع روحانیون مبارز تهران مبنی بر عدم شرکت در انتخابات، در صورت رد صلاحیت بنده، از موضع قبلی عقب نشستند، در جریان تبلیغات کاندیداها، پا را از این فراتر گذاشته و با توسل به کثیف‌ترین شیوه‌ها از هتک حیثیت ناموس من دریغ نوزیدند و عکس خانوادگی بنده را در مرنس و منظر نامحرمان قرار دادند، آنچنان بی‌پرده و علنی که راننده و یا محافظ رئیس هیات نظارت بر انتخابات در حال توزیع عکس مذکور توسط پاسداران کمیته انقلاب اسلامی دستگیر و به دریافت عکس‌ها از مخدوم خود اعتراف کرد!

جنابعالی به خوبی مستحضر هستید که بنده همواره مخالف شیوه‌های ناپسند انحصار طلبی و حذف بوده و به آزادی سیاسی و ضرورت وجود جوی سالم و تضارب افکار معتقد بوده‌ام. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حاکمیت خط امام نظر سازمان متبوع و خدوم، علیرغم قرار داشتن در موضع قدرت، همیشه حفظ آزادی‌های مصرح قانونی بوده‌است. اگر هم به آزادی مخالفین نظام اعتراض داشتم از این جهت بوده که معتقد بودیم آنها باید تکلیف خود را با نظام روشن کنند. اگر می‌خواهند از آزادی‌های قانونی بهره بگیرند می‌بایست اسلحه و مبارزه مسلحانه با نظام و سیاست یک بام و دو هوا را کنار بگذارند. بر این اساس، زمانیکه سمت وزیر مشاور را در کابینه شهید رجایی برعهده داشتم اطلاعات ده ماده‌ای دادستانی انقلاب اسلامی که گروه‌ها مخالف را وادار به پذیرش فعالیت در چارچوب قوانین می‌کرد، طراحی و پیشنهاد کرده و به تصویب سران وقت قوه قضائیه رساندم. اکنون نیز معتقدم تنها با التزام به حاکمیت قانون، رقابت سالم سیاسی و احترام به آراء ملت می‌توان قوام و دوام و ستبری انقلاب و نظام را در برابر هر توطئه‌ای تضمین کرد.»

"ماهی از سر گنده گردد...!"

هر حادثه جنائی در ایران که به مطبوعات راه پیدا می کند، در نوع خود تکان تازه ایست، بر پیکر ۶۰ میلیونی مردمی که بی وقته در جستجوی راهی برای بیرون کشیدن ایران از زیر چنگال ارتجاع غارتگرند! و حادثه در پی حادثه روی می دهد!

تفسیر و تحلیلی که مردم در کوچه و بازار و در اتوبوس و صف های انتظار مواد غذایی از حوادث دارند، بسیار فراتر و همه جانبه تر از تفسیر و تحلیلی است که مطبوعات در ارتباط با اخبار و رویدادهای راه یافته به مطبوعات منتشر می کنند.

از میان انبوه رویدادهای جنائی در ایران، سه رویداد در دو سال گذشته موجب کنکاش مردم و برخی نشریات داخل کشور برای ریشه یابی علل وقوع آنها شد: ۱- ماجرای سمیه (دختر ۱۶ ساله ای که به کمک دوست پسرش خواهر و برادر خود را کشت)، خفاش تهران (مردی که زنان و دختران را ربوده و پس از تجاوز به قتل رسانده بود) و سرانجام مرگ "آرین" بر اثر شکنجه نامادری و پدرش!

قاتل خردسال- فریاد سمیه و دوست پسرش در دادگاه و خطاب به حجت الاسلامی که در مقام قضاوت ظاهر شده بود: «حاج آقا! شما ما را به این روز انداختید، پدر پول پرست و متظاهر به اسلام و نماز مرا به این روز انداخت، جامعه ما را به اینجا کشاند...»

پدران و شوهران- زاری و ناله پدر و شوهر دو تن از دختران و زنان قربانی ماجرای خفاش تهران در دادگاه و مطبوعات، که می خواستند از زبان قاتل بشنوند قربانیان در آخرین ساعات چه می گفتند و چرا و چگونه تسلیم تجاوز و مرگ شدند.

مادر داغدار- فغان مادر داغیده و عزادار "آرین"، دختر هشت ساله شکنجه شده، که ضمن فغان از بی عدالتی و ظلم قوانین جاری درباره حقوق مادر برای نگهداری از فرزندش، می خواست بداند نامادری و پدر "آرین" چگونه دلشان آمده او را آنقدر شکنجه کنند، تا بمیرد!

مطبوعات غیرحکومتی و بویژه نشریاتی نظیر "زنان"، "جامعه سالم"، "ایران فردا" و... تا مرز اشاره به واقعیات پیش رفتند و در آنجا که به گفته های صریح مردم کوچه و بازار درباره دلائل اجتماعی این نوع جنایات رسیدند، برای حفظ بقای انتشار نشریه، به چند نقطه چین اکتفا کردند، تا خواننده خود حدس نزند!

این نقطه چین ها، که مطبوعات جسارت پرکردن آنها را نداشتند، جانشین کدام شناخت عمومی مردم ایران از این جنایات است؟

جوانان- سرگردانی نسل جوان، فشار فرهنگی ناشی از اندیشه های عقب مانده ارتجاع مذهبی، نفرت نسل جوان از تزویر، ریا و عوامفریبی حکومتی، سرکوب هر نوع هویت سیاسی- اجتماعی و... آن نقطه چین هائی را باید پر می کرد که مطبوعات داخل کشور، حتی از زبان مردم کوچه و بازار هم نتوانستند و یا جسارت نکردند در ارتباط با ماجرای سمیه بنویسند!

زنان- تحقیر زنان به بهانه قوانین اسلامی، انواع تبعیض های اجتماعی علیه زنان، قوانین و مقررات متکی به فقه سنتی برای برتری دادن مرد بر زن، بیم و هراسی که انواع گشت های حکومتی، به انسواغ بهانه های من درآوردی برای زنان در جامعه ایجاد کرده اند، گرفتن جسارت از زنان برای دفاع از خویش در برابر هر یورش و هتک حرمت خیابانی و... همان نقطه چین هائی است که هنگام انتشار نظرات مردم درباره ماجرای خفاش تهران باید پر می شد.

کودکان- وقتی ماده ۱۷۹ قانون مدنی جمهوری اسلامی می گوید: «والدین حق تنبیه طفل خود را دارند. وقتی ماده ۵۹ قانون مجازات

اسلامی مصوب ۱۳۷۰ نیز مقرر داشته که اقدامات والدین و اولیای قانونی و س مسجد یزد خطاب به مردم و بعنوان سخنرانی انتخاباتی، در پستایش از خویش و قدرت حجت اسلام دیگری بنام "مصابیح یزدی" می گوید: «گفتم فلائسی فاسد است، یکشش و او کشت!»، وقتی به هر بهانه ای انصار حزب الله با شعار "اعدام باید گردد" به سخنرانی و مجلس یادبود هر زننده و مرده ای حمله می کند، چرادرپرستان مجبورین که به منظور تصادف با حفاظت آنها انجام شود، جرم محسوب نمی شود...» وقتی پدر خانواده را در محله روی نیمکت می خوانند و به کوچکترین بهانه ای شلاقش می زنند، وقتی مادر و خواهر بچه را بدلیل کم حجابی و یا هر بهانه دیگری به زیر شلاق حکومتی می گیرند، وقتی دست پدر گرسنه و برادر گرسنه تری را با اتهام سرقت قطع می کنند، وقتی خواهر و برادر و مادر و پدر را در زندان زیر شکنجه می کشند، وقتی آیت الهی بنام "خرعلی" در نباید انتظار داشت، که نامادری و یا پدری در چهار دیواری خانه اش، بعنوان حاکم خانه خویش همان کار را نکند که ارتجاع حاکم در سطح جامعه می کند؟ آن نقطه چین های سانسور شده گزارش مرگ دلغراش "آرین" این واقعیات است!

تحکم، تزویر، مرگ- وقتی زور، تحکم، زندان، شلاق، تحقیر عمومی، نادان فرض کردن مردم، دروغ، توطئه، ریا، تزویر، فریب مذهبی، احتکار و گرسنگی دادن به مردم برای شکستن روحیه عمومی مردم به جرم شرکت در انتخابات و رای دادن به خاتمی، ابزار و روش حکومتی در جامعه شد، چگونه می توان انتظار داشت، آرین زیر شکنجه جان نسپارد؟ باصطلاح خفاش تهران، زنان و دختران را نریاید و نکشد؟ دختر ۱۶ ساله ای خواهر و برادرش را نکشد؟ و حوادثی از این نوع در جامعه روی ندهد؟

قوه قضائیه- وقتی رئیس قوه قضائیه یک حکومت، در چشم مردم نگاه کرده و بعنوان پیشنماز به دروغ بگوید: «محاکمه شهرداران سیاسی نیست، بلکه یک محاکمه ملی است» و مردم بدانند که همین رئیس قوه قضائیه با انواع توطئه ها و نیرنگ ها سر هم مسلکان و هم لباس های خودش را در قم کلاه گذاشته و بنام آنها و با امضای جامعه مدرسن حوزه علمیه قم اعلامیه حمایت از ناطق نوری منتشر کرده، وقتی قاتل و قاتلین چند هزار زندانی سیاسی بی گناه، رئیس و دادستان و قاضی این دستگاه قضائی است، چرا و چگونه مردم به دادگاه و قاضی این دستگاه قضائی اعتماد کنند. وقتی پیش ساز این باشد، تکلیف پس سازی که خفاش تهران و یا آن نامادری و یا آن دختر ۱۶ ساله است، روشن است!

قوه مقننه- وقتی رئیس قوه مقننه و قانونگذاری، پس از آنکه مردم برای پاره کردن پوسته های انتخاباتی اش د تهران با هم رقابت می کردند و ۲۰ میلیون نفر (و بقولی ۲۶ میلیون نفر) با رای مثبت به خاتمی به او رای منفی دادند، باز هم بر مستندش بنشینند و بعنوان سخنران و رهبر تظاهرات مردم و راهپیمایی به مردم تحمیل شود، قانونی جز آن تصویب می کند که شکنجه و شلاق را برای بچه در مدرسه و خانه توصیه می کند؟

قوه مجریه- وقتی هرکس ریش و تفنگ داشت و در یکی از ماشین های گشت نشست و در خیابان راه افتاد، بعنوان نیروی انتظامی قوه مجریه حق دارد، به هر بهانه ای توی سر زن و دختر مردم زده و آنها را با خود به انواع کمیته ها ببرد (و هر بلانی که دلش خواست بر سر آنها بیاورد)، وقتی همین زن و دختر را از صف بلیت سینما بیرون می کشند و جلوی مردم به بهانه حجاب زیر مشت و لگد می گیرند، وقتی دار و دسته های وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی و بنیاد مستضعفان و انواع سازمان های مخفی و علنی حکومتی بعنوان ضابطین قانون و مجریان امر به معروف و نهی از منکر جلو چشم مأمور انتظامی به داخل سینما می ریزند و مردم را به زیر مشت و لگد و شلاق می گیرند، وقتی شهردار و شهرداران یک منطقه و چند منطقه را، عده ای بعنوان مأمور انتظامی از دفتر کار، یگراست به خانه های تیمی- امنیتی می برند و چنان بر سرشان می آورند که پس از دو هفته هر اعتراضی را بگویند بکن، می کنند، وقتی چاقوکش های محلات، باج گیرهای محلات، قه کش ها، آویاش، در پناه مافیای بازار و بنیاد مستضعفان قرار می گیرند و سرانجام قاتل و مجرم فراری از زندان به امان خدا رها می شود، وقتی... وقتی... نظم اجتماعی جز آن می شود، که خفاش شب های تهران رکورد زن کشی را بدست آورد؟

وقتی قانون نیست، وقتی قوه قضائیه نیست، وقتی ضابطه و ضابطین قانونی و قانون در کار نیست، وقتی اساس مملکت داری دروغ و تزویر و پول پرستی و غارت مردم است، چرا باید انتظار جنایاتی از آن دست که برشرده شد، روی ندهد؟ کار "پیشنماز" خراب است!

مروری بر دیدگاه‌های موتلفه اسلامی، پس از پیروزی

محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری

موتلفه اسلامی و

گابوس

"ولایت نشین

اسلامی ایران"

ارگان مطبوعاتی جمعیت موتلفه اسلامی، "شما"، علیرغم کیفیت بسیار نازل آن، خط و خطوط تبلیغاتی را برای رادیو و تلویزیون تعیین می‌کند! مدیرمسئول این نشریه، اسدالله بادامچیان، دبیراجرایی موتلفه و مشاور قوه قضائیه است، که در انتخابات مجلس پنجم شکست خورد و مردم تهران به او رای ندادند. "شما" هفتگی و در ۱۲ صفحه رنگی منتشر می‌شود و سر و ته ۱۲ صفحه آن چیزی نیست جز تحریک و تشویق توطئه علیه دولت خاتمی و دفاع از ارتجاع مذهبی!

به دشواری می‌توان پذیرفت که کسی علیرغم چاپ نسبتاً خوب این نشریه، ۲۰ تومان برای خرید آن در ایران پول بدهد. نشر و شیوه نگارش آن، بسیار شبیه زیارت نامه‌هایی است که در امام‌زاده‌ها می‌خوانند. اما این کیفیت نازل و بی‌علاقگی مردم به خرید آن، دلیل بر نقش نداشتن این نشریه در جمهوری اسلامی نیست، چرا که حکومتی‌ها، بازاری‌ها، روحانیون وابسته به بازار و موتلفه باید خط و خطوط تبلیغاتی را از آن بگیرند. ای بسا روزنامه "رسالت" و "کیهان" نیز موظف به پیگیری خطوطی باشند که "شما"، بعنوان ارگان سرمایه‌داری تجاری ایران، بصورت هفتگی تعیین می‌کند. بنابراین، نمی‌توان بر "شما" چشم بست، بلکه برعکس باید مطالب آنرا پیگیری کرد و از نقشه‌ها و توطئه‌های موتلفه اسلامی و روحانیون وابسته به آن مطلع شد. این امر، بویژه در مهاجرت که اغلب نسبت به این نوع مسائل کم توجه و ای بسا بی‌توجه است و میدان را به توطئه گران داخل کشور واگذار کرده از اهمیت دو چندان برخوردار است.

براساس همین ضرورت و بویژه آشنائی بیشتر با دیدگاه‌های موتلفه اسلامی، که مستقیماً خط حرکت ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری را علیه دولت خاتمی و اصولاً هر تحول مثبتی در ایران تعیین می‌کند، ما از این پس کوشش خواهیم کرد تا هر ماه از میان چهار شماره نشریه "شما" نگاهی به فعالیت‌ها و دیدگاه‌های موتلفه در جمهوری اسلامی بیاندازیم.

این فعالیت‌ها و دیدگاه‌ها، یک هدف اساسی را در مرحله کنونی دنبال می‌کند: ناامید ساختن مردم، فلج کردن زندگی مردم، فرو بردن هر چه بیشتر مردم در گرفتاری‌های روزمره و سیاست گریزی، نارضاضی از دولت و سرانجام یورش به جنبش مردم و سرکوب آن با هدف روی کار آوردن دولت مستقیم "بازار-ارتجاع"؛ یعنی همان دولتی که خیال داشتند با رای و پیروزی در انتخابات تشکیل داده و آنرا خواست و اراده مردم اعلام دارند!

نخستین توطئه شکست خورده‌گان انتخابات ریاست جمهوری و سران بازار و روحانیون وابسته به آن، گرفتن چهره منتقد دو آتشه گرانی و نابسامانی اقتصادی در جامعه بود. این در حالی است که منتقدین خود در دولت رفسنجانی شرکت مستقیم و تعیین‌کننده داشته و نه تنها مجری بی‌چون و چرای برنامه امپریالیستی تعدیل اقتصادی بودند، بلکه برسر تعلل دولت رفسنجانی برای خصوصی‌سازی همه عرصه‌های اقتصادی و خدماتی کشور ائتلاف خویش را با آن بهم زدند. گرانی و نابسامانی اقتصادی نیز ناشی از اقتصاد مافیائی است که همزاد برنامه تعدیل اقتصادی است. سران بازار و موتلفه اسلامی، بلافاصله پس از شکست در انتخابات و برای تشدید نارضاضی مردم و ناامید

ساختن آنها از توان دولت جدید برای مهار تورم و گرانی، احتکار را توسط شبکه توزیع و واردات کشور سازمان دادند و درعین حال توسط رادیو و تلویزیون، مطبوعات وابسته به خود نظیر "شما" و "رسالت" و "کیهان" روز به روز بر انتقاد خود از وضع افزودند و از مردم خواستند، برای کنترل گرانی و رفع نابسامانی‌های اقتصادی به دولت فشار بیاورند. تلویزیون جمهوری اسلامی که تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری، هیچ برنامه و گزارش و گفتگویی درباره گرانی نداشت، یکباره ساعت‌ها از وقت خود را صرف همین توطئه جدید موتلفه کرد. در تمام مطالبی که درباره گرانی دامن زده شده توسط بازار و محتکران وابسته به موتلفه اسلامی، در مطبوعات وابسته به موتلفه منتشر می‌شود، کوچکترین اشاره‌ای به احتکار و نقش محتکران و ریشه‌های بحران نمی‌شود، اما در عوض در لابلای مطالب بی‌وقفه به محمد خاتمی تکلیف می‌شود، که دست یاری به سری موتلفه دراز کند و کابینه مشترک تشکیل دهد! با هم از شماره‌های اخیر هفته‌نامه "شما" بخوانیم:

گرانی و احتکار

* سرمقاله صفحه اول "شما" اول آبان ۷۶: مردم به حق توقع دارند که به مشکلات آنان توجه گردد. از گرانی، که متأسفانه در ارزاق عمومی و اجناس مورد نیاز مردم در حال افزایش است، تا بیکاری و مشکلات اداری و تبعیض‌ها و حقوق‌های ناکافی و... به این خواست‌ها و سایر خواست‌های مردم باید پاسخ گفت، باید به مردم اندیشید و رضایت‌عامه را بدست آورد. اصولگرایان خط ولایت و قناعت با همه بی‌مهری‌هایی که دیده‌اند و می‌بینند در مسیر خدمت به مردم آماده همه نوع همفکری و همکاری هستند.

ماجرای شهرداری

مدیرمسئول "شما" در حالیکه دبیر اجرایی موتلفه اسلامی است، مشاور عالی رئیس قوه قضائیه نیز هست! بنابراین، آنجا که آیت‌الله یزدی، رئیس این قوه جنجال‌شهرداری و یورش برای فلج کردن آن، این محاکمه را یک "محاکمه ملی" می‌خواند، این مدیرمسئول و دبیراجرایی نیز طبعاً همسوا با او باید حرکت کند که می‌کند. در حقیقت این توبی است که بین هم پاس می‌دهند. لابد اگر محاکمه شهرداری یک محاکمه ملی است، پس لابد محاکمه ۱۲۳ میلیاردی مربوط به بنیاد مستضعفان یک محاکمه جهانی بوده‌است!! حالا ببینیم سران موتلفه، قوه قضائیه و همان آیت‌الله خزعلی که در یزد گفته بود عمامه‌ام را زرد می‌کنم اگر ناطق‌نوری رئیس‌جمهور نشود، در ارتباط با جنجال‌شهرداری چه نقشی دارند و نشریه "شما" چگونه در این ارتباط، به دو قوه قضائیه و مقننه خط می‌دهد:

* سرمقاله صفحه اول "شما" سوم مهر ۷۶: قوه قضائیه در دهه دوم پس از پیروزی انقلاب، توانسته است، گام‌های بلندی بردارد. (با این تعبیر موتلفه و شما، دهه اول پیروزی انقلاب که قوه قضائیه درست در اختیار موتلفه و بازار نبود، این قوه گام‌های کوتاه بوده‌است!) ... مردم آیت‌الله یزدی را فقیه‌ی خدا خواه و متعهد می‌شناسند. آنها از ریاست قوه قضائیه انتظار دارند که با قاطعیت و طبق حدود الهی و موازین قضا هر نوع مجرم از هر طیف و جناح را به دست عدالت اسلامی بسپارد و دادگاه هم علنی باشد تا مردم در جریان همه امور قرار گیرند. (این جسارت در برپائی دادگاه علنی، باید در اطمینان به نتایج بازجویی‌هایی باشد که در خانه‌های تیمی ضابطین امنیتی تحت فرمان دادگستری از دستگیرشدگان بعمل آورده‌است. در همین شماره راه توده می‌خوانید که دولت نیز خود می‌داند، دستگیرشدگان شهرداری برای اعتراف به زیر شکنجه برده شده‌اند.) مردم از ریاست قوه قضائیه انتظار دارند، از قضات شجاعی که اکنون در مقابله با باند‌های ثروت نامشروع و میلیاردی و گروه‌های فشار روبرو هستند حمایت جدی نمایند. (یکی از این قضات شجاع، و در واقع قاضی القضاتی که محاکمه شهرداران را برآه انداخته، حجت‌الاسلام ابراهیم رازینی، یکی از دو مامور اجرای قتل عام زندانیان سیاسی است و خود اگر سرش را زیر آب نکنند، سرانجام به جرم این کشتار تاریخی باید محاکمه‌ای واقعا "ملی" بشود! بقیه قضاتی که "شما" از آنها تعریف و تمجید می‌کند، باید امثال "مصباح یزدی" باشند که در همین شماره راه توده و از قول آیت‌الله خزعلی می‌خوانید چگونه شجاعی است.) همه با هم در گسترش عدالت اسلامی فعال باشیم که حکومت اسلامی برای برقراری قسط و عدل (نکته قابل توجه دیگر این سرمقاله که به قلم مدیرمسئول، یعنی اسدالله بادامچیان دبیر اجرایی موتلفه اسلامی است، آنست که او در پایان سرمقاله‌اش، نه از جمهوری اسلامی، بلکه از حکومت اسلامی و قسط و عدل نام می‌برد. این همان نامی است که عسگر اولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی طی طرحی به شورای مصلحت نظام و برای برچیدن بساط انتخابات و مجلس به این

بررسی مشکلات جوانان برپا داشتند. این ترفند چندان دوام نیاورد، زیرا نه جوانی را توانستند جلب کنند و نه دکانی در حد رقابت با فرهنگسراها توانستند باز کنند. همین است، که بار دیگر به همان شیوه و سیاق گذشته خود بازگشتند و شمشر را از رو بستند. دارو دسته انصار حزب ۱ لله بار دیگر سروکله شان در شهرها پیدا شد و نشریه "شما" نیز با صراحت نظرش را برای مقابله و سرکوب جوانان اعلام داشت. این نشریه در شماره ۳ مهرماه و خطاب به مجلس (لابد همان فراکسیونی که همچنان تابع سیاست های موتلفه است و هیات رئیسه مجلس را هم در اختیار دارد) نوشت:

* "شما" ۳ مهر ماه ۷۶: «... باید نسل جوان را دریافت. نسلی که بار مسئولیت بسیار سنگین آینده را به دوش خواهد گرفت. اگر نسل جوان موجودی ذهنی و سرمایه اعتقادی و تحرک عملی خود را از دست بدهد و دارای شخصیتی بی محتوا گردد، دیگر نه تنها آینده ساز نخواهد بود، بلکه فی الحال مخرب و ویرانگر خواهد شد. نظام و جامعه باید تکلیف خود را نسبت به این نسل انجام دهد و نگذارد در ذهن و زندگی آنان خلاشی پدید آید و در نتیجه فرهنگ ها و اندیشه های نامحرم در آن خلاها جای بگیرند...»

از روز روشن تر است که منظور از "مخرب و ویرانگر" از دید موتلفه یعنی چه و تکلیفی که نظام باید با این نسل روشن کند به چه معنی است! همان کاری که در تمام سال های گذشته کرده است، می خواهد نه تنها ادامه دهد، بلکه تشدید کند!

مخالفت با تغییر مدیران و مسئولان

از همان ابتدای اعلام پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، موتلفه اسلامی فشار زیادی را برای جلوگیری از برکنار وزرای وابسته به خود در دولت هاشمی و ابقای آنها در دولت خاتمی وارد آورد. اسدا لله بادامچیان در چند مصاحبه مطبوعاتی و در چند سرمقاله در نشریه "شما" این خواست را تلویحا بیان داشت. ظاهرا کار آنچنان پیش نرفت که موتلفه انتظار داشت. فلج سازی کار دولت در دستور عمل قرار گرفت و به همین دلیل با هر تغییری در وزارت خانه ها و کادر استانداران، موتلفه این تغییرات را خطی اعلام کرده، و معترض می شود، که رئیس جمهور گفته بود فرا جناحی عمل خواهد کرد، پس چرا این تغییرات انجام می شود؟ در هر شماره "شما" لیستی از تغییرات در وزارتخانه ها چاپ شده و به دولت خاتمی نسبت به این تغییرات اعتراض می شود. اسدا لله بادامچیان در سرمقاله صفحه اول شماره ۲۴ مهر و در لباس دلسوزی از فلج شدن دستگاه اجرایی کشور، که در واقع موتلفه خود سرگرم توطئه فلج سازی آنست، می نویسد:

* "شما" ۲۴ مهر: «ما امیدواریم روش جناحی دیدن، جناحی عمل کردن و تصفیه های گسترده و در واقع قلع و قمع نیروهایی که یا از جناح اینان نیستند و یا مستقل بوده و هستند، متوقف گردد. همگان براین عقیده اند که این نصب و انتخاب های یکسویه، مدیریت کشور را به رکود آورده است.» در همین شماره و در ستون دیگری در صفحه ۳ آمده است: «انتصاب برخی از استانداران که بشدت خطی و جناحی شناخته می شوند اعتراضات نمایندگان و شخصیت های استان ها را در پی داشته است، ولی وزیر کشور کاملا به این موضوع بی اعتناست و در اکثر انتصاب ها هیچگونه توجهی به نظریات انتم محترم جمعه و نمایندگان مردم و شخصیت ها نمی شود. درعین حال وزیر کشور هیچ اعتنایی به تعلقات شهردار نمی کند و کماکان او را بر سرکار نگهداشته است.»

و باز در همین شماره شهردار تهران را برکنار شده فرض کرده و به وزارت کشور توصیه می شود:

«توصیه ما به وزارت کشور و دولت اینست، که برای جلوگیری از اختلال در امور عمرانی و اداری شهرداری تهران به فکر فرد جایگزین شهردار فعلی تهران باشند.»

و باز در ارتباط با برداشت موتلفه از انتخابات و تغییرات بخوانید: * "شما" ۲۴ مهر صفحه ۷: «... برخی انتخابات را با کودتا اشتباه گرفته اند. انتخابات و مراجعه به آراء عمومی چیزی نیست که مدیریت و امنیت کشور را در معرض مخاطره قرار دهد. آنچه مسلم است آن است که اولین مدیری که در نظام می بایست تعویض شود، شهردار تهران بود. اما بدلیل تعلقات جناحی این انتظاری عبث است و با آنکه هر روز ورق سیاه از اوراق زشت عملکرد شهرداری تهران رو می شود، مقاومت بی حاصل همچنان ادامه دارد.»

بدین ترتیب موتلفه اسلامی، با اطمینان از نفوذ خود در دستگاه قضائی مملکت، مقاومت برای نگهداشتن شهردار تهران را بی حاصل اعلام می کند و در همان مسیری حرکت می کند، که آیت الله خزعلی در نطق کارزار

شورا داده و خواهان لغو قانون اساسی و تغییر نام جمهوری اسلامی، به "حکومت عدل اسلامی" شده بود. بنابراین موتلفه به این خط و نظر، بسی اعتناء به همه اعتراض هائی که به عسکر اولادی و طرحش شده بود، بصورت ملتمز عملی ادامه می دهد)

پشت دیوارهای خونین "اوین"

در طول جنجال مربوط به محاکمه شهرداران تهران، هیچ نشریه ای جز "شما" و آنهم یکبار (که می تواند از دست اداره کنندگان نشریه در رفته باشد) نوشته است، که بازداشت شدگان شهرداری تهران در کجا زندانی بوده اند. حسب معمول، متهم بازداشتی باید در اختیار نیروی انتظامی و ضابطین انتظامی دادگستری باشد، تا محاکمه شده و تکلیفش روشن شود. تمام اعتراض خانواده دستگیرشدگان برای اطلاع از محل زندان و نگاهداری بازداشتی ها، بی پاسخ ماند. حتی روزنامه ها نیز از محل نگاهداری آنها ابراز بی اطلاعی کردند. هفته نامه "شما" که قطعا از پیش از دستگیری شهرداران می دانست آنها را باید به کدام زندان منتقل کرد و چه بلای بر سرشان آورد، تا آماده محاکمه علنی و اعتراف شوند، تنها یکبار در تاریخ ۳ مهر ماه و در گزارش مربوط به محاکمه شهرداران نوشت:

* «به گزارش خبرنگار "شما" قاسمی، شهردار منطقه یک تهران، که از زندان اوین به دادگاه منتقل شده بود، در این جلسه به خرید یکدستگاه ساختمان برای نشریه آفتابگردان و یک ساختمان برای ستاد انتخاباتی از محل بودجه شهرداری و از بین بردن میلیون ها تومان از بیت المال اعتراف کرد.»

درباره این اعتراف و راست و دروغ بودن آن، روزنامه همشهری مطالبی را منتشر کرد، که در اینجا نه این اعتراف مورد نظر ماست و نه پاسخ همشهری. مسئله آنست که شهرداران بازداشتی چرا سر از زندان اوین در آورده و از نزد حاج اسدا لله لاجوردی، عضو دیگر شورای رهبری موتلفه اسلامی به دادگاه آورده شده اند؟ هیچ مامور انتظامی، به همین سادگی به زندان اوین راه ندارد، که متهمی را بگیرد و ببرد آنجا تحویل بدهد. آنجا مرکز بزرگترین جنایات ۱۸ سال اخیر ایران است. بنابراین باید حدس قریب به یقین زد، که ماموران زیر دست لاجوردی در اوین مستقیما شهرداران را دستگیر کرده و به اوین برده اند و از آنجا هم به دادگاه می آورند و می برند. بدین ترتیب بادامچیان، دبیر اجرایی موتلفه، بعنوان مشاور عالی قوه قضائیه، ترتیب محاکمه را می دهد، لاجوردی دستگیر می کند و آماده محاکمه علنی و اعتراف می سازد و نشریه "شما"، ارگان موتلفه اسلامی گزارش محاکمه و سرمقاله برای تشویق آیت الله یزدی و قضات دادگاه می نویسد!

موتلفه و محاکمه سرکوهی

دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، که بدین ترتیب یک سرش به موتلفه اسلامی و سر دیگرش به زندان اوین و خانه های تیمی امنیتی وصل است، بصورت خیلی آشکار با آن دادگاهی که برای فرج سرکوهی ترتیب دادند، موافق نیست و قطعا تمام نیرویش را خواهد گذاشت تا پیش از پایان محکومیت سرکوهی، دلزنی برای جلوگیری از آزادی او فراهم کند. بازداشت سرکوهی، همان مسیری را طی کرد، که بازداشت شهرداران تهران طی کرد و اکنون که موتلفه و قوه قضائیه از شوک اولیه ناشی از نتایج انتخابات ریاست جمهوری بیرون آمده و توان خودش را در فلج کردن شهرداری و دولت خاتمی دیده، زمزمه اعتراض به آن محاکمه را نیز آغاز کرده است:

* "شما" سوم مهرماه ۷۶ و تحت عنوان نامه وارده: «فرج سرکوهی، سردبیر سابقه مجله آدینه به یکسال حبس تعزیری محکوم شده است. حکم قضائی محترم است، اما من بعنوان یک ایرانی، به حکم دادگاه مذکور اعتراض دارم و از ریاست محترم قوه قضائیه می خواهم دستور رسیدگی جدید و کاملی نسبت به این پرونده را صادر فرمایند.»

نسل جوان

میلیون ها جوان در کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری شرکت کردند و با رای خود، سهم عمده ای در پیروزی خاتمی داشتند. پس از انتخابات، موتلفه اسلامی و دفتر تبلیغات اسلامی برای جلب نظر جوانان به تکیه های جدیدی متوسل شدند. آنها که فرهنگسراهای وابسته به وزارت ارشاد اسلامی را مراکز غیر مذهبی می دانند و به آنها به چشم کانون توطئه برای تبلیغ به سود خاتمی نگاه می کنند، بعد از انتخابات، خانه های جوانان در محلات، تکایا و مساجد برپا داشتند، فیلم های ویدئویی در این خانه ها به نمایش گذاشتند و سینماهای

احمد کسروی، از جمله شاهکارهای نواب صفوی و همکارانش و سپس ارثیه‌ایست که به موقوفه اسلامی رسیده است.

سران موقوفه اسلامی هنگام نوشتن شجره نامه انقلابی برای خویش، تصور می‌کنند همگان از یاد برده‌اند، که آقایان پس از نوشتن توبه نامه در زندان شاهنشاهی در مراسم "تپاس" آریامهری نیز شرکت کردند و دسته جمعی مورد عفو ملوکانه قرار گرفته و به حجره‌هایشان در بازار بازگشتند! از شماره ۸ آبان "شما" تلاش برای مخوش کردن شناخت و درک مردم از بازار، غارتگری، احتکار، تجارت و رابطه آن با موقوفه اسلامی را بخوانید:

* "شما" ۸ آبان ۷۶ به قلم حاج "امانی"، عضو شورای مرکزی موقوفه اسلامی، عضو سابق شورای مرکزی حزب منحلّه جمهوری اسلامی و دبیرکل جامعه اسلامی بازاریان، که در انتخابات مجلس پنجم یکی از شکست خوردگان و طردشدگان بزرگ بود، می‌نویسد: «بازار یعنی همین حجره‌های تو در توتی که با یک سقف در بخشی از شهرهای مختلف بهم مربوطند. در سال‌های سیاه استبداد دهه ۴۰ این ضرب شست بازار بود که گلوی نخست وزیر خائن شاه را به جرم اهانت به مرجعیت شیعه با گلوله بست. هر که نقش بازار را در انقلاب و نهضت‌های صد ساله اخیر انکار کند، حقایق تاریخ معاصر را انکار کرده است. جریان‌های منحلّه و وابسته به امپریالیسم برجسب "ارتجاع" را ابداع کردند. هم کمونیست‌ها به روحانیت می‌گفتند "ارتجاع" هم دستگاه سلطنت. به همین دلیل عدای احق در دانشگاه به گروه‌های مارکسیستی روی آوردند و این تحلیل را پذیرفتند. پشت این تحلیل تقریباً بیش از نیم قرن ادبیات مارکسیستی هم خوابیده بود. پس از انقلاب دشواری‌های اقتصادی، کسربودجه، تورم و آتوخت احتکار و گرانی و... فلسفهای سینات و بدیها را به ست بازار کشاند. هی گفتند جناح بازار غارت کردند! دهه اول انقلاب که بدلیل جنگ و یا دلائل دیگر مجبور بودیم یک اقتصاد سوسیالیزه را تحمل کنیم، بازار متهم اصلی بود. دهه دوم هم که چهار نعل به سوی لیبرالیزه کردن اقتصاد گام برداشتیم باز، بازار متهم اصلی بود. بازار! بازار! اینهاست که هی می‌گویند کارگر و پرولتر و شبها از غم محرومین و مستضعفین خواب ندارند، تا صبح عرق می‌خورند و می‌رقصند و به ریش هر چی کارگر محروم است می‌خندند!! اعتراف صریح تعدادی از سرمایه‌دارها و شهرداری‌چی‌ها را در دادگاه دقیق بخوانید. بگذار سلام، عصرما، ایران فردا، همشهری، ایران و برخی روزنامه‌ها و مجلات که حفظ حرمت آنها بر ما واجب است، برجسب ضد ارزشی "جناح بازار" و "بازاری" را به ست و سونی ببرند که بخشی از شرف، عظمت و عزت مبارزات مردم قهرمان ایران بر دوش آنان استوار بوده است. امروز نشریاتی چون سلام، همشهری، ایران فردا، ایران، اخبار، کار و کارگر و... هر کدام به میزانی که تعهد کرده‌اند به طبقه جدید (منظور کارگران و سرمایه‌داری رشد کرده در کنار دولت هاشمی رفسنجانی و در بطن برنامه "تعدیل اقتصادی" است)

جامعه مدنی و جامعه ولایتی

از همان فردای اعلام پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و تاکید دوباره وی بر ضرورت رفتن به سمت جامعه مدنی و بازگشت آزادی‌ها به جامعه، موقوفه اسلامی کارزار تبلیغاتی برای مغشوش کردن بحث‌های جاری در مطبوعات داخل کشور، پیرامون "جامعه مدنی" را شروع کرد. بیم از بازگشت احزاب و مطبوعات حزبی به صحنه سیاسی کشور و پایان یافتن حکومت تک حزبی "موقوفه اسلامی" نخستین نگرانی سران موقوفه اسلامی بود، که این نگرانی همچنان در مقالات و ویژه سرمقاله‌های "اسدا" الله بادامچیان، دبیر اجرایی موقوفه در نشریه "شما" مشهود است. سابقه سیاسی بادامچیان تا پیش از پیروزی انقلاب، به یک دوره کوتاه ارتباط با سازمان مجاهدین خلق باز می‌گردد. بنا بر ادعاهای خودش، پس از انشعاب در این سازمان و شکل گرفتن سازمان پیکار، او از مجاهدین جدا شده و در آستانه انقلاب، در کنار سران موقوفه اسلامی قرار گرفته و برای آنها اعلامیه و بیانیه می‌نوشته است. ظاهراً باید بیانیه‌های بازار در سال ۵۷ و ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب به قلم او باشد. ۵ ماه پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، اکنون بادامچیان به نیابت از موقوفه اسلامی و در مقابله با جامعه مدنی، با صراحت از "مشروع" در برابر "مشروطه" به دفاع برخاسته و سرمقاله می‌نویسد. موقوفه، که در دوران اخیر مبتکر دو شعار "ولایت مطلقه فقیه" و "ذوب در ولایت" بوده و دبیر کل آن "عسکراولادی" نیز طرح تغییر قانون اساسی و در واقع باطل اعلام کردن آن و تغییر نام "جمهوری اسلامی" به "حکومت عدل اسلامی" است، اکنون شعار "جامعه ولایتی" را در برابر "جامعه مدنی" اختراع کرده است! تمامی تلاش موقوفه "آنست که دیکتاتوری فقهاتی را به سیستم حکومتی در ایران تبدیل کرده و به بهانه "ولایت"، نوعی سیستم پادشاهی را به ایران باز گرداند. این همان تری است، که (بقیه در ص ۲۵)

انتخاباتی ناطق نوری در یزد کرده و جرم شهردار تهران را دفاع از خاستی اعلام داشته بود. (در همین شماره راه توده این مطلب را از قول خزعلی می‌خوانید) آنچنان که محتوای مطالب و اظهار نظرها بر می‌آید، بحث پیرامون اختیارات ولی فقیه در چارچوب قانون اساسی (حتی همان قانون اساسی تغییر داده شده در سال ۶۸) و خواب و خیال‌های موقوفه و حجتیه برای ایران دیده و پشت شعار "ولایت مطلقه فقیه" آنرا پنهان کرده است، تا بالاترین سطوح مذهبی-حکومتی راه یافته است. در این باره ما جداگانه مطلبی را در این شماره راه توده داریم. نشریه "شما" حتی پس از افشای نامه عسکراولادی به شورای مصلحت نظام برای لغو جمهوریت و تبدیل آن به حکومت عدل اسلامی و واکنش‌هایی که در جامعه بدنبال آورد، این طرح را زیرکانه پیگیری می‌کنند. در شماره ۸ آبان، این نشریه ذوق زده از نامی می‌نویسد که گویا طالبان برای افغانستان در نظر گرفته‌اند:

"ولایت نشین اسلامی ایران"

* "شما" ۸ آبان: «در بیانیه‌ای که از رادیو کابل خوانده شد، اعلام گردید که نام افغانستان از "جمهوری اسلامی" به "امیرنشین اسلامی افغانستان" تغییر یافته است. با آنکه طالبان اکنون دو سوم خاک افغانستان را در اختیار دارند، ولی تاکنون فقط سه کشور پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی آنها را به عنوان دولت قانونی افغانستان به رسمیت شناخته‌اند.» "شما" در همین چند خط خبر، بر تسلط طالبان بر دو سوم افغانستان تاکید می‌کند و به رسمیت شناخته شدن آن توسط کشورهای همسایه ایران! به زبان بی‌زبانی، یعنی ما هم به رسمت بشناسیم. طرح ولایت مطلقه که موقوفه اسلامی مبتکر و مدافع آنست، سرانجام باید به تشکیل "ولایت نشین اسلامی ایران" که روی دیگر حکومت طالبان در افغانستان است، منجر شود!

آیت الله خزعلی حکم شهردار را صادر کرده!

مقالات هفته نامه "شما" در ارتباط با شهرداری تهران، نعل به نعل ادامه نظر و رهنمودهای آیت الله خزعلی است، که نظرش را درباره شهردار تهران در جریان نطق انتخاباتی در یزد، خواندید. آیت الله خزعلی خودش نیز بیکار نیست و از داخل شورای نگهبان قانون اساسی همچنان خط می‌دهد و به مردمی که خاتمی را انتخاب کرده‌اند جنگ و دندان نشان می‌دهد. "شما" بخشی از نطق آیت الله خزعلی را در مسجد امام جعفر صادق تهران منتشر کرده است:

* "شما" اول آبان: «آیت الله خزعلی در مسجد امام جعفر صادق گفت: من همه جا گفته‌ام شهردار تهران ظالم است، پدر مردم را در آورده است. بالاخره روزی شما را به پای میز محاکمه می‌آورند و ۱۵-۱۰ سال باید در زندان بمانی.»

بدین ترتیب حکم دادگاه شهردار تهران، از هم اکنون توسط آیت الله خزعلی صادر شده است. او که حکم می‌دهد این و آن را اعدام کنید و "مصباح یزدی" می‌کند، چرا نتواند علیه شهردار تهران حکم صادر کند؟ (به نطق خزعلی در یزد مراجعه کنید)

شجره نامه انقلابی برای "بازار"!

موقوفه اسلامی، از اینکه روز به روز بیشتر بعنوان حزب بازار و تجارت غارتگریبازاری در جامعه باز شناخته می‌شود، نگران است. این نگرانی وقتی تشدید می‌شود، که خشم و نفرت مردم از غارتگران و محتکران روز به روز بیشتر می‌شود. از آنجا که موقوفه اسلامی نمی‌تواند منکر هویت بازاری خود شود، اکنون تلاش می‌کند هویت و نقش بازار و سرمایه داران تجاری را دگرگون جلوه دهد. آنها خود را به تهاجل زده و با فرض نادانی مردم، به دفاع از بازار در زیر لغافه دفاع از خرده پاهای و پادوهای بازار تهران برخاسته‌اند، در حالیکه اساس اصطلاح بازار و بازاری که مردم درباره موقوفه بکار می‌برند، همانا کسانی هستند که سه چهارم نقدینگی مملکت را در دست‌های خودشان نگه داشته و ایران را تجارتخانه منطقه و خود را راس التجار آن فرض کرده‌اند! دفاع "شما" از بازار و درست کردن شجره نامه انقلابی برای سران توطئه گر موقوفه اسلامی، متکی به ماجراجویی‌های نواب صفوی و ترورهای مشکوکی که فدائیان اسلام در ایران دوران سلطنت انجام داده‌اند، بخش دیگری از این ترفند است. علاوه بر ترور حسنعلی منصور، نخست وزیر شاه، در روز تقدیم لایحه نفت به مجلس شورای ملی، که براساس آن قرار بود کفه غارت امریکا به نسبت انگلستان در ایران سنگین تر شود، ترور رزم آراء نیز، در کنار ترور جنایتکارانه

اعترافات آیت الله خزعلی

کانون های توطئه و شکست خوردگان توطئه گر!

در اوج تبلیغات مربوط به انتخابات ریاست جمهوری، آیت الله خزعلی که از مخالفان نظرات اقتصادی آیت الله خینی در زمان حیات وی بود، به شهر یزد، یعنی زادگان محمد خاتمی سفر تبلیغاتی کرد. او در دفاع از ناطق نوری در مسجد "حظیره" یزد که پایگاه حجتیه در این شهر شناخته می شود سخنرانی کرد. بخش هایی از این سخنرانی تاریخی را "راه توده" همان زمان منتشر ساخت. آیت الله خزعلی در این سخنرانی گفته بود: من عمامه ام را زرد می کنم، اگر خاتمی رئیس جمهور شود، مردم خودتان را معطل نکنید! بروید به ناطق نوری رای بدهید! (نقل به مضمون از قول شاهدان سخنرانی)

چند ماه پس از انجام انتخابات و پیروزی محمد خاتمی در این انتخابات، ابتدا نشریه "مبین" بخش هایی از این سخنرانی را منتشر ساخت و بدنبال آن، ماهنامه "ایران فردا" متن تقریبا کامل این سخنرانی را از روی نوار پیاده کرده و منتشر ساخت. پس از "ایران فردا"، نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز در شماره ۱۶ مهر ماه خود، متن این سخنرانی را به چاپ رساند. (البته با حذف برخی اصطلاحات زشت و توهین آمیز و تهدیدهای آیت الله خزعلی)

عصرما، در مقدمه و پایانی که بر این سخنرانی افزوده، به حق می پرسد، که چنین اشخاصی با این بضاعت از ادب، دانش و آگاهی سیاسی آیا صلاحیت باقی ماندن در شورای نگهبان قانون اساسی را دارند؟

خزعلی هنگام سخنرانی خود در مسجد "حظیره" یزد با شعار "حسین حسین شعار ماست، خاتمی افتخار ماست" با مخالفت مردم حاضر در جلسه روبرو شد و او مردم را تهدید به استفاده از نیروهای نظامی کرد و...

چند اعتراف آیت الله خزعلی در این سخنرانی، در کنار شناختی که مردم از سطح دانش و آگاهی سیاسی و نقش مخرب و رویارویی با مردم از سوی اعضای شورای نگهبان پیدا کردند، در تاریخ کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری ناطق نوری و محمد خاتمی باقی خواهد ماند.

نکات افشاگرانه و اعترافات آیت الله شیخ خزعلی:

آنچه را در زیر می خوانید از سخنرانی آیت الله خزعلی، بعنوان نکات اعترافی و افشاگرانه استخراج شده است. این نکات نشان می دهد، که شورای نگهبان خود مستقیما و با تمام امکاناتش به سود ناطق نوری وارد میدان شده بود و طبقا کارشکنی در کار دولت کنونی نیز ادامه همین سیاست و دخالت است. وقتی گفته و نوشته می شود، که این شورای نگهبان، حتی در چارچوب قانون اساسی کنونی، دیگر مشروعیت ندارد، زیرا مردم آنرا طرد کرده اند، متکی به همین واقعیت است. همانطور که توطئه های کنونی و کارشکنی علیه دولت خاتمی نیز ناشی از تعلل در کنار گذاشته شدن طرد شدگانی نظیر خزعلی ها، آیت الله یزدی ها و بقیه طرد شدگان است. سمت ها و مسئولیت های حکومتی آیت الله خزعلی خود گویای قدرتی است که بازندگان و طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، همچنان در جمهوری اسلامی در دست خود نگهداشته و آنرا سنگر ستیز با مردم و دولت خاتمی کرده اند. از نطق آیت الله خزعلی بخوانید:

* رفتم رفسنجان، امام جمعه محترم هنوز تکان نخورده بود. یک مقدار اشاره کردم. رفت در منزلش بالای منبر و گفت من الان خطر برای اسلام احساس می کنم اشرار کردستان، پلوچستان و مطرویدین امام [ظاهرا منظور آیت الله منتظری است] پشت سر آقائی جمع شده اند. من آقای ناطق نوری را انتخاب کردم.

* جناب روزنامه همشهری، ما به شما از سوی شورای نگهبان گفتیم دکتر و مهندس برای کسی که دکتر نیست و مهندس نیست جرم است و تو روزنامه همشهری چرا اینکار را کردی؟ شما به مطلب شورای نگهبان احترام نمی گذاری؟ [ریشه های محاکمه شهرداران و شهردار تهران را در اینجاها باید جستجو کرد و دست شورای نگهبان و بازندگان انتخابات را در اینجاها باید دید]

* من خودم جزو اعضای شورای تشخیص مصلحتم، خودم جزو جامعه مدرسینم، خودم جزو خیرگامم، در تمام اینها دست دارم [بخوان: خودم جزو توطئه کنندگانم و در همه توطئه ها دست دارم] می پرسید چرا نام آقای ریشه ری و نام آقای ناطق نوری را جلو انداختید؟ [ماجرای بهم ریختن ترتیب حروف الفبا و قرار دادن نام خاتمی در انتهای لیست] حالا که سوال کردید می گویم: به این دو نفر دوازده نفر رای دادند [یعنی همه فقها و حقوقدانان شورای نگهبان] به آن نفر دیگر [یعنی خاتمی و سید رضا زواره ای، عضو حقوقدان شورای نگهبان که کاندیدای موفقه اسلامی و عضو شورای مرکزی این جمعیت است] کمتر رای دادند. [در گزارشی که به راه توده رسیده بود، خزعلی در این سخنرانی گفته بود که من خودم جزو کسانی بودم که به صلاحیت خاتمی رای ندادم. در گزارش عصرما و ایران فردا، این اعتراف بصورت غیر صریح انتشار یافته است]

* مردم یزد، شماها متدینید، منتها متوجه نبودید. این آقای مصباح یزدی تان را نمی شناسید؟ [مصباح یزدی از روحانیون وابسته به موفقه اسلامی است و گفته می شود، از رابطین بین المللی حجتیه است] یکی از عمامه بصرهای دوران انقلاب را دیدم کافر است [خزعلی نمی گوید چرا کافر است و ظاهرا کافر از نظر امثال او کسی است که مثل خزعلی و همپالکی هایش نمی اندیشد، عمل نمی کند و جرمش هم می تواند پایبندی به شعارهای انقلاب باشد]، به آقای یزدی گفتم و شهادت دادم، ایشان اعدامش کردند، آخوند بود، درس می خواند ولی کافر بود، آقای مصباح یزدی شما اینطور قوی است. [بدین ترتیب فقیه شورای نگهبان، رسما و با زبان خودش اعتراف می کند، که هر کجا دلش خواست و درباره هر کس که تشخیص داد می تواند فرمان قتل و اعدام صادر کند و عواملش هم نظیر مصباح یزدی کار را تمام می کنند. مملکتی که به این آسانی و در جمع مردم، به دستور قتل از سوی فقیه عضو شورای نگهبان اعتراف بشود، چرا نباید امثال خفاش شیبای تهران در آن پیدا شود؟ چرا نباید نامادری دختر ۸ ساله ای را آنقدر شکنجه کند تا بسیرد؟ مجرم خزعلی ها هستند نه آن دختر ۱۶ ساله ای که قاتل خواهر و برادرش است!]

* از آقایانی که برخاستند و بازنشستند [اشاره به اعتراض جمعیت به سخنرانی خزعلی است] متشکرم، از جناب آقای صدوقی هم که کمک کردند متشکرم [امام جمعه شهر یزد و فرزند آیت الله صدوقی که ترور شد]، مجلس را ساکت کردند، البته اگر ساکت نمی کردند، آقای استاندار، آقای نیروی انتظامی می کردند. خیالتون نرسد. امروز از نیروی انتظامی تلفن زدند، تیمسار بزرگی که در ردیف تیمسار لطفیان [فرمانده نیروهای انتظامی]، گفت بیایم به یزد، گفتم نه بابا!

امثال آیت الله خزعلی، به همین آسانی اشاره به مقابله خونین با مردم مخالف حکومت آنها در جمهوری اسلامی می کنند و از پیروندشان با فرماندهان نیروهای انتظامی برای سرکوب مردم سخن می گویند. وقتی گفته و نوشته می شود، فرماندهان این نیروها باید همراه با همه طرد شدگان و بازندگان انتخابات ریاست جمهوری اخیر و انتخابات مجلس پنجم کنار بروند، در حقیقت از خطر وقوع چنین مقابله خونینی سخن گفته می شود.

عدم صلاحیت

نشریه "عصرما" در پایان این نطق تاریخی و با استفاده از اطلاعاتی که از دوران حیات آیت الله خینی دارد، می نویسد: آیا همین قضاوت و رفتارها باعث نشده که رهبر معظم انقلاب در حکم انتصاب اعضای مجمع تشخیص مصلحت، فقهای شورای نگهبان را از ترکیب کسانی که می توانند بعنوان مستشاری عالی رهبری در امر تعیین سیاست های کلی نظام، انجام وظیفه نمایند، منها کنند و سابقا نیز حضرت امام (ره) نگهبانی، بر شورای نگهبان در امر خطیر تعیین صلاحیت کاندیداهای مجلس بگمارند؟ (عصرما متأسفانه مانند بسیاری موارد دیگر، در اینجا نام این نگهبان را نمی برد و جزئیات این ماجرا را نیز شرح نمی دهد.)

شناختن آن - که آن روی سکه مذاکرات جنجال برانگیز در لندن با دیپلمات‌های انگلیسی است -، ستایشی خودسرانه و یا شناختی اختصاصی نیست، این درک و شناخت و برنامه همه بازندگان انتخابات ریاست جمهوری اخیر است، که همچنان و به انحاء گوناگون نه تنها دنبال می‌شود، بلکه اینجا و آنجا نیز، این اندیشه‌های مالی‌خولیانی با صراحت بیان هم می‌شود.

مصطفی میرسلیم، پس از برکناری از وزارت ارشاد اسلامی، گوشه‌هایی از اندیشه‌های پولیوتی و طالبانی خود را، در هفته نامه ارگان مرکزی موفقه اسلامی "شما" پر کاغذ می‌آورد. از جمله این اندیشه‌ها یکی هم شهر و شهرنشینی و شهرسازی از نگاه اوست. نگاهی، که باید با آن آشنا شد، تا دانست در جمهوری اسلامی چه می‌گذرد و کارزار افشاگری و مبارزه نیروهای مترقی و چپ کدام عرصه است و چرا؟

بخش‌هایی از یکی از مقالات اخیر میرسلیم را به نقل از شماره ۸ آبان هفته نامه "شما" و در ارتباط با شهرنشینی (در ستیز با شهردار تهران) در زیر می‌خوانید: (عنوان را ما انتخاب کرده‌ایم)

همگان را پشت دیوارهای بلند باید محبوس کرد!

«... مصیبت‌هایی که امکان وجود دارد و بعضاً تشدید شده است که چاره‌جویی آنها نیازمند بازگشت به اصول است. بقاء هر حکومتی به نحوه استقرار عدالت در جامعه بسته است. شهر تجلی گاه عدل یا ظلم است. از شیوع ستم در جامعه به سرنوشت رو به زوال حکومت آن می‌توان پی برد و آثار آن را در تناقض‌های فاحش که در سطح شهرها شکل می‌گیرد مشاهده کرد، مانند محله‌های غرقه در فقر و گدا پرور، در برابر تشرایف مجلل، یا وجود تذبذب و اسراف‌های گوناگون در گوشه و کنار شهر و فراموش شدن تعاون و نیکی در حق یکدیگر، و اعمال عوارض و مالیات‌هایی که به دلیل عدم پذیرش و عدم توجیه عمومی باعث افزایش فشار به مصرف کننده نهانی کالاها و خدمات و شکل گرفتن احساس ظلم و تبعیض در آنها می‌شود، و فقدان یا ضعف نظارت و عدم اطلاع رسانی به تشدید آن منجر می‌گردد. خانه پایگاه ایجاد و حفظ عفت است، شهرسازی تسهیل کننده ساخت و ساز خانه‌هایی باید باشد که تمام حریم‌های خانوادگی در آن مراعات می‌شود، کم‌حیانی از داخل خانه شروع می‌شود و به سطح شهر می‌گردد. آنچه در مدارس و محل‌های کار و اماکن عمومی مشاهده می‌شود، بخش عیان حقیقی است که ریشه آن در خانه پنهان است. سازماندهی مناسب اقامت و رفت و آمد و ارائه خدمت باید الهام گرفته از عفت باشد و تحت هیچ شرایطی جریحه دار کردن عفت عمومی و ریختن قبح آن کم اهمیت تلقی نشود. خدمات و محصولات مختلفی که در شهرها مبادله می‌شود و مجموعه امکانات زیر بنایی محیط شهری و شیوه عرضه آن باید جوابگوی نیازهای حقیقی جامعه باشد. پس شهر نباید ظرفیت لازم را برای ارائه آبرومندانه چنان خدمات و تبلیغ در خور معرفی محصولات و کالاها به وسیله شخصیت‌های حقیقی و حقوقی واحد صلاحیت داشته باشد و ازدیاد آن تولیدات را ممکن کند. به این ترتیب است که گرد هم آمدن در شهرها معنا پیدا می‌کند. مقصود از دور هم جمع شدن انسان‌ها در شهرها این است که بهتر یکدیگر و آیات و نعمات الهی را بشناسند و شکرگزار او شوند و با نماز و یاد خدا، منور به نور خدا شوند و بندگی او را کنند. کنار گذاشتن این اصل، شیطان را، بر شهرها مسلط و انسان‌ها را از آدمیت تهی و بر نفسانیات متکی به بازاری‌های پست دنیا سرگرم و دلخوش و مغرور می‌کند. اقدامات اصلی که در سطح شهرها برای مستحذات اداری و خدماتی و مسکونی انجام گرفته متاثر از طرح‌ها و ساخت و سازها و معماری بیگانه است. نمونه‌های بارزی که در تهران می‌بینیم، مثل طرح نواب، که مصداق تکرار یکی از محله‌های بی‌هویت لوس آنجلس می‌تواند باشد. شهرک سازی‌های مبتنی بر برجک‌ها که انسان‌ها را در بند قفس و خانواده‌ها را زندانی قبود کاشانه نشینی می‌کند، تهران سر مشق شهرهای دیگر شده است. عواقب این ساخت و سازها و چندین طرح غرب زده در دست اجرا و نیمه تمام یا تمام شده دیگر نظیر آنها، قهراً ناهنجاری‌های متعدد اجتماعی و فرهنگی است که لابد برای چاره‌جویی آن باید سراغ طرز تفکر و فعالیت‌ها و فضاهای فرهنگی بی‌معنویت رایج در غرب رفت و شاهد رونق گرفتن باشگاه‌های مخفیانه خصوصی و مختلطی شد که هر دم پرده از مفاسد دسته‌ای از اعضای آنها برداشته می‌شود. چنین است که نام مقدس و مفهوم ملکوتی آزادی ملوکوت می‌شود...»

"پلیوتیسم"

و کابوسی های "میرسلیم"

سال‌ها پیش، پیش از انقلاب بهمن ۵۷، مصطفی میرسلیم، عضو شورای مرکزی موفقه اسلامی و وزیر سابق ارشاد اسلامی، ساکن مشهد بود. به برخی محافل مذهبی راه داشت و رابطه‌اش با "حجتیه" شاخه خراسان، نه پنهان بود و نه خود او اصراری برای پنهان کردن آن داشت. برای دورانی، به خانه رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای" نیز که در مشهد و در تبعید بود راه یافته بود. مناسبات او با رهبر کنونی جمهوری اسلامی، در آن دوران، چیزی شبیه استاد و شاگردی بود. در آن سال‌ها (۵۷-۵۵) باد نه در پرچم امثال واعظ طبسی و آیت الله خرمشاهی و عسکراولادی، که در پرچم روشن‌گران مذهبی، نظیر "ظاهر احمد زاده"، نخستین استاندار بعد از انقلاب در خراسان و "محمد تقی شریعتی خراسانی"، پدر "علی شریعتی" بود، که به حافظان کم بدیل قرآن شهرت داشتند. بازاری‌های مذهبی نه در صف مبارزه با شاه بودند و نه شانس و اقبال در میان جوانان و مبارزان مذهبی داشتند. طلاب مشهد نیز که بسیاری از روستاها به مشهد رسیده و در حوزه‌ها الفبای فقه و علوم مذهبی را یاد می‌گرفتند، در حصار حوزه‌ها، ناله و فغانی هم اگر داشتند، از دست‌خسکی آقایانی بود که جیره و جیره‌شان بدست آنها بود!

در همان سال‌ها، اگر نامی هم از "مصطفی میرسلیم" در مشهد، و در محافل مذهبی برده می‌شد، بعنوان یکی از آن نوع وابستگان حجتیه یاد می‌شد، که خلق و خوئی تند و خشن دارند.

با اوج گیری جنبش انقلابی، او نیز سری در میان سران درآورد و بعنوان آشنای دوران تبعید علی خامنه‌ای، به محافل مذهبی راه یافت. سر از شورای مرکزی بی‌دروپیکر حزب جمهوری اسلامی درآورد، که یکسرش امثال او و عسکراولادی نشسته بودند و در سر دیگرش امثال محمد منتظری و ابوالقاسم سرحدی زاده و کاظم بجنوردی... که شاید همین بی‌دروپیکری، که قهر و گریز امثال بجنوردی را به همراه آورده بود، سرانجام سقف را پر سر زدگانی نظیر محمد منتظری و آیت الله بهشتی ویران کرد!

میرسلیم، نخستین غیر نظامی بود، که در راس بخشی از نیروی نظامی-انتظامی باقی مانده از دوران شاه قرار گرفت. یعنی شهریانی! وقتی او پشت میز ارتشبد نصیری عیاش و آدمکش (سرهنگ نصیری کودتاجی) و سپهبد تنومند و کم عقل "مبصر" (بازجوی فرمانداری نظامی کودتای ۲۸ مرداد) در شهریانی نشست، درست همانجائی نشست که با خلق و خوی و چهره‌اش سازگار بود!

بودند مذهبیون سرد و گرم چشیده‌ای که سرگذشت انقلاب‌ها و حکومت‌های سه دهه ۵۰-۶۰-۷۰ میلادی را اگر در کتاب‌ها هم نخوانده بودند، در زندان‌ها و در بحث‌ها و گفتگوهای اغلب خصمانه و گهگاه دوستانه، از دهان توده‌ای‌ها و فدائی‌ها شنیده بودند. همان‌ها، که بسیاری از قربانیان انواع توطئه‌ها در جمهوری اسلامی شدند، وقتی میرسلیم به سرپرستی شهریانی منصوب شد، نگران و بیمناک گفتند: (این بابا، یک پا "پولپوت" است، دستش برسد، ایران را کامبوج می‌کند!)

۱۸، ۱۹ سال از آن ارزیابی و شناخت می‌گذرد. بسیاری چهره در نقاب خاک کشیده‌اند. هیچکس بدرستی نمی‌داند شبکه حجتیه در جمهوری اسلامی چه کرده است؟ اما حاصل آن برهمگان آشکار است: انقلابی غرقه در خون و خیانت و ملتی که خنجر را از پشت میان دو کتفش نشانده‌اند!

آنها که چنین کرده‌اند، نه تنها کار را تمام شده نمی‌دانند، بلکه بیمناک از خیزش نوین مردم ایران، رویای کامبوج و پولپوت را در سر می‌پروراندند! نامی از کامبوج نمی‌برند، اما ستایش از طالبان افغانستان حجت را بر همگان تمام کرده است. "جامعه ولایتی" که بادامچیان و عسکراولادی و امثال میرسلیم در شورای مرکزی جمعیت موفقه اسلامی برای خود ترسیم کرده‌اند، تبدیل تهران به "پنوین" و ایران به کامبوج است، اگر به جنگ و ویرانی نیز کشید، ایران همان خواهد شد که امریکا، انگلستان و پاکستان، بدست طالبان از افغانستان و کابل ساختند! ستایش بی‌محایای محمد جواد لاریجانی از استفاده طالبان از تفنگ و قدرت و اسلام و تاکید بر ضرورت به رسمیت

آخرین ساعات حیات رئیس جمهور اسبق افغانستان چگونه گذشت!

قتل دکتر "نجیب ا لله" از قول شاهد جنایت!

* دکتر نجیب ا لله در سال های اقامت در مقر سازمان ملل متحد افغانستان، کتابی با عنوان "ویران های افغانستان" به زبان پشتو نوشته است.

* نجیب ا لله را در میدان "آریانا" ابتدا از پشت با گلوله زدند و سپس مانند یک اسیر جنگی در میدان گرداندند و آنقدر او را زدند تا به قتل رسید، سپس پیکر بی جان او را به دار آویزان کردند.

اخیرا گزارشی را پیرامون آخرین ساعات حیات دکتر نجیب ا لله، رئیس جمهور اسبق افغانستان منتشر شده است. بر مبنای این گزارش، که متکی به مشاهدات یکی از نزدیکان دکتر نجیب ا لله تهیه شده است، مقامات سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان و دستگاه های جاسوسی امریکا، از پیش در جریان توطئه قتل جنایتکاران نجیب ا لله و برادر وی بوده و در آن دست داشته اند. شاهد این جنایت می نویسد:

«... سازمان ملل متحد، تحت فشار امریکا، هیچ اقدامی برای جلوگیری از قتل نجیب ا لله به عمل نیاورد. روز پیش از سقوط کابل بدست طالبان و قتل نجیب ا لله، برهان الدین ربانی در دفتر نمایندگی سازمان ملل در کابل، با نجیب ا لله ملاقات کرده و از او می خواهد، که قبل از سقوط کابل به دست طالبان، همراه وی شهر را ترک کند. نجیب ا لله این پیشنهاد را قاطعانه رد کرده و می گوید: «من به هیچ وجه افغانستان و افغان ها را تنها نمی گذارم. از یک ها، هزاره ها و تاجیک ها، تاکنون به من سوء قصد نکرده اند و فکر نمی کنم پشتوها نیز چنین کنند.» ربانی چند بار پیشنهاد خود را تکرار می کند، اما نجیب ا لله هر بار آنرا رد می کند. این ملاقات ساعت ۳ بعد از ظهر ۲۷ سپتامبر انجام شد. در این زمان نیروهای طالبان سرگرم نبرد سنگینی با نیروهای حزب اسلامی، در منطقه "سروبی" کابل بودند.

... اندکی پیش از سقوط کابل، ژنرال فهیم، وزیر اطلاعات و امنیت دولت ربانی، همراه با ۶ مرد مسلح در مقر سازمان ملل در کابل حاضر شد و از نجیب ا لله خواست تا بدون فوت وقت همراه او کابل را ترک کند. دکتر نجیب ا لله با خونسردی پاسخی را که به ربانی داده اند، برای ژنرال فهیم نیز تکرار کرد و گفت: «من کابل را ترک نمی کنم، بگذار سرنوشت من هر چه می خواهد بشود!»

بر اساس اطلاعات موجود، برخی از مقامات برجسته حکومت ربانی و حتی برخی همکاران گذشته نجیب ا لله نیز در آخرین دقائق قبل از سقوط کابل به او هشدار دادند که جان او در خطر جدی است.

صبح روز بعد، کابل سقوط کرده بود و قوای مسلح طالبان به نشانه پیروزی در خیابان های کابل تیراندازی هوایی می کردند. ساعت ۱۶:۴۵ بامداد، دو مرد مسلح وارد دفتر نمایندگی سازمان ملل در کابل شدند و از دکتر نجیب خواستند تا برای ملاقات با "ملاحسن" و "ملاربانی"، رهبران طالبان همراه آنها برود. متعاقب این دو مرد مسلح، شش مرد مسلح دیگر نیز برای همراه بردن نجیب ا لله وارد مقر سازمان ملل شدند. نجیب ا لله لباس خود را پوشید و همراه برادر خود "شاهپور احمد زهی" مقر سازمان ملل را ترک کرد. برادر نجیب ا لله، دو روز قبل از سقوط کابل و به قصد دیدار با برادرش از دهلی به کابل بازگشته بود. "احمد زهی" بدنبال هشدار مقامات سازمان ملل مبنی بر در خطر

بودن جان او، پیش از سر رسیدن مردان طالبان و به توصیه نجیب ا لله، قصد داشت ساختمان سازمان ملل متحد در کابل را به مقصد خانه اش در منطقه "مکررویان" ترک کند، که فرصت این کار نشد!

دو کارمند سازمان ملل، که همراه نجیب ا لله و برادرش از ساختمان سازمان ملل خارج شده و باصطلاح آنها را همراهی می کردند، ساعتی بعد باز گشتند و گفتند «دکتر نجیب کشته شد!»

شاهدان نقل کرده اند، که اتومبیل حامل نجیب ا لله حوالی ساعت ۲ بامداد به میدان "آریانا" و به حوالی کاخ ریاست جمهوری رسید. در این محل اتومبیل ناگهان از حرکت به طرف کاخ ریاست جمهوری باز ایستاد! چند لحظه ای به این حالت گذشت، تا از داخل اتومبیل دیگری که در همان حوالی ایستاده بود، دو مرد مسلح پیاده شده و بطرف اتومبیل حامل نجیب ا لله آمدند. یکی از این دو نفر ژنرال "شهنواز تنی"، وزیر اسبق دفاع در دولت نجیب ا لله بود. او بدنبال شکست کودتایی که در جریان سیاست مصالحه ملی، از طرف پاکستان سازمان داده شده بود، به پاکستان گریخته و به توصیه و سفارش سازمان اطلاعاتی پاکستان و با نام "ملاسرادر" به طالبان پیوسته بود. (شهنواز تنی، رهبری آن کودتای نافرجام را برعهده داشت. کودتایی که قرار بود، بلافاصله از سوی دو دولت عربستان و پاکستان حمایت شده و به رسمیت شناخته شود.)

"شهنواز تنی"، که مسلح بود از دکتر نجیب خواست تا از اتومبیل پیاده شود و از او پرسید: مرا می شناسی؟ نجیب ا لله پاسخ داد: «خوب می شناسم! تو خاخی هستی که می خواستی کشور را تقدیم بیگانگان کنی»

در این هنگام، از چند سوی میدان تیراندازی شروع شد، هیچ معلوم نبود کی به طرف کی تیراندازی می کنند! این درگیری و تیراندازی حدود نیم ساعت طول کشید. به دکتر نجیب که هیچ سلاحی همراه نداشت، از پشت سر، با کلت تیراندازی کردند و یک تیر به او خورد. شهنواز تنی هم معلوم نشد از کدام طرف تیر خورد.

افراد مسلح طالبان، پس از آنکه نجیب ا لله خون آلود نقش زمین شد و شهنواز تنی نیز به داخل اتومبیلش منتقل شد، دست های نجیب ا لله و برادرش را با طناب بسته و از زمین بلند کردند و آنها را مانند اسرای جنگی در اطراف میدان گرداندند. نجیب ا لله بشدت زخمی بود و از محل تیر خوردگی او خون جاری بود. هنگام گرداندن آنها در اطراف میدان، افراد طالبان با چوب، چاقو و هر وسیله ای که در دست داشتند بر سر و روی آنها می زدند. نجیب ا لله بدین ترتیب و بر اثر زخم گلوله و ضرباتی که بر سر و روی او کوبیده بودند، پیش از روشن شدن هوا به قتل رسید. در این مدت از سوی رهبران فاتح هیچ عکس العملی نشان داده نشد و این خود دلیل بر آن بود، که تمامی توطئه توسط خود آنها سازمان داده شده و بر جزئیات آن نظارت داشتند. حوالی ساعت ۷ صبح، پیکر دکتر نجیب ا لله را که ساعت ها از قتل او گذشته بود، به گوشه ای از میدان آریانا، که طنابی را به اتاقک بلند محل ایستادن ماموران راهنمایی و رانندگی آن گیر داده بودند، بردند و او را همراه برادرش، که او نیز به قتل رسیده بود، به طناب آویزان کردند.

ساعت ۸ صبح، طالبان با بلند گوه های سیار در شهر به حرکت درآمدند و به مردم دستور دادند به میدان آریانا بروند و اجساد را ببینند. طالبان در همین حال اعلام می کردند، که سرنوشت مشابهی در انتظار برهان الدین ربانی، حکمتیار و عبدالرسول سیاف است.

پیکر نجیب ا لله و برادرش سه روز از طناب آویزان بود! پس از سه روز اجساد را از طناب باز کرده و به استان پشتون نشین پکتیا، که زادگاه نجیب ا لله بود منتقل شد. او خود پشتون بود و در زادگاهش مردم چند روز مراسم عزاداری برپا کردند.

در چهار سالی که نجیب ا لله در دفتر سازمان ملل در کابل مقیم بود، شبها را برای مطالعه و نوشتن بیدار می ماند و ۸ صبح تا یک بعد از ظهر می خوابید. در همین مدت او کتابی درباره سرگذشت تلخ افغانستان نوشت، که عنوان آن "ویرانه های افغانستان" است. این کتاب به زبان پشتو نوشته شده است. طی همین سال ها، ربانی حداقل ۳ بار، گلبدین حکمتیار دو بار و ژنرال فهیم پنج بار در دفتر سازمان ملل متحد با نجیب ا لله دیدار و پیرامون اوضاع کشور مذاکره کردند. ده روز قبل از سقوط کابل بدست طالبان نیز، خانواده نجیب ا لله ملاقاتی هفت ساعته با وی داشتند!

(بخش هایی از این گزارش، بصورت نادقیق و تحریف شده، در روزنامه انگلیسی زبان "ایران دیلی" منتشر شده و نشریه "چیستا" نیز آنرا به نقل از این روزنامه تجدید چاپ کرده است)

۳ سال پس از

آنچه "راه توده" اعلام داشت و آنچه در ایران روی داد!

در ماه های شهریور و مهر سال ۱۳۷۳ راه توده بدنبال پرسش ها و توصیه های مکرر بسیاری از توده ای ها، پیرامون ضرورت روشن ساختن تفاوت دیدگاه های "راه توده" با نشریه "نامه مردم"، نظرات خود را پیرامون اوضاع ایران و روند رویدادها در جمهوری اسلامی، طی تحلیل مشروحی، تحت عنوان "سخنی با همه توده ای ها" منتشر ساخت. با کمالات تاسف و علیرغم توصیه های مکرر "راه توده" پیرامون دوری جستن از پیشداوری ها، خود محوری ها، شایعه پراکنی ها و در عین حال، ضرورت تعمق و بررسی پیرامون این دیدگاه ها، نه تنها به این دیدگاه ها توجه لازم نشد، بلکه کام های بلندتری در جهت عکس آن برداشته شد؛ تاسف بارتر آنکه، این مقابله نابخردانه و گریز از تعمق، بیش و پیش از همه، از سوی دست اندرکاران نشریه "نامه مردم" بروز کرد، که اتفاقا روی سخن عمدتاً متوجه آنها بود! اعلام "تحریم انقلابی" انتخابات مجلس پنجم و سپس تحریم خصولانه انتخابات ریاست جمهوری، از سوی "نامه مردم" نشان داد، که دست اندرکاران این نشریه، که تلاش می کنند بنام حزب توده ایران سخن بگویند و اظهار نظر کنند، پیش از آنکه در جستجوی منطق، در تلاش قبول واقعیات، در اندیشه وحدت نظری و تشکیلاتی حزب و سرانجام، بازسازی واقعی آن باشند، نگران موقعیت بدست آمده خویش در مهاجرت هستند و به همین جهت نیز، کینه توزانه به راه و روش نادرست خود ادامه می دهند.

بی نتیجه ماندن همه تلاش راه توده برای نشان دادن نتایج واقعی انتخابات مجلس پنجم و ضرورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و تصحیح مواضع چپ نمایانه "نامه مردم"، در فاصله دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و سیاست کج دار و مریز کنونی و باقی ماندن در صف انتظار شکست دولت خامنه‌ای، که همچنان در نشریه نامه مردم ادامه دارد، نشاندهنده عمق دشواری راهی است که در پیش پای همه توده ای هاست. بنظر ما، همانطور که از ابتدای انتشار نشریه راه توده نیز تأکید کرده ایم، یگانه راه حل پایان بخشیدن به وضع کنونی همانا روشن ساختن هر چه بیشتر مواضع، انعکاس وسیع تر رویدادها و دیدگاه های نسبت به آنها، مبارزه با هر نوع انفعال سیاسی و سپس بسیج همگانی برای یافتن چاره ای قطعی است. با در نظر داشت اهداف بالا، راه توده، گزیده ای از تحلیل دیدگاهی خویش را که در شهریور و مهر ۱۳۷۳ منتشر شد، بار دیگر در زیر منتشر ساخته و در عین فراخواندن همه علاقمندان توده ای و اصولاً طیف چپ غیرمذهبی کشور، به دقت بیشتر برزوی مسائل مطروحه در این تحلیل، همه علاقمندان و خوانندگان خویش را بار دیگر به مقایسه هوشمندانه بسیاری از رخ داده های سه سال گذشته در ایران با آنچه که در این تحلیل طرح شده، دعوت می کند. ما تصور می کنیم، اگر امر جنبش و حزب، امری شخصی و خصوصی تلقی نشود، حتی آندسته از نویسندگان "نامه مردم" که با این دیدگاه های راه توده در سه سال پیش به ستیز تبلیغاتی برخاستند، اکنون و پس از اشتباهاتی که بر سر دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری مرتکب شده و دشواری بزرگی را برای حزب ما بوجود آوردند، حداقل در خلوت خویش، حق را به "راه توده" داده و در جمع خود نیز برای اعتراف به اشتباه و تصحیح آن یاری از صراحت انقلابی یاری بخواهند!

سه سال پس از انتشار تحلیل "راه توده" از اوضاع ایران، تحت عنوان "سخنی با همه توده ای ها"، رویدادها داخل کشور (بویژه دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری)، درعمل مهر تأییدی شد بر دیدگاه های مطرح شده در این تحلیل!

* ستیز نابخردانه با دیدگاه هائی که راه توده اعلام داشت و همه توده ای ها را به تعمق پیرامون آنها فراخواند، درعمل منجر به اشتباهاتی بزرگ از سوی گردانندگان نشریه "نامه مردم" شد، که بهر تقدیر حزب توده ایران را نه تنها امروز، بلکه درآینده نیز درگیر حربه هائی تبلیغاتی مخالفان و دشمنان حزب ما کرده و خواهد کرد.

حوادث و وقایعی، که همچنان در کشور ما جریان دارد، توجه همگان را به خود جلب کرده است و افکار توده ای ها را بیش از پیش متوجه خود ساخته است. پس از یک دوره مبارزه سخت، بورژوازی بزرگ تجاری، در چهره گروهبندی رسالت-حجتیه (و جمعیت "موتلفه اسلامی")، هر روز بیش از روز قبل اهرم های تعیین کننده حکومت جمهوری اسلامی را در کنترل خود قرار می دهد، تا حاکمیت مطلق و عنان گسیخته خود را بر جامعه برقرار کند. تثبیت این حاکمیت، که همچنان خطر آن کاملاً وجود دارد، یعنی تسلط کامل و بی چون و چرای ضد انقلابی ترین نیروی اجتماعی و ارتجاعی ترین سبب گیری سیاسی بر سرنوشت جامعه ما.

در حالیکه شرایط پیش از هر زمان دیگری برای پایه ریزی اتحادی انقلابی مساعد است و این اتحاد قادر به عقب راندن حاکمیت سرمایه داری بزرگ تجاری و ارتجاع است، نیروهای خلق -صرفنظر از تفکرها و باورهای مذهبی و یا غیر مذهبی خود- در تفرقه بسر برده، هیچیک به پشتیبانی از دیگری بر نمی خیزد و در نتیجه ارتجاع فرصت می یابد، تا همه آنها را در موضع ضعف نگه داشته و مانع هر نوع تحول مثبتی شود.

در مورد جنبش چپ، بر هیچکس پوشیده نیست، که این جنبش اکنون در یکی از سخت ترین دوران های حیات سیاسی خود بسر می برد. مشخصات اساسی وضعیت کنونی عبارتست از: رکود و انفعال سیاسی، فقدان وحدت بر سر اساسی ترین مسائل جنبش انقلابی و تفرقه و پراکندگی سازمانی. برای آنکه جنبش چپ بتواند بر دشواری های خود غلبه کند، لازم است علل و عوامل زاینده این دشواری مورد توجه قرار گیرد. برآستی چرا این جنبش در رکود گرفتار آمده است؟

ساده ترین و در عین حال نادرست ترین پاسخی که به این پرسش می توان داد، چنین است: در شرایط رکود و بحرانی که جنبش چپ در آن دست و پا می زند، سرخوردگی، ناامیدی و انفعال امری است طبیعی و لذا نباید برای یافتن علل آن بیهوده انرژی و وقت خود را از دست داد. مطابق این نظر، "انفعال" امری است صرفاً روحی و روانی و نه یک مسئله مربوط به خط مشی سیاسی.

اما واقعیت چنین نیست. لاقدر در شرایط مشخص جنبش ما، چنین نیست. علل رکود و انفعال کنونی را باید در سیاست ها و اهداف جستجو کرد و نه در روحیه افراد! برای اینکه یک جنبش سیاسی و اعضای آن در موضع انفعال باقی نمانند، چاره ای ندارند، جز آنکه همواره در مرکز نبرد اجتماعی قرار داشته باشند و برای اینکه یک جنبش بتواند در مرکز حوادث و وقایع و در مرکز مبارزه و نبرد اجتماعی قرار گیرد، باید صحنه نبردی که هر لحظه انتخاب می کند، صحنه اصلی ترین نبرد جامعه باشد. صحنه نبردی که تمام توجه جامعه و منافع بلافصل جامعه در یک دوران معطوف به آنست. برای آنکه به راحتی متفعل شویم، همواره ضروری نیست، که جنبش خلق الزاماً متوقف شده باشد. ریشه واقعی انفعال در نامتناسب بودن شعارها و خواست های یک حزب و یا سازمان، با خواست های مشخص خلق در یک دوره معین قرار دارد و اگر احزاب و سازمان ها نتوانند و یا به هیچ قیمتی حاضر نشوند، که خواست های خلق را بپذیرند و برای همان خواست ها مبارزه کنند، بناگیز در حالتی زنجیر انفعال را خواهند گسست، که خواست های آنها به خواسته های خلق تبدیل شود.

(سه سال پس از این ارزیابی از بحران موجود در جنبش چپ ایران، در جریان دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری همگان شاهد این عدم پذیرش خواست جنبش و در نتیجه "تحریم" و "انفعال" جنبش چپ در مهاجرت بودیم. انفعالی که علیرغم همه بحث ها و اعترافات نسبت به مشی غلط "تحریم" همچنان و به اشکال دیگری ادامه دارد و در نتیجه با پیکار واقعی مردم بیگانه است)

این انفعال به آن معنی است که احزاب و سازمان های جنبش چپ در انتظار روز معینی نشسته اند، تا خلق جنبشی دیگر، مطابق امیال آنها برپا کند، تا این جنبش فعال شده و به خیال خود رهبر آن شود. بدین ترتیب است که احزاب و سازمان های چپ، در مهلکه یک جنبش عظیم مردمی، در رکود گرفتار آمده اند. این همان تناقض و واقعیتی است که نمی خواهند بدنبال دلیل واقعی آن بروند. اگر مجموعه "چپ" در جنبش واقعاً موجود، در "نبرد که بر که" شکست نمی کند، در حقیقت بدین دلیل است، که معتقد است انقلاب بهمن اساساً شکست خورده است. شکست این انقلاب، یعنی آنکه "نبرد که بر که" بطور قطع به نفع ارتجاع خاتمه یافته است، یا اگر هنوز ادامه دارد، در بین نیروهای جریان دارد، که پیروزی هر یک از آنان به معنی یک دگرگونی کیفی، به معنی یک تحول در حاکمیت طبقاتی و در نتیجه یک تحول انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود. این نتیجه فرضیه شکست انقلاب است، که در شعارهائی نظیر "تحریم" منعکس می شود. در حالیکه همه این احکام در تضاد سنگین با واقعیات جاری

در حقیقت، حزب (بخش "تامه مردم") (و سازمان اکثریت) با پذیرش شکست انقلاب بهمن و با پذیرش اینکه همه نیروها در جمهوری اسلامی، در مجموع خود ارتجاع را تشکیل می دهند، تحلیل طبقاتی از جناح های حاکم را کنار گذاشته است. چه بر این نظر پای می فشارد، که چون همه جناح ها با او از جمله چه مذهبی- در سرکوب چه غیر مذهبی و انقلابی اشتراک نظر داشته اند، پس همگی مرتجع هستند و هر مبارزه ای هم که این جناح ها در حکومت و یا حاشیه حکومت داشته باشند، جز دعوا بر سر لحاف ملا نخواهد بود. البته چنین شیوه نگرشی، هیچ تشابهی با مارکسیسم ندارد. اگر هر یک از این جناح ها، سهمی از قدرت حاکمه را در تصاحب دارند، این به معنای آن نیست که هر دو برای اجرای یک "سیاست طبقاتی واحد" به توافق رسیده اند، بلکه به معنای آن است که هر یک بر مبنای تناسب نیروهای طبقاتی جامعه، سهمی از قدرت را در چنگ گرفته و آن را در جهت اهداف طبقاتی خاص خود و علیه اهداف طرف مقابل مورد استفاده قرار می دهند.

(هم در جریان دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و هم پس از انجام انتخابات اخیر ریاست جمهوری، با تمیزی که در توازن چند ساله در حاکمیت بوجود آمد، رویدادها نشان داد، که هر کدام از این نیروها متکلی به کدام طبقات و اقتدار عمل می کنند و احتمال رویارویی های بسیار جدی در میان این نیروها و جناح ها، که اکنون رو به تشدید است، ناشی از کدام موضع گیری های طبقاتی است.)

این جناح ها، بدلیل تضاد طبقاتی که با هم دارند، هر دو دریافته اند، که صرف "ایدئولوژی اسلامی" قادر به ایجاد سازش میان آنها نیست و لذا هر یک در جستجوی متحدانی در خارج از مجموعه حاکمیت می گردند. جناح راست، این متحدان را در بین سرمایه داران سلطنت طلب دیروز و حامیان امریکائی و انگلیسی آنها جستجو می کند و جناح چپ در میان نیروهای دمکراتیک و مخالف وضع موجود. اگر امروز گروه بندی رسالت-حجتیه (و مولفه اسلامی) بیش از هر زمان دیگر به دشمن خوین آزادی های دمکراتیک مبدل شده است، از جمله به همین دلیل است که جناح چپ مذهبی را از اقرار گرفتن در کنار متحدان خود محروم کند. جناح چپ حاکمیت، بدلیل اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده، نتوانسته است، حمایت سایر نیروهای انقلابی را به خود جلب کند. (امری که احتمالا در اتخاذ مشی "تحریم" نیز موثر بود). همین امر به ارتجاع امکان داده است، تا بتواند مواضع خود را در جامعه حفظ کند. انواع فشارهای تبلیغاتی علیه نیروهای دمکراتیک، از سوی نیروهای ارتجاعی، با همین هدف همچنان در جامعه جریان دارد تا فاصله میان این دو نیروی اساسی تحولات مثبت در جامعه را از هم دور نگه دارد. (از جمله انگیزه های کشتار وسیع زندانیان سیاسی چپ را باید در همین نکته نیز جستجو کرد.)

(حداقل، اکنون که انتخابات اخیر ریاست جمهوری و حضور مردم را برای دفاع از آرمان های واقعی انقلاب بهمن پشت سر داریم، باید به خود پاسخ بدهیم)

اگر این درست است که جنبش خلق در کشورما هنوز پایان نیافته است، که نیروهای انقلابی، پس از یک دوره تفرقه و اشتباه، بتدریج همدیگر را باز می یابند، که اتحاد نیروها قادر است پیشرفت بیش از این سرمایه داری بزرگ و ارتجاع را در کشور ما متوقف کند، و در صورتی که همه این ها درست است، پس وظیفه جنبش چپ و بویژه توده ای ها و فدائی ها این بوده و این خواهد بود که با تمام نیروی خود در کنار جنبش توده ها قرار گیرند و آن را در راه دستیابی به اهداف دمکراتیک خود یاری دهند. جنبشی که مضمون اساسی آن، عبارتست از: مبارزه با ارتجاع، کوتاه کردن دست سرمایه داری بزرگ از حیات سیاسی و اقتصادی کشور، سنگبری اقتصادی به نفع زحمتکشان شهر و روستا، آزادی های سیاسی، حاکمیت دمکراتیک و افزایش نقش مردم در اداره امور و خلاصه تمام آن عرصه هایی که ضرورت حضور فعال در آنها وجود دارد. در حال حاضر، "نیروی هدایت کننده رژیم ج.ا. همانا مافیای پر قدرت حجتیه است، که سرخ آن به انگلستان و امریکا و اسرائیل وصل است..."

می دانیم که نیروی تغذیه کننده این مافیا در داخل، چیزی نیست، مگر بورژوازی بزرگ و بویژه بورژوازی بزرگ تجاری. اما همه قرائن و شواهد نشان می دهد که حاکمیت این مافیا و نیروهای وابسته به آن، هنوز بطور مطلق و بی بازگشت برقرار نشده و در همه جا با مقاومت های بسیار جدی در میان خلق و نیروهای انقلابی، روبروست. وظیفه تاخیر ناپذیر ما آنست که تمام نیروی مردم و مقاومت های پراکنده و سازمان یافته را علیه تسلط این مافیا و بورژوازی بزرگ حامی آن متمرکز کنیم. هر گروهی، حزبی، طبقه ای که بر علیه این دارو دسته مبارزه می کند، باید مورد پشتیبانی چپ انقلابی قرار گیرد. تمام نیروی سیاسی و ایدئولوژیک را باید بسیج کرد تا بتوان با همکاری و در اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی، جلوی پیشرفت این واپسگرا ترین و ضد انقلابی ترین طبقه جامعه ایران را گرفت و آنرا به عقب نشینی جدی وادار کرد.

کشور ما قرار دارد. نه انقلاب بهمن بطور قطع شکست خورده است، نه نبرد "که برکه" خاتمه یافته است و نه نتیجه این نبرد برای جامعه و سرنوشت مردم بی تفاوت است. این را (حداقل پس از رویدادهای اخیر کشور و شرکت عظیم مردم در انتخابات ریاست جمهوری) همه کم و بیش احساس می کنیم. پس آنچه باقی می ماند، این است که ببینیم چرا انقلاب بهمن هنوز دچار شکست قطعی نشده است.

ولایت ارتجاع و سرمایه داری تجاری!

گفته می شود، که "ولایت فقیه" سمبل و نماد آن نظام ضد دمکراتیکی است که در ایران کنونی حاکم است. نهاد و آن سیستم سیاسی- اجتماعی است که بدون شکستن آن، بدون پشت سر گذاردن آن، حرکت به جلو در جامعه امکان پذیر نیست. ولایت فقیه تجسم حاکمیت آن طبقه یا طبقاتی است، که تکامل جامعه ایران، خواه و ناخواه همه دیگر طبقات جامعه را علیه آن متحد خواهد کرد.

همه این احکام، علیرغم ظاهر قانع کننده و بی چون و چرانی که دارند، در ماهیت خود، اشتباه آمیز و گمراه کننده اند. روح حاکم بر این فرمول بندی ها و در نتیجه شیوه برخورد به مسئله تغییرات انقلابی در کشور ما، با واقعیات جامعه ای که یک انقلاب را پشت سر خود دارد متناسب نیست و بیشتر در چارچوب یک رژیم اختناق کلاسیک، مانند رژیم شاه قرار دارد. این سیاست و مشی و تحلیل، یک انقلاب و تاثیرات عظیم آن را در سرتاسر جامعه بکلی نادیده می گیرد. باید پیوسته در نظر داشت، که رژیم شاه حاصل یک کودتای ضد انقلابی، در شرایط شکست جنبش مردم بود و رژیم "ولایت فقیه" میوه چین یک انقلاب نیرومند مردمی و در شرایط اعتلای جنبش و خواست های خلق.

باور به عظمت انقلاب بهمن و تداوم جنبش مردم است، که اجازه می دهد، بگوئیم: ضربه به حزب توده ایران و سازمان فدائیان اکثریت، ضربه عظیمی به جنبش چپ میهن ما بود، اما نباید اشتباه کرد! این ضربه پایان جنبش انقلابی در کشور ما نبود! همین جنبش مردمی است، که حاکمیت، در تمام سال های پس از یورش به حزب و سازمان، برای فریب آن به انواع حیل های تبلیغاتی، توطئه های عوامفریبانه و بالاخره عقب نشینی ها و تجدید قوا برای یورش دوباره به آن متوسل شده است. این فشار خلق و این جنبش مردمی، واقعا وجود دارد، چه ما آن را به حساب بیاوریم و چه به حساب نیاوریم. اگر آن را به حساب آوردیم، می توانیم در نبرد واقعی جامعه شرکت کنیم و موثر باشیم؛ و اگر آن را به حساب نیاوریم، مردم بدین خاطر دست از مبارزه نخواهند کشید، این مانیم که نظاره گر و منفعل باقی می مانیم. از این رو، تا لحظه ای که "نبرد که بر که" به جنبش انقلابی مردم متحرک می بخشد، ایدئولوژی انقلابی در جامعه از میدان بیرون نشده و جنبش توده ها، فشار نیروهای انقلاب و مقاومت خلق، تا بدان حد نیرومند است که جناح ارتجاعی و وابسته به بورژوازی تجاری که در حاکمیت است، برای بقای خود در قدرت همچنان مجبور به عوامفریبی، مجبور به گرفتن ظاهر انقلابی است و بدین ترتیب برای ما این امید وجود دارد، که بتوانیم ارتجاع را در چارچوب نظام موجود به عقب برانیم. به همین دلیل، فرضیه شکست انقلاب و اینکه امکان هر گونه تحول کیفی در جامعه ما، در چارچوب نظام موجود بکلی منتفی است، قطعیت ندارد. چنین امکانی به عنوان یک "امکان" وجود دارد. وجود این امکان، از ماهیت رژیم ناشی نمی شود، بلکه از واقعیت انقلاب، مقاومت خلق و جنبش توده ها سرچشمه می گیرد. بدین ترتیب، شرکت نکردن در مبارزه طبقات مردم بر سر حاکمیت و به عقب راندن ارتجاع و سرمایه داری غارتگر، شرکت (و اتخاذ سیاست هائی نظیر "تحریم") بدان خاطر نبوده که قادر به تلفیق اهداف استراتژیک و تاکتیکی نبوده اند، بلکه از آن جهت بوده است، که این مبارزه را فاقد چشم انداز واقعی ارزیابی کرده اند. در واقع جنبش انقلابی کشورمان، با یورش به حزب (و سازمان) پایان نیافت، چرا که بر خلاف تصور خاشین به انقلاب، دشمنان انقلاب و ارتجاع، جنبش خلق بسیار بسیار نیرومند تر از آن بود، که با خروج حزب (و سازمان) از صحنه خاتمه یابد.

درک نادرست از "نبرد جناح ها"

همه آنچه گفته شد، یک روی سکه است، اما این سکه روی دیگری نیز دارد و آن عبارت از تحلیلی است، که از جناح های حاکم موجود در ج.ا. وجود دارد. (یعنی همان تحلیلی که پایه اساسی مشی "تحریم" دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری شد و همچنان نیز انگیزه اساسی بیگانگی با مسائل و رویدادهای پس از انتخابات ریاست جمهوری است.)

دمکراتیک مخالف ج.ا. را فراموش کنیم. یعنی از خواست های آنها و طرح مطالبات برحق توده های ایران خروج خلق در مقابل جمهوری اسلامی غفلت نمی کنیم، بلکه با افشای بی ایمان ارتجاع، متوجه کردن نوک تیز حملات علیه نیروهای راست گرا و حاکمیت بورژوازی بزرگ از یکسو، و با حمایت قاطع و بی تزلزل همزمان از نیروهای مردمی درون حاکمیت و نیروهای دمکراتیک مخالف رژیم، در واقع کمک می کنیم به توده های محرومی که از ج.ا. حمایت می کنند و توده های محرومی که با ج.ا. مخالفت می کنند، تا اتحاد منافع میان خود را درک کرده، بر پیشداوری های خود نسبت به یکدیگر غلبه کنند، در پدک صف قرار گیرند و متحد در مقابل ارتجاع بایستند. بدین ترتیب است که میا به تقویت مواضع نیروهای دمکراتیک در مجموع جنبش یاری می رسانیم، بدین ترتیب است، که ما تنها از یک جایگزین دمکراتیک برای ج.ا. پشتیبانی می کنیم. ما در مقابل نیروهای ارتجاعی ضد رژیم به همان اندازه می ایستیم، که در مقابل نیروهای ارتجاعی طرفدار رژیم، و از نیروهای انقلابی ضد رژیم به همان اندازه پشتیبانی می کنیم که از نیروهای انقلابی طرفدار رژیم. تنها بدین وسیله است که می توان بتدریج جبهه دروغین ضد ج.ا. و طرفدار ج.ا. را که ارتجاع آنرا وسیله ادامه حیات خود قرار داده است، درهم شکست و جبهه واقعی "دمکراسی" و "جبهه ضد ارتجاع" و همچنین "جبهه انقلاب" و "ضد انقلاب" را در سطح جامعه آشکار ساخت. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد، این نیست که رژیم ولایت فقیه به کنار رود، بلکه آن است، که این کنار رفتن به نفع نیروهای دمکراتیک باشد.

آنچه که در شرایط کنونی، وظیفه حزب توده ایران، بعنوان قدیمی ترین و با سابقه ترین حزب سیاسی ایران و پیشگام جنبش چپ ایران است چیست؟

همه توده ای ها نه تنها حق دارند، بلکه موظفند به این سوال پاسخ بدهند!

حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده های محروم و همه زحمتکشان و روشنفکران مترقی ایران است. سیاست های جدا از توده، تنها در شرایطی بر حزب ما حاکم شده است، که ارتباط میان این توده و حزب دچار اختلال گردیده است. به محض اینکه نخستین امکانات برای مشارکت همه اعضای حزب در تغییر مشی آن فراهم شود، این گونه سیاست ها به سرعت جایگاه خود را از دست خواهند داد. تجربه انقلاب بهمین، این واقعیت را با تمام روشنی در مقابل چشممان ما قرار داد. به همین دلیل وظیفه همه اعضا و هواداران حزب است، که دور هم گرد بیایند و آن سیاستی را که می تواند به نیازهای جامعه و خواست های انقلابی آن پاسخ بدهد، تدوین کنند. تنها با تدوین این سیاست، قرار دادن آن در معرض قضاوت همه توده ای ها، نشان دادن بزرنگی آن در عمل و منافعش برای توده های محروم جامعه است، که می توان بر دشواری های موجود غلبه کرد. جای توده ای ها در جنبش واقعا موجود خلق برای پاسداری از جزء جزء آن مقدار قدرتی است که هنوز برای توده های محروم باقی مانده است. توان جنبش دمکراتیک را دست کم نگیریم. به هیاهوی راستگرایان و وازدگان سیاسی که امروز زیر علم "اقتصادی آزاد" سینه می زنند، اعتناء ننمایید. زحمتکشان ایران طی سال های اخیر "مواهب" اقتصاد آزاد را با پوست و گوشت خود و به قیمت گرسنگی فرزندان شان درک کرده اند. وقتی روزنامه ای مانند "رسالت" که وابسته به ارتجاع و بازار است، ماسک منتقد اقتصادی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی را به صورت زده است، می توان فهمید که جنبش مردم و گرایش به چپ و مخالفت با برنامه اقتصاد آزاد و "تعذیل اقتصادی" در جامعه ما، چه وسعتی دارد. بدین ترتیب است که زمان بیش از هر وقت دیگر برای دستیابی به یک اتحاد دمکراتیک مساعد است.

نقش امپریالیسم و ضد انقلاب شناخته شده و ضد انقلاب مذهبی ناشناخته!

پس از پیروزی انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی بهمن ۵۷، مجموعه امپریالیسم و وابستگان داخلی آن، استراتژی مشترک خود را در جهت نابودی و به شکست کشاندن انقلاب پی ریزی و حلقه های مختلف آن را مرحله به مرحله به اجرا در آورده و به پیش بردند. در وهله نخست، طرح و توطئه های امپریالیسم، اساسا بر دو بازو متکی بود. بازوی نخست، سلطنت طلبان فراری بودند، که وظیفه طرح ریزی توطئه ها از بیرون جمهوری اسلامی را بر عهده داشتند و بازوی دوم، آن دسته از نیروهای مذهبی ضد انقلابی، که به دلیل جنبه مذهبی خود، امکان نفوذ آسان و سریع در ج.ا. و اجرای دسیسه چینی ها از درون نظام برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند.

کسانی هستند که معتقدند تلاش در جهت آزادی و رهایی اجتماعی در چارچوب رژیم ولایت فقیه، در تحلیل نهائی محکوم به ناکامی است. حتی اگر چنین تجلیل و اعتقاد عجیبی را بپذیریم، این نتیجه حاصل نخواهد شد، که سرنوشت پیکاری که امروز در جامعه ما علیه تسلط گروهبندی حجتیه (و مولفه) در جریان است، برای کلیه نیروهای سیاسی و جنبش مردم بی تفاوت است و یا نتیجه آن از پیش مقدور شده است! بنظر ما، به هیچ وجه چنین نیست. سرنوشت این مبارزه، سرنوشت همه ماست. شرکت در این مبارزه، ولو اینکه به زعم عده ای محکوم به ناکامی هم باشد، وظیفه تاخیر ناپذیر ماست، چرا که تنها در جریان این مبارزه است که اتحاد طبقه کارگر با لایه های پائین و میانی جامعه می تواند شکل گیرد و مستحکم شود. تلاش در جهت برقراری چنین اتحادی، به خودی خود دستاوردی بزرگ است.

تصور اینکه رژیم ولایت فقیه "در مجموع خود در سرایش سقوط قرار دارد و بنابراین، حتی اگر سرمایه داری بزرگ و گروهبندی های وابسته به آن نیز تمام قدرت را در دست گیرند، باز هم همراه با مجموعه رژیم به کنار خواهد رفت، اشتباه بسیار بزرگ دیگری است. اولاً، که این شیوه برخورد، هیچ شباهتی به نگرش مارکسیستی ندارد، ثانیاً، معلوم نیست که این "سرایش سقوط" تا چندین سال طول بکشد و در این فاصله چه مقدار دیگر از امکانات و نیروهای مقاومت خلق را در کام خود فرو کشد، و ثالثاً، اگر سرمایه داری بزرگ تجاری تمام اهرم های حاکمیت اقتصادی را در دست گیرد، در آن صورت حتی تغییر کل رژیم و تغییر ساختار ولایت فقیه هم موجب کنار رفتن آن از قدرت واقعی نخواهد شد. چرا که او بدلیل قدرت اقتصادی و سیاسی که در جامعه و حکومت یافته، باز هم از هر تغییری می تواند پیروزمند بیرون بیاید و با اتکا به مواضع اقتصادی خود، به مقابله جدی با هر گونه مخالفت و مبارزه ای اقدام کند. (امری که اکنون با سازمان دادن انواع جنجال ها و توطئه ها - تشدید احتکار و گرانی، محاکمه شهرداران - برای فلج کردن دولت خاتمی و ناامید ساختن مردم از امکان تحولات سرگرم آن است).

این سرمایه داری در صورتیکه ضریبات اساسی بدان وارد نیاید، این بار می تواند برای حفظ حاکمیت سیاه خود، عده ای آخوند حجتیه ای را از نمایندگی خود خلع و بجای آن، عده ای دیگر را - حتی با کت و شلوار و کراوات - منصوب کند. بنابراین، برای مبارزه با حاکمیت این طبقه، منتظر فردا، منتظر طرد رژیم نباید شد، باید همین امروز، بر اساس تضاد عینی منافع آن با منافع اکثریت مطلق مردم، در کنار هر جنبش و نیروی قرار گرفت که حاضر است با آن به مقابله بپردازد؛ باید ماهیت سیاه واقعی حاکمیت آن را، چهره ریاکارانه و دستان خود آلودش را در مقابل همگان به نمایش گذاشت. باید آن را به عقب نشینی وادار کرد. برای این کار، امروز در جامعه ما امکانات واقعی وجود دارد، فردا هیچ چیز معلوم نیست. با کنار گذاشتن شعارهای متکی به شکل حکومت و یا سیاست های انفعالی (نظیر "تحریم" و کناره گیری از جنبش مردم)، ما خواست تغییرات انقلابی جامعه را کنار نمی گذاریم، بلکه براین حکم علمی تاکید می کنیم، که تغییر انقلابی از دیدگاه ما، تغییر این یا آن شکل حکومت نیست، بلکه عبارتست از تغییر در حاکمیت طبقاتی؛ یعنی در مرحله کنونی، عبارتست از طرد حاکمیت سرمایه داری بزرگ، بورژوازی تجاری، و خلع نمایندگان آن از قدرت. این تغییر در چارچوب هر شکل و یا با تغییر هر شکل حکومتی، در محتوای خود برای ما یک تغییر انقلابی محسوب می شود. به همین دلیل موضع ما نسبت به نیروهای سیاسی جامعه به موضعی بستگی ندارد که آنها بطور کلی نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ می کنند، بلکه بیشتر به موضعی بستگی خواهد داشت، که از جمله نسبت به حاکمیت این طبقه و نمایندگان آن اختیار می کنند.

(برخلاف دفاع دو آتشه ای که امروز ارتجاع و بورژوازی بزرگ تجاری ایران از برقراری ولایت مطلقه می کنند،) بنظر ما برای این بورژوازی، در لحظه ضروری، این که ولایت فقیه باشد، یا نباشد، کمترین اهمیتی ندارد. آنچه که این بورژوازی می خواهد، پایان یافتن بروز هر گونه مقاومت انقلابی و خروج کامل توده ها از صحنه مبارزه سیاسی است، زیرا این بورژوازی دوزنمای کل نظام سرمایه داری در ایران را در خطر احساس می کند!

محرومان موافق و مخالف ج.ا. را باید در کنار هم متحد کرد!

آیا (ترک انفعال، "تحریم" و شعار و سیاستی که اعتقاد دارد در رژیم ولایت فقیه هیچ کاری از هیچکس بر نمی آید،) دفاع از نیروهای پیرامون حاکمیت به معنی آن است که ما حمایت از نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا. را کنار گذاشته و عملاً به مناسبات خود با آنها و تشکیل یک اتحاد انقلابی زیان می رسانیم؟ به هیچ وجه! ما نباید یک لحظه هم پشتیبانی از نیروهای

رسیدن به این مقصود، سخت‌ترین محاصره اقتصادی مردم را، همسو با امپریالیسم، در داخل کشور و با انواع احتکارها سازمان دادند. (نقشه ای که هم اکنون نیز، پدنبال حضورعظیم مردم در انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب محمد خاتمی، با استفاده از تجربه گذشته خویش در این زمینه، بار دیگر و با تمام قدرت به اجرا گذاشته و گرانی بی سابقه‌ای را در ایران دامن زده‌اند)

(آنها پس از دست یافتن به این قدرت، همه امکانات خود را برای اجرای توطئه حذف آیت الله منتظری از صحنه سیاسی ایران بسیج کردند، تا پیش از درگذشت آیت الله خمینی، مشکل آینده خویش را، که تنها در زمان حیات وی و با دست و فرمان او می‌شد حل کرد، حل کنند.

گزارش‌هایی که درباره زندان‌های جمهوری اسلامی به راه توده رسیده و در شماره‌های اخیر منعکس شده، نشان می‌دهد که درست از همین تاریخ به بعد است، که وقعه ایجاد شده در شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی پایان یافته و بار دیگر و با قطع رفت و آمد نمایندگان آیت الله منتظری به زندان‌ها، شکنجه و اعدام و فشار به زندانیان بار دیگر از سر گرفته می‌شود و تا پایان قتل عام آنها ادامه می‌یابد)

نیروهای راست، که عملاً ج.ا را در دست داشتند، هنوز خود را برای به چنگ گرفتن آشکار سکان امور کشور آماده نمی‌دیدند. هنوز جنگ باید ادامه می‌یافت. هنوز باید بنیه اقتصادی کشور تحلیل می‌رفت و هنوز باید نیروهای دمکراتیک باز هم ضعیف و ضعیف‌تر می‌شدند. آنها جناح چپ را، از جمله با همین انگیزه و با این امید که بعدها تمام عواقب جنگ و سیاست "جنگ" تا پیروزی را به گردن آنها بیاندازند، هم چنان در حاکمیت تحمل کردند. بدیهی است، راستگرایان هیچگاه پیش بینی نمی‌کردند، اقتصاد کشور تحت هدایت آنان در مدتی کوتاه به چنان فاجعه‌ای گرفتار شود، که مردم اقتصاد دوران جنگ را آرزوی دست نیافتنی تصورکنند!

موتلفه از پشت پرده بیرون آمد!

تغییرات در قانون اساسی، در آستانه درگذشت آیت الله خمینی، در یک مجمع سرهمبندی شده، انجام شد. از یکسو نخست وزیر از قانون اساسی حذف شد و رابطه میان ریاست جمهوری و ولایت فقیه در قانون اساسی به نحوی برقرار گشت که تعادل میان آنها بطور نسبی حفظ شود. این تعادل انعکاسی بود از تناسبی که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، که به قدرت برتر در ج.ا تبدیل شده بودند، برقرار بود.

از سوی دیگر، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه و موتلفه اسلامی، که در تمام این مدت از انتظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات "جنگ جنگ"، تا پیروزی را به عهده داشتند، از مخفیگاه بیرون آمده، تشکیلات علنی "رسالت" را سازمان دادند و بلافاصله پس از درگذشت آیت الله خمینی، جمعیت موتلفه اسلامی که تشکیلات خود را مخفی نگاه داشته بود، در سطح یک حزب سراسری در ایران، از پشت پرده بیرون آمد. مجموعه این دو نقشه، آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی که در قانون اساسی داده شده بود، از یکسو نخست وزیر، از قانون اساسی حذف و راه برای یک ریاست جمهوری قدرتمندتر هموار گردیده بود و از سوی دیگر، با حذف شرط مربوط به "متعهدجامع الشرایط" بودن، از شرایط "ولایت فقیه"، راه برای یک "ولایت فقیه" ضعیف‌تر، اما مطمئن و گوش به فرمان، گشوده شده بود. به این ترتیب، رابطه میان ریاست جمهوری و ولایت فقیه در قانون اساسی به نحوی برقرار گشت، که تعادل میان آنها را بطور نسبی حفظ کند. این تعادل در عین حال انعکاسی بود از تناسبی، که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی ج.ا، وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی قید و شرط زمام ج.ا، راست‌گرایان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت الله خمینی، فرصت‌ها دمدم تنگ‌تر می‌گردید و لازم بود یک سلسله مسایل و موانع باقی‌مانده، که هنوز حاکمیت بی‌چون و چرای آنها را تهدید می‌کرد، هر چه سریع‌تر در زمان آیت الله خمینی برطرف گردد. از همین رو در آخرین سال حیات آیت الله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسله توطئه‌های بسیار جنایت‌کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت الشعاع خود قرار داد.

اساس و پایه استراتژی امپریالیسم و ارتجاع نسبت به انقلاب ایران، عبارت بود از منفرد و منزوی کردن نیروهای انقلابی و وفادار به آرمان‌های توده‌های محروم و طرد آن‌ها از دستگاه حاکمه ج.ا. بر این اساس، در سال‌های نخست انقلاب، سیاست حادثه آفرینی و تفرقه افکنی به قصد رو در رو قرار دادن نیروهای انقلابی و متزلزل ساختن موقعیت آنان در جامعه، به ابزار دائم و اصلی مرتجعین و ضد انقلابیون تبدیل گردید. پس از شکست کودتای نوژه و تلاش برای جمع آوری نیرو در کشورهای همسایه، طرح ریزی و تعمیل یک جنگ خونین که از آن باید به مثابه بزرگترین توطئه امپریالیسم علیه انقلاب یاد کرد، با همدستی ارتجاع منطقه سازمان داده شد. هدف نخستین جنگ، شکست انقلاب با لاقط جدا کردن سرزمین‌های نفت خیز کشور از دیگر مناطق آن بود، که این هدف آخر با شکستی سنگین برای ارتجاع خنثی شد.

در نخستین سال‌های انقلاب، برخلاف خواست و امید ارتجاع، انقلاب نه تنها در مسیر عقب نشینی و شکست قرار نگرفت، بلکه در سیر جریان‌ات و حوادث، مواضع نیروها و طبقات مختلف شرکت کننده در انقلاب هر چه بیشتر مشخص شده، جنبش انقلابی روند رشد و تعمیق را می‌پیمود. با گذشت زمان و تعمیق جنبش، دشمنان انقلاب دیگر تنها مزدگیران مستقیم امپریالیسم نبودند، بلکه بخشی از نیروهای متزلزل و راستگرا نیز، که سیر حوادث و گسترش و ژرفای جنبش مردمی را به زیان خود می‌دیدند، به صف دشمنان آن پیوستند. بخش عمده و اساسی این نیروها در واقع آن جریان‌اتی بودند که از درون ج.ا عمل می‌کردند، تا از بیرون آن. مواضع آیت الله خمینی، که در کنار صف توده‌های محروم و ضد امپریالیست قرار گرفته بود، موقعیت راستگرایان و مرتجعین را بسیار ضعیف و شکننده ساخته بود. مزدگیران امپریالیسم و عناصر وابسته به حجتیه، (همچنین بخشی از فدائیان اسلام و سران توطئه گر جمعیت موتلفه اسلامی) تلاش کردند تا با تاکید بر شکل مذهبی انقلاب، ماهیت مردمی و ضد امپریالیستی آن را به فراموشی سپرده، سمت ضربه را به سوی نیروهای انقلابی تغییر دهند. نیروهای انقلابی عمدتاً از روند انقلاب و تضادهای ناگزیر آن درک درستی نداشتند. آنها این واقعیت را که انقلاب مسا در یک کشور عقب مانده سرمایه داری روی داده است و بناچار مهر و نشان این عقب ماندگی، نه فقط بر پیشانی توده‌های محروم، بلکه بر جسم و روح حتی بویژه نیروهای پیشرو جامعه داغ خود را باقی گذاشته است، بدرستی تشخیص نمی‌دادند. هر یک از نیروهای انقلابی خود را اساس و محور انقلاب تصور کرده و ضربه به خود را پایان جنبش و شکست انقلاب می‌پنداشت. کم تجربه‌گی انقلاب و نیروهای انقلابی و پرتجربگی و خونخواری ارتجاع و امپریالیسم و توطئه‌های پی در پی، که سازمان می‌داد، شرایطی را بوجود آورد که انقلاب بزرگ بهمن از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب نشینی قرار گرفت. ارتجاع پایه‌های سیاست آینده خود را بر جدا کردن آیت الله خمینی از نیروهای انقلابی و مردمی در درون و بیرون حاکمیت ج.ا و به اسارت در آوردن او در چنگال خود قرار داد و از جمله با این هدف، مجموعه ارتجاع و نیروهای راستگرا توطئه جنایتکارانه طولانی ساختن جنگ و کشاندن رهبری انقلاب به این راه بی‌بازگشت را سازمان دادند و متأسفانه با موفقیت به پیش بردند. به این ترتیب، نیروهای راست با دمیدن در بوق "جنگ جنگ" تا پیروزی موفق شدند، موقعیت خود را هر چه بیشتر نزد رهبری انقلاب و در مجموع حاکمیت ج.ا تثبیت کنند. آغاز جنگ و سپس ادامه آن، از جمله این هدف توطئه گرانه نیروهای راست، سرمایه داری ضربه خورده از انقلاب و امپریالیسم جهانی را هم با خود داشت، که اذهان توده‌های انقلابی را از اعلام و یافشاری بر خواست‌های اقتصادی-سیاسی خود منحرف کرده و لزوم معوی گذاشتن آنها را بمنظور دفاع از کشور، در مرکز توجه قرار دهد. هدف دیگر از ادامه جنگ، پس از رانده شدن ارتش عراق به خارج از مرزهای ایران، سرکوب آزادی‌های پرآمده از انقلاب بود. به این ترتیب میلیون‌ها ایرانی زحمتکش و انقلابی، که تا آن هنگام در سراسر ایران و به شکلی بی‌وقفه بر حکومت برآمده از انقلاب و برای تعمیق و رشد آن فشار می‌آوردند، یا راهی جبهه‌های جنگ شدند و یا در پشت جبهه‌های جنگ امر تدارکات را برعهده گرفتند. دفاع از انقلاب، شکلی دفاع از کشور را به خود گرفت و بدین ترتیب تعمیق انقلاب دچار وقعه شد. آنها در ادامه همین فرصت، توانستند توطئه‌هایی نظیر انفجار حزب جمهوری اسلامی، انفجار ساختمان نخست وزیری و ده‌ها ترور و انفجار دیگر (از جمله ترور روحانیون شناخته شده‌ای که می‌توانستند بعد از آیت الله خمینی، مانع قدرت یابی مطلق حجتیه شوند) را تلویح کنند و به اجرا بگذارند. راستگرایان و باند رسالت-حجتیه (و موتلفه) در همین دوران و در حالیکه نیروهای انقلابی راهی جبهه‌ها شده بودند و دولت نیز درگیر جنگ بیهوده شده بود، در تهران سرگرم توطئه برای دوران پس از درگذشت آیت الله خمینی و پایان جنگ بودند تا قدرت را قبضه کنند.

سرانجام از سال‌های ۶۴ و ۶۵ به بعد تناسب نیروها در درون حاکمیت ج.ا هرچه بیشتر به نفع نیروهای راست چرخش یافت و در آخرین سال‌های حیات آیت الله خمینی، رهبری ج.ا در دستان آنان قرار گرفت. در تمام این سال‌ها، (همچنان که در جریان انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری افشا شد) ارتجاع تمام نیروی خود را برای راندن مردم از صحنه و خانه نشین ساختن آنها بکار گرفت. آنها، همزمان با محاصره اقتصادی ایران توسط امریکا، برای

دو توطئه بزرگ!

توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که بحق بزرگ‌ترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. دلایل واقعی این کشتار فجیع انسان‌های بی‌دفاع، امروز دیگر کاملاً مشخص شده است. روش پیکار گرفته در اعدام زندانیان، که بیشتر به یک "قرعه کشی مرگ" شبیه بود، اساساً نشان می‌دهد، که برای ارتجاع مسئله اصلی این نبود، که چه کسی کمتر مبارز است، یا چه کسی بیشتر مخالف رژیم است و چه کسی نیست! ارتجاع نمی‌توانست وقت خود را برای اینگونه مسایل تلف کند. مسئله اساسی عبارت بود از کم کردن تعداد زندانیان، عبارت بود از گرفتن هر چه بیشتر قربانی، در کمترین زمان ممکن. و اما برای ارتجاع حجتیه، شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام جونی تاریخی و محروم کردن توده‌ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی‌شد، بلکه در عین حال، نکته اساسی عبارت بود از دائمی کردن تفرقه در میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا..

مسئولیت این کشتار فجیع را تاریخ روشن خواهد کرد. آنچه را باید دانست، این است، که چه نیروهایی از امکان تصمیم‌گیری در انجام این جنایت برخوردار بودند، این جنایت در جهت منافع چه کسانی قرار داشت و چگونه و از چه طریق؟

توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع و آخرین مانع باقی مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار کردن آیت الله منتظری و پیش رفتن در این مسیر، تا حد اعدام نزدیکان و خویشاوندان وی. با حذف آیت الله منتظری، حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از درگذشت آیت الله خمینی مسلم گردید.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت الله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر "سلمان رشدی"، نویسنده انگلیسی‌بود. صدور فتوای اعدام "رشدی" برخاسته‌های جریان حجتیه متکی بود. بی‌دلیل نبود، که به محض صدور این حکم، حجتیه و دارودسته "رسالت" فوراً (و مسلماً با آمادگی قبلی) جایزه‌ای برای قاتل احتمالی وی تعیین کرد و بدین وسیله تلاش نمود، تا به این ماجرا ابعاد بین‌المللی و بی‌بازگشت بدهد.

جنگال‌ها را نباید کنار زد و دلیل واقعی صدور چنین حکمی را بررسی کرد، تا فهمید جناح راست و در واقع مافیای حجتیه، در پشت این فتوا، چه هدفی را دنبال می‌کند.

از نظر بین‌المللی، با صدور فتوای اعدام "رشدی"، ج.ا..، که تا آن زمان چهره‌ای کمابیش انقلابی و ضد امپریالیستی داشت و در مقابله با امپریالیسم از پشتیبانی نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی برخوردار بود، از آن پس چهره کامل یک رژیم فئاتیکی مذهبی را به خود گرفت. این امر برای امپریالیسم و ارتجاع، چه از نظر تأثیرات مخرب آن بر سایر جنبش‌های اسلامی منطقه، و چه از نظر قطع مناسبات متقابل ج.ا.. با دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان، ضرورت کامل داشت. (تورهای حکومتی در داخل و خارج از کشور این توطئه را کامل کرد).

اما دلایل این اقدام دارودسته حجتیه، تنها به عرصه بین‌المللی مربوط نمی‌شود. اساس مسئله در اینجا قرار داشت، که نیروهای ارتجاعی از نتایج استراتژی خود در به اسارت درآوردن آیت الله خمینی و انجام توطئه‌های خود به نام او و در نتیجه به نام انقلاب، بسیار خوشنود بوده، دیگر به هیچ عنوان حاضر نبودند، از این سیاست دست بردارند.

هاشمی رفسنجانی، با مسلم شدن ریاست جمهوری خود، بازی را تمام شده تلقی می‌کرد و معتقد بود پس از کشتار زندانیان سیاسی و یورش همه جانبه به جناح چپ مذهبی، نیروهای دموکراتیک به اندازه کافی تضعیف شده‌اند، که بتوان خط سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در کشور آشکارا و بدون پرده پوشی به پیش برد. اما جناح حجتیه‌رسالت نظری خلاف این داشت. باید از همان اول حساب‌ها را روشن کرد و به متحد قدیمی و رقیب جدید فهماند، فکر اینکه اوضاع و احوال عیناً مطابق خواست‌های او و طرفدارانش پیش خواهد رفت، را از سر بیرون کند. دوم اینکه جناح حجتیه، که در پیوند با فئودال‌ها، آیت الله‌های بزرگ، سرمایه‌داران بزرگ تجاری و سران بازار و به طور کلی محافظه‌کارترین اقشار و نیروهای اجتماعی قرار داشته و دارد، اساساً نسبت به هر تحولی، ولو اینکه به دست یکی از مهره‌های رژیم باشد، مظنون بود. برای این دارودسته، ج.ا.. مبتنی بر "تفه سنتی"، یا هیچ دگرگونی نباید به خود ببیند و یا اگر دگرگونی اجتناب‌ناپذیر است، باید در سمت بازگشت به گذشته، بازگشت به سلطنت یا بازگشت به هر نظام دیگری باشد، که پذیرش نابرابری اجتماعی و اقتصادی، فلسفه وجودی آن را تشکیل می‌دهد. (طرح حذف اصل جمهوریت از قانون اساسی جمهوری اسلامی و تلاش برای جا انداختن ولایت مطلقه فقیه، که اکنون در جمهوری اسلامی و با حمایت موفقه و روحانیون وابسته به بازار جریان دارد در واقع ادامه همین خواست و تلاش حجتیه‌موتلفه اسلامی است).

سوم اینکه، این جناح برخلاف هاشمی رفسنجانی، معتقد بود، که پایه‌های توده‌ای انقلاب بسیار نیرومندتر از آن است، که بتوان با درپیش گرفتن سیاستی آشکارا "ضد انقلابی، مدتی طولانی در صحنه قدرت دوام آورد. آن نیرویی در دراز مدت برنده خواهد بود، که بتواند خود را با انقلاب و خواسته‌های توده‌ها در ظاهر هماهنگ نشان دهد و سیاست ضد انقلابی خود را ادامه انقلاب معرفی کند. چهارم اینکه، مسئله اساسی برای جریان حجتیه-رسالت، نابودی کامل انقلاب و هر نوع اندیشه و تفکر انقلابی و دموکراتیک بود. بنابراین، لازم بود سیاستی در پیش گرفته شود، که بتواند مرزهای انقلاب و ضد انقلاب، دموکراسی و ارتجاع را هر بیشتر و بهتر مخلوش کند. آنها باید به نحوی عمل می‌کردند، که توده‌ها دیگر نتوانند تشخیص دهند، چه کسی انقلابی و چه کسی ضد انقلابی است. چه کسی وابسته به امپریالیسم و چه کسی دشمن امپریالیسم است. تنها آن زمان، که ضد انقلاب بتواند در جامعه انقلابی ظاهر شود، زمانی خواهد بود، که دارودسته حجتیه بتواند در مسابقه "انقلابی" بودن همگان را پشت سر بگذارد و ارتجاع را به نام انقلاب بر مردم تحمیل کند. و بالاخره پنجم اینکه، ماجرای "سلمان رشدی" و نقش حجتیه در آن را باید در چارچوب سیاست امپریالیسم نسبت به ج.ا.. که از زمان حاکمیت نیروهای راست بطور کلی دو چهره داشته در نظر گرفت. یک چهره آن عبارت است از تلاش برای گسترش روابط و نفوذ اقتصادی در ج.ا.. و تبدیل آن به یک نظام سرمایه‌داری وابسته و متکی به امپریالیسم. آن روی دیگر چهره امپریالیسم، عبارت است از آنکه، بعنوان حقوق بشر و مبارزه با تروریسم، تیغ را همچنان بر فراز سر ج.ا.. نگاه دارد، تا در صورت احتمال قدرت گرفتن نیروهای دموکراتیک، خود مستقیماً در کشور مداخله و ارتجاع را حفظ و حاکم نماید. مافیای حجتیه ابزار این چهره دوم سیاست امپریالیسم است.

اگر پایه سیاست رفسنجانی، برای دوران پس از درگذشت آیت الله خمینی، گرفتن چهره غیرانقلابی و لیبرال بود، پایه استراتژی حجتیه برای این دوران، گرفتن چهره به ظاهر انقلابی و ضد لیبرال بود! صدور حکم اعدام "سلمان رشدی" را حلقه نخست این استراتژی باید تلقی کرد. آنها آماج‌های انقلابی را در کشتن "سلمان رشدی" خلاصه کردند و به اصطلاح ضد لیبرال و انقلابی شدند!

آیا حاکمیت حجتیه، سرنوشتی محتوم است؟

آنچه که مسلم است، آن است، که اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما، دیرتر یا زودتر، به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است. اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع در داخل و سلطنت‌طلبان در خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند، که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم و اسرائیل را مستقیماً به میهن ما باز کنند.

دومین خطری که امروز کشور ما را تهدید می‌کند، خطر حذف کامل جناح مردم‌گرا از مجموع ج.ا.. است. برای آنکه بتوان از این خطر بسیار بزرگ جلوگیری کرد، لازم است، تا همه نیروهای انقلابی و دموکراتیک حمایت خود را از آنها دریغ ندارند. ارتجاع، تنها در صورتی که مطمئن شود، تلاش در جهت کنار گذاشتن نیروهای مردمی از ج.ا.. موجب برآمدن یک موج سنگین مقاومت گردیده و نیروهای انقلابی را سریعاً در کنار یکدیگر قرار خواهد داد، ممکن است ناچار شود، از نقشه‌های خود صرف نظر کند. مسئله دفاع از نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا..، تنها به معنی دفاع از آخرین امکانات علنی و نیمه علنی باقی مانده برای نیروهای انقلابی نیست، تنها به معنی ممانعت از یک کشت و کشتار تازه، این بار در صفوف پائین ج.ا.. نیست، تنها به معنی حفظ تکیه‌گاه‌های قدرت مردمی در درون حکومت، که در شرایط معین مسلماً به نفع انقلاب خواهد بود، نیز نیست. مسئله در عین حال عبارت از آن است، که آن بخش از توده‌های محروم مذهبی، که از انقلاب و آماج‌های آن دفاع می‌کنند، صف واقعی دشمنان انقلاب را بهتر بشناسند و همچنان در صحنه مبارزه علیه ارتجاع و پیشرفت آن باقی بمانند.

ارتجاع از موقعیت می‌خواهد استفاده کند

با روشن شدن پیامدهای شوم اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول (تعديل اقتصادی) ارتجاع سعی می‌کند تا از این وضعیت برای تحکیم موضع خود در ج.ا.. استفاده کند. (روندی که در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری کاملاً آشکار شد) بدیهی است، ورشکستگی سیاست تعدیل اقتصادی امری است به خودی خود بسیار مثبت و باید مبارزه در جهت پایان گرفتن هر چه سریع‌تر این سیاست ضد ملی را در تمام عرصه‌ها هر چه بیشتر

بنا بر خواست بخش فارسی رادپو سراسری سوئد "پژواک"، برای اطلاع از نظرات "راه توده" در چارچوب سؤال و برنامه ای که این رادپو تحت عنوان "نظرات و مواضع احزاب، سازمان ها و شخصیت های سیاسی ایرانی خارج از کشور" در مورد دولت خائمی (خواسته ها، برنامه های اعلام شده و توانایی های) تهیه و بخش می کند، گفتگوی زیر در تاریخ ۱۴ نوامبر ۹۷ و در این ارتباط انجام شد. بنابراین اظهارات مسئولین این رادپو، از آنجا که زمان بخش روزانه رادپو پژواک بیش از یک ربع ساعت نیست، گفتگوها و مصاحبه ها برای کوتاه ترین زمان ها تهیه می شود. به همین دلیل نظرات راه توده در فشرده ترین حد ممکن، برای بخش در برنامه ویژه ای که در دست مسئولین رادپو پژواک می باشد بیان شد، تا در کنار ارزیابی های گذشته راه توده پیرامون دو انتخابات مجلس پنجم و دوره هفتم ریاست جمهوری و همچنین نگاه "راه توده" به مسائل داخل کشور، از آن استفاده شود.

در پایان فرصتی که برای پاسخ به سؤال و برنامه مذکور در نظر گرفته شده بود، سؤالات دیگری درباره حوادث جدید داخل کشور، زمینه های تحلیلی راه توده از اوضاع ایران، که منجر به شرکت "راه توده" در دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری شد، نگاه راه توده به موقعیت مهاجرین سیاسی برای کمک به جنبش مردم در داخل کشور به شکل های دانشجویی و رویدادهای اخیر در دانشگاه ها، ولایت فقیه و... نیز طرح شد. به این سؤالات نیز با آنکه از قبل پیش بینی نشده بود، در چارچوب مواضع راه توده پاسخ داده شد، که بنابراین اظهارات مصاحبه کننده، این بخش از گفتگو نیز، با توجه به زمان کوتاه برنامه رادپو پژواک، و تا آنجا که ضبط شده، در فرصت های مناسب بخش خواهد شد.

جلوگیری از بازگشت آزادی ها، نخستین هدف این مرحله از توطئه هاست!

* ما نمی گوئیم آقای طبرزدی و انجمن اسلامی دانشجویی را شکست خوردگان انتخابات بازی می دهند، اما رفتار و تحولات اخیر آنها، عملاً به همان اهدافی خدمت کرد، که ارتجاع مذهبی-بازاری، برای تشنج آفرینی و به میدان کشیدن چماق بدست ها، در هفته های اخیر سخت به آن احتیاج داشتند!

* حرفهای مهندس طبرزدی نه علیه اصل ولایت فقیه بوده و نه اساساً حرف های نادرست، چرا که اگر این حرف ها نمی زد، کسی به عملش توجه نمی کرد؛ اما نحوه عمل آنها، که نوعی رقابت بنا دفتر تحکیم وحدت و چپ نمایی بود، و جنجالی که رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور و روزنامه های وابسته به شکست خوردگان انتخابات براساس این رفتار بلون فوت وقت براه انداختند، عملاً میدان را برای صحنه گردانی توطئه گران در دانشگاه ها باز گذاشت! این عمل و عکس العمل ها، آنقدر سریع و بی معطلی انجام شد، که احتمال سازماندهی شدن آنها از قبل، منتفی نیست!

* شکست خوردگان انتخابات، شعار توطئه گرانه خود را می خواهند به جنبش مردم تحمیل کنند. این شعار جنبش را می خواهد به دو گروه "طرفداران ولایت مطلقه فقیه" و "مخالفان ولایت مطلقه فقیه" تقسیم کند و سپس سرکوب خونین آنرا سازمان بدهند. ما

تشدید کرد. اما برای اینکه ارتجاع از این وضعیت به نفع خود استفاده نکند، لازم است تا نیروهای انقلابی در راس مبارزه برای خواست های چون: خروج ایران از صندوق بین المللی پول، پایان دادن به سیاست تعدیل اقتصادی، آزاد سازی سرمایه داری، مخالفت با هر شکل و نوع خصوصی سازی و به تاراج دادن اموال متعلق به عموم، مخالفت با هرگونه واگذاری معادن کشور به سرمایه داران داخلی و خارجی، مخالفت بنا بر برقراری و گسترش روابط توطئه آمیز و پنهانی با امپریالیسم امریکا و انگلیس، پایان گرفتن حاکمیت فقه سرمایه داری و اسلام امریکائی بر اقتصاد و جامعه و زندگی خصوصی مردم و خواست های دیگر، نظیر آنها قرار گیرند. طرح این خواست ها در جامعه ما براساس اوج گیری نارضایتی روز افزون توده ها امکان پذیر است و باید تلاش در جهت تحقق آنها را باتمام قوا دنبال کرد.

تحلیل خطوط کلی تحولات انقلاب ایران، در چارچوب "نبرد که بر که" نشان می دهد که جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی در کنار یا بر خلاف انقلاب بهمن نیست، بلکه تداوم منطقی خواست های واقعی انقلاب بزرگ بهمن است، که بر اثر حاکمیت راستگرایان، در آن گسست بوجود آمده است و با مانع روبرو گردیده است. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی توانستند بنام "ضد انقلاب" بر کشور حکومت کنند، بنام "انقلاب" به حکومت ادامه دادند و این تناقض اساسی و عمده حاکمیت آنهاست. به همین دلیل باید با تکیه بر انقلاب و اهداف آن، آنها را افشاء کرد و به عقب راند. جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی علیه این و یا آن شکل حکومت نیست، بلکه جنبشی علیه حاکمیت این یا آن طبقه معین اجتماعی است. بنابراین، وظیفه این جنبش، گرد آوردن همه نیروهای مخالف شکل کنونی حاکمیت نیست، بلکه متحد کردن همه آشکار و طبقات مخالف کلان سرمایه داری وابسته و ارتجاع متکی به آن است.

با توجه به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال (امری که صف آرایی ها دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری و دوران پس از انتخاب محمد خاتمی نشان می دهد) امکان اینکه جنبش مردم بتواند بطور مسالمت آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را از حاکمیت خلع نماید، چندان قطعی نیست و احتمال مطرح شدن راه و روش های غیر مسالمت آمیز قوی است. بنابراین، مسئله این نیست که اگر جنبش مردم توان کنار زدن "ولایت فقیه" و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است که عمده و غیر عمده در شرایط کنونی تشخیص دهیم، در کنار مردم قرار بگیریم و به جنبش سمت و سوی انقلابی بدهیم. آنچه که اکنون عمده است، این است که اگر قرار است رژیم ولایت فقیه کنار رود، اولاً کنار رفتن آن باید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانیاً این رژیم باید بعنوان نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه داران بر کشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلابی از سر راه برداشته شود و نه بعنوان یک رژیم و یا نظام "مذهبی" که تنها به صرف مذهبی بودن آن لازم است نابود شود. اگر سد راه پیشرفت جنبش کنونی مردم ایران، حاکمیت کلان سرمایه داران وابسته بر کشور است، بنابراین، هدایت این جنبش، که تمام توده های خلق را در بر می گیرد، تنها با طرح خواست های واقعی و دمکراتیک مردم در سمت تحقق اهداف انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمن امکان پذیر است.

جنبش کنونی مردم ایران، بلحاظ ماهیت خود یک جنبش انقلابی و رادیکال است، زیرا که در واقع متوجه نیروهای راست و حاکمیت کلان سرمایه داری بر کشور بوده و هدف آن حذف موانع پیشروی انقلاب است، اما بلحاظ شکلی، شکل نارضایتی از انقلاب را بخود گرفته است، و چون شکل نارضایتی از انقلاب را به خود گرفته است، می تواند در جهت تضعیف همه نیروهای انقلابی عمل می کند، که این البته، یک پیروزی برای ارتجاع حاکم و کلان سرمایه داری محسوب می شود. این جدائی و این نارضایتی به شکل دیگری در میان نیروهای چپ نیز بصورت سرخوردگی از مبارزه و از اندیشه حاکمیت توده های محروم متجلی است. بنا به همین دلایل، سرنوشت همه نیروهای انقلابی کشور ما، اعم از مذهبی و یا غیر مذهبی به یکدیگر پیوند خورده است و سرنوشت همه آنها با هم، به سرنوشت انقلاب وابسته شده است. وقتی انقلاب در مسیر عقب نشینی قرار می گیرد، یعنی همه نیروهای انقلابی در مسیر عقب نشینی قرار دارند و نه فقط انقلابیون مذهبی، وقتی دستاوردهای انقلاب ویران می شود، یعنی دستاوردهای همه سازمان های انقلابی ویران می شود و نه فقط سازمان های انقلابی مذهبی، وقتی توده ها از انقلاب جدا می شوند، یعنی اعضای همه سازمان های انقلابی از انقلاب جدا می شوند و نه فقط مبارزین مذهبی. وقتی آرمان های یک انقلاب مضحک می شوند، آرمان های همه نیروهای انقلابی مضحک می شوند و نه فقط آرمان های انقلابیون مذهبی. و همه این ها تاثیرانکار قانون تقدم ماهیت انقلاب بر شکل آن است، یعنی تاثیر واقعیتی عینی تقدم ماهیت دمکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب بر شکل مذهبی آن.

می‌پذیریم که درک این امر نه تنها در خارج از کشور، بلکه در داخل کشور هم آسان نیست!

* اگر شکست خورده‌گان انتخابات به همین آسانی زمین را بوسینه و شکر تهمت کرده و می‌رفتند در خانه‌هایشان می‌نشستند، آنوقت دیگر مبارزه چه معنایی داشت؟ اما نه آنها به این آسانی صحنه را ترک می‌کنند و نه مبارزه با رأی ۲۰ میلیونی به محمد خاتمی پایان یافته‌است. این یک مبارزه طبقاتی است، که خیلی هم جدی است، آنقدر که ممکن است کار به رویارویی‌های مسلحانه بکشد!

بخش اول گفتگو

— خواسته‌ها، برنامه‌های اعلام شده و توانایی‌های دولت خاتمی...

راه توده: در همین ابتدا، بگویم که ما، یعنی "راه توده"، با این نوع برداشت از آنچه در ایران می‌گذرد موافق نیستیم. دولت آقای خاتمی، اکنون با مشکلات عدیده‌ای روبروست و موانع جدی هم بر سر راه موفقیت او وجود دارد، اما درست آنست که بگوییم و بیاندیشیم که موانع بسیار جدی بر سر راه هر تحول مثبتی در ایران کدام است. چرا که هر آقای خاتمی دیگری هم که سر کار بیاید، خواست مردم برای تحولات مثبت در ایران، با همان موانعی روبروست که الان هست، در گذشته بوده و در آینده هم خواهد بود.

اما در این فرصت بسیار تنگ، شرایط جاری در کشور را اینطور می‌شود تشریح کرد، که مخالفان بیش از ۲۰ میلیون مردم ایران، که به خاتمی برای تحولات رأی دادند، پس از یک دوره کوتاه سرگیجه ناشی از نتیجه انتخابات، در چند عرصه توطئه‌های جدیدی را به اجرا گذاشته‌اند:

اول- محاصره اقتصادی مردم، با استفاده از شبکه بازار؛ که نتیجه‌اش گرانی و کمبود بی‌امان ابتدائی‌ترین مایحتاج عمومی است. شکست خورده‌گان انتخابات و مخالفان هر نوع تحول مثبتی در ایران، به این ترتیب هم می‌خواهند از مردم انتقام رانی را که به خاتمی دادند، بگیرند و هم آنها را چنان به زانو درآورده و درگیر مشکلات معیشتی کنند، که سیاست و جبهه‌گیری در مسائل سیاسی روز مملکت را کنار گذاشته و نا‌مید بروند در خانه‌هایشان بنشینند.

دوم- ناتوان ساختن دولت برای عمل به وعده‌هایش و در نتیجه بی‌اعتبار ساختن محمد خاتمی. در این باره یورش به شهرداری را سازمان دادند. شما در نظر داشته باشید، که شهرداری تهران یگانه تشکیلات و سازمانی بود، که محمد خاتمی در جریان انتخابات در اختیار داشت. این تشکیلات هم امکانات مالی داشت و هم امکانات تبلیغاتی. به همین دلیل تمام تلاش را روی این گذاشته‌اند، که این شبکه نسبتاً منسجم را در دولت خاتمی، درهم بشکنند و خطر تحرک آنرا در انتخابات مهم میان‌دوره‌ای مجلس، که در پیش است از بین ببرند.

سوم- ضربه به تشکل‌های دانشجویی و از هم پاشاندن آنها. این تشکل‌ها در جریان انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری توانستند نقش بسیج‌کننده جوانان و بازگرداندن جو سیاسی را به دانشگاه‌ها ایفاء کنند و تمام کینه مخالفان تحولات، به همین دلیل متوجه آنهاست. برای رسیدن به این هدف از چندین شیوه استفاده می‌شود: ایجاد انشعاب، انشقاق، چپ روی، برپا ساختن انجمن‌های نوپدید و بالاخره وارد کردن چماق بدست‌ها به دانشگاه‌ها.

مقدم‌ترین هدفی که مخالفان ارتجاع در این مرحله در پیش روی خود دارند و نتیجه اولیه‌ای که می‌خواهند از این سه توطئه بگیرند، جلوگیری از گشایش فضای سیاسی کشور و ورود به صحنه احزاب سیاسی است. آنها حتی با آغاز فعالیت علنی حزب کارگزاران هم موافق نیستند.

حالا ما بعنوان مهاجرین سیاسی باید از خودمان پرسیم، که در این کارزاری که مردم در داخل کشور با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، چگونه می‌توانیم ورود کنیم و به آن‌ها کمک کنیم؟ و به خودمان پاسخ بدهیم، چقدر مسائل را می‌شناسیم و از زیر و بم تحرکات اطلاع داریم؟

بخش دوم گفتگو

پژواک- نظر راه توده درباره حوادث اخیر دانشگاهی، که منجر به تظاهراتی به سرپرستی آقای طبرزدی شد، چیست و تفاوت انجمن‌های اسلامی در دانشگاه‌ها، با یکدیگر چیست؟

— راه توده در این باره، طی چند مطلب و گزارش اطلاعات قابل توجهی را منتشر ساخته‌است. این مطالب، حالا که جنبش دانشجویی تحرکات جدیدی پیدا کرده، منتشر نشده، بلکه تلاش ما در این زمینه به قبل از انتخابات دوره پنجم مجلس باز می‌گردد. متأسفانه در این سال‌ها، در مهاجرت کمتر به این مسائل توجه شد. بهرحال، آنچه که در این وقت کم می‌توان گفت، اینست که دو تشکل عمده دانشجویی در دانشگاه‌ها وجود دارد، که تشابه دیدگاه‌های آنها با اندازه تشابه نام آنها، به هم نزدیک نیست. اینها عبارتند از "اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌ها" یا پسوند "دفتر تحکیم وحدت"، و "اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی"، که دبیر این دومی آقای مهندس طبرزدی است. اولی، یعنی "دفتر تحکیم وحدت"ی‌ها، از نظر سیاسی و تعلقات فکری، به آن طیف چپ مذهبی گرایش دارند، که ما "روزنامه سلام" و نشریه "عصرما" را ارگان‌های مطبوعاتی آنان می‌شناسیم. ریشه‌های این دو نشریه نیز با می‌گردد به کابینه مرحوم "رجانی"، "میرحسین موسوی" و بالاخره آن جمعی که با بیت آیت الله خمینی در ارتباط بودند و با عنوان "دانشجویان خط امام" سفارت آمریکا را اشغال کردند. فکر نمی‌کنم ضرورت باشد، یادآوری کنم که نشریه "عصرما" اکنون ارگان مطبوعاتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است، که بخشی از کارگزاران و همفکران دو کابینه رجانی و میرحسین موسوی آنرا رهبری می‌کنند.

تشکل دوم، که آقای طبرزدی آنرا رهبری می‌کند، خود نشریه ارگان داشتند. این نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" نام داشت، که پس از یکبار توقیف، نامش شد "پیام دانشجو" و چند شماره پس از انتشار با همین نام نیز توقیف شد و حالا در حد یک بولتن دانشجویی در تهران منتشر می‌شود و طبعاً در دسترس همگان نیست. این جریان، تا آنجا که ما نشریاتش را از همان اولین شماره تا حالا که بولتن منتشر می‌کند، دنبال کرده‌ایم و مواضعش را شناخته‌ایم، جریانی است، که شاید بتوان گفت "چپ رو جنجالی". آنها معمولاً سوژه‌ای را بعنوان نقطه ضعف این یا آن مقام و یا ضعفی را از این دستگاه و یا آن دستگاه گرفته و بزرگ می‌کنند و یک مدتی هم این کار را تا پیدا شدن سوژه بعدی دنبال می‌کنند. مثلاً یک دوره سوء استفاده در بانک صادرات سوژه بود، یک دوره کشف ثروت‌ها و سوء استفاده‌ها، یک دوره ماشین‌های دولتی که به این و آن داده شده بود و انواع این سوژه‌ها. بنظر ما، این جریان با جنجال‌های نوبتی عده‌ای از دانشجویان را دنبال خود کشیده و پیش از آنکه چپ باشد و یا بینش عمیقی نسبت به اوضاع حکومت و جامعه داشته باشد، بیشتر در سطح و در حد چپ‌نمایی حرکت کرده‌است. به نظر ما، برای یک دوره‌ای به این جریان پروبال هم داده می‌شد، به این دلیل که از نفوذ بیشتر آن یکی انجمن اسلامی، یعنی دفتر تحکیم وحدتی‌ها در دانشگاه جلوگیری شود، که نمی‌شود انکار کرد، که این شیوه موفق هم بود و عده زیادی از دانشجویان مسلمان و بورژوا فرادی که به عنوان سهمیه بسیج و سپاه و جانبازان جنگ به دانشگاه‌ها راه یافته بودند، دنبال این جریان راه افتادند. به همین دلیل هم آنها نام نشریه خودشان را در ابتدا گذاشته بودند "پیام دانشجوی بسیجی". بعد هم که مقداری پایشان را بیشتر از گلیمش دراز کردند، امثال همین آقای آیت الله جنتی و دفتر تبلیغات اسلامی و انواع تشکل‌های اینظوری که ۱۸ سال است در جمهوری اسلامی حکومت سایه تشکیل داده‌اند، ابتدا فشار آوردند تا نام بسیجی را از نام نشریه‌شان حذف کنند و بعد هم که دستشان را کردند در لانه زنبور، یعنی "بنیاد مستضعفان"، محسن رفیق‌دوست پشت دستشان زد و دستور داد نشریه‌شان را آقای بادامچیان توقیف کرد! شما می‌دانید که هم آقای رفیق‌دوست و هم بادامچیان هر دو عضو شورای رهبری جمعیت موفت‌فیه اسلامی هستند و آقای بادامچیان در هیأت رسیدگی به تخلفات مطبوعاتی این اختیارات را به خودش داده بود، که فلان نشریه را تعطیل کند و یا چشمش را بر انتشار غیر قانونی فلان نشریه بیند. مثل همین نشریات "شلمچه" و "نماز" و "نثرات" که معلوم نیست با چه مجوزی انتشار می‌یابند و زمینه جنگ داخلی را در کشور فراهم می‌کنند.

شما اگر نشریات این دو طیف "چپ" و "چپ‌نما"ی دانشجویی را از ابتدا دنبال کنید، بارها به این ارزیابی طیف "چپ" مثل دفتر تحکیمی‌ها و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برخورد می‌کنید، که چپ‌نمایی‌ها انجمن اسلامی مربوط به آقای طبرزدی را در خدمت جناح راست حکومت ارزیابی کرده و صراحتاً نیز در موارد مختلف این امر را به آنها یادآور شده‌اند. یکی از این موارد، انتخابات مجلس پنجم است، که انجمن اسلامی دانشجویی (به رهبری طبرزدی) حاضر نشد با دفتر تحکیم وحدتی‌ها، موضع مشترک اتخاذ کند و صف مستقل خودش را تشکیل داد و لیستی هم از نمایندگان درست کرد، که مخلوطی از همه نوع تفکری بود. در جریان انتخابات ریاست جمهوری هم، آنها باز صف مستقل خودشان را تشکیل دادند و آقای طبرزدی در برابر آقای خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری شد. ما فکر می‌کنیم، در ابتدا از حضور این جریان و

به این جنبش جنبه مذهبی داده و مردم را به دو دسته طرفدار ولایت فقیه و مخالف ولایت فقیه تقسیم کرده و سرانجام جنبش را سرکوب کند. به همین دلیل، هر حرکتی که به این هدف کمک کند و هر تلاشی که ارتجاع مذهبی و بازاری‌ها در این رابطه می‌کنند، از نظر ما محکوم است.

پژواک: نظر قطعی شما، حالا که مخالفت با ولایت فقیه اینطور در ایران بالا گرفته، چیست؟

- ما جنبش مردم را، جنبش مخالفت با ولایت فقیه نمی‌بینیم. این تلاش مخالفان تحولات در ایران است که جنبش کنونی را اینگونه معرفی کنند و همانطور که پیشتر گفتم، برای پذیرش سرکوب آن، شرایط را فراهم کنند. متأسفانه درک این توطئه ظاهراً چندان کار ساده‌ای نیست. مطمئن باشید، اگر شعار و درک عمومی مردم برای تحولات، مبارزه با ولایت فقیه شد، راه توده خیلی زودتر از دیگران آنرا پیش‌بینی خواهد کرد. حزب توده ایران بدرستی در سال ۵۸ و در اوج اقتدار آیت‌الله خمینی که با یک اشاره او میلیون‌ها نفر می‌ریختند تو خیابان‌ها و یا می‌رفتند به جنگ با عراق، رسماً گفت که این اصل، یعنی «ولایت فقیه» بعد از آیت‌الله خمینی دشواری‌های زیادی را بوجود خواهد آورد و توصیه کرد، که این اصل را، همان زمان از قانون اساسی حذف کنند. مطمئن باشید، آن زمان که مردم به این نتیجه برسند که حکومت مطلق بازاری‌ها، غارتگرها، دیکتاتورها، آدمکش‌ها، روحانیون مرتجع یعنی حکومت ولایت فقیه، ما پیش‌تاز و تحلیل‌کننده فراهم آمد شرایط لازم برای این مبارزه خواهیم بود. فعلاً مردم طرد ارتجاع مذهبی، دفاع از آزادی، مخالفت با غارتگری، دفاع از امنیت اجتماعی و حکومت قانون را خیلی بهتر درک می‌کنند تا شعار علیه ولایت فقیه را. گام به گام با مردم باید پیش رفت، همه مردم هم روشنفکران نیستند. این نکته ظریف را ارتجاع مذهبی و بازاری‌ها خیلی خوب‌تر از ما روشنفکران درک کرده و به همین دلیل هم نمی‌گذارند مرگ بر غارتگران، مرگ بر خصوصی‌سازی، مرگ بر ارتجاع، مرگ بر خائنین به انقلاب، مرگ بر محترمان و گرانفروشان سرزبان مردم بیفتد و برای اینکه هم دکان دفاع از ولایت فقیه را باز کرده و بیم آن هم می‌رود که واقعا یک حکومت «ولایتی» در ایران برپا کند. اگر چنین حکومتی الان در ایران برپا بود و باید برای طرد آن مبارزه می‌شد، که دیگر ارتجاع و بازاری‌ها اینقدر نیاز به اجرای انواع توطئه‌ها برای برقراری آن نداشتند. پس آن حکومتی که زیر چتر ولایت مطلقه فقیه در تدارک آند، هنوز چیز دیگری است و آن ولی فقیه هم بنظر ما کس دیگری!

پژواک: شما در پاسخ به سوال بخش اول گفتگو اشاره به پیوند مهاجرت با داخل کشور کردید. می‌توانید دقیق‌تر بگویید منظورتان چیست؟

- بله! هر تلاش سیاسی در مهاجرت، بنظر ما باید جهت معینی در ارتباط با رویدادهای ایران داشته باشد. مهاجر سیاسی که نمی‌تواند بیطرف باشد! اصولاً هیچ کسی نباید بی‌طرف باشد و در واقع هم نیست. بی‌طرفی یعنی چه؟! برای اینکه مهاجرت آگاهانه موضع طرفدارانه داشته باشد، ابتدا باید اطلاعات و آگاهی‌اش نسبت به رویدادهای داخل کشور بیشتر و کامل‌تر شود و بعد هم ببیند بهتر است کدام طرف بایستد و به چه جریانی کمک کند. مثل همین انتخابات ریاست جمهوری، که متأسفانه مهاجرین نه دانستند اوضاع چیست و نه توانستند طرف یک جریان را علیه جریان دیگر بگیرند. یا مثل انتخابات مجلس پنجم، که واقعا ما مهاجرین غفلت کردیم و نتوانستیم روی جلوگیری از ابطال رای مردم تأثیر بگذاریم و سد راه یک تازی شورای نگهبان شویم. اینکار بنظر ما، حداقل در یک جلودی شدنی بود. می‌شد با انواع تظاهرات، فشارهای بین‌المللی و جلب افکار عمومی جهانی نگذاشت رای مردم را باطل کنند و آنوقت آن نماینده‌ای که اینگونه به مجلس راه می‌یافت، دیگر وکیل حکومتی نبود. مهاجرینی هم که ما باشیم وصل شده بودیم به مردم داخل کشور. توجه مردم داخل کشور، مخصوصاً در آن شهرهایی که مثل اصفهان با جنگ و دندان از رای خودشان دفاع کردند، به نیروی مهاجرین، به عنوان یک پشتیبان واقعی توجه می‌کردند. این پیوند، علیرغم نتایج تلخ غفلت مهاجرت از انتخابات ریاست جمهوری و تحریم آن، همچنان و به اشکال گوناگون ادامه دارد. البته در اینجا من حساب جریاناتی را جدا می‌کنم، که به امید قدرت‌های خارج نشسته‌اند تا جمهوری اسلامی را بردارند و آنها را بگذارند و یا آنها که مبارزه را بیهوده می‌دانند و زیر شعار «مبارزه در جمهوری اسلامی بی‌فایده است» و «باید صبر کرد تا خودش سقوط کند» انفعال خودشان را پنهان کرده‌اند، جدا می‌کنم.

پژواک: بر چه مبنایی شما تصمیم گرفتید در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنید و از آقای خاتمی دفاع کنید؟

خط و ربطی که پیش گرفته بود در دانشگاه‌ها، بصورت غیر مستقیم حمایت می‌شد، اما بعدها که آنها حرف‌هایی زدند و حرکاتی کردند که پیش‌بینی نشده بود، سعی کردند پروپاگاندای قیچی کنند، اما نه آنکه از میدان خارجشان کنند و صحنه را به دفتر تحکیم وحدتی‌ها بپسارند. حتی یکبار هم آقای طبرزدی را بازداشت کردند. ما هرگز نمی‌خواهیم بگوئیم دست جناح راست در پشت این ماجراست، اما می‌توانیم مدعی شویم که عملکرد این جریان در این سالها اغلب به سود جناح راست تمام شده است. حتی همین تفرقه‌ای که بین دو انجمن اسلامی و دو تشکل دانشجویی بوجود آمده، بنظر ما، برای جناح راست حکومت که با هر تشکل و سازمانی که دست خودش در آن نباشد مخالف است، خوشایند است. البته همینجا بگویم، که پس از انتخابات ریاست جمهوری، توازن نیروی این دو تشکل دانشجویی که تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس پنجم به سود جریان تحت رهبری آقای طبرزدی بود، پس از انتخابات ریاست جمهوری و مشخص شدن برتری مشی‌جا افتاده‌تر و آرام‌تر دفتر تحکیم وحدت، این توازن به سود دفتر تحکیم وحدتی‌ها بهم خورده است و یکی از دل‌نگرانی‌های بسیار جدی شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری باید همین مسئله باشد و برای در هم شکستن این تشکل و اعتبار آن در دانشگاه‌ها امکان دارد به هر وسیله‌ای و هر توطئه‌ای متوسل شوند.

پژواک: ولی آقای طبرزدی در تظاهرات اخیر جلوی دانشگاه، با ولایت فقیه مخالفت کرد، در حالیکه جناح راست طرفدار ولایت فقیه است...

- اولاً این فرض که آقای طبرزدی و طرفداران ایشان و یا اعضای انجمن اسلامی تحت رهبری وی، بتدریج از مواضع اولیه خود فاصله گرفته و طرفدار آزادی‌ها و مدافع قانون و قانون اساسی شده باشند، مثل هر فرض دیگری امکان‌پذیر است و ما نمی‌خواهیم در این مورد پیشداوری کنیم، بالاخره هر جریانی و یا هر کسی می‌تواند در جهت واقع‌بینی رشد کند. ضمناً ما امیدواریم این دو جریان دانشجویی، به اتحاد با یکدیگر نیز دست یابند و مواضع واحدی برای دفاع از قانون و آزادی‌ها اتخاذ کنند. شاید هم در آینده چنین شود، چون همین آقای طبرزدی تا پیش از انتخابات مجلس پنجم معتقد به امامت آقای خامنه‌ای بود و نشریه پیام دانشجو، خیلی پیش‌تر از رسالت و شلمچه و شما و کیهان تهران، از آقای خامنه‌ای با عنوان «امام خامنه‌ای» نام می‌برد، و حالا رسیده است به مواضع کنونی. چرا فرض نکنیم که این مسیر تا رسیدن به واقع‌بینی در مجموع انجمن اسلامی تحت رهبری ایشان طی شود؟

اما نکته‌ای که شما درباره سخنرانی ایشان و ولایت فقیه مطرح کردید. ما نه از متن سخنرانی مقابل دانشگاه وی و نه در مصاحبه‌هایی که با رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور کرده، در هیچیک از اینها ما از دهان ایشان نشنیده‌ایم، که او علیه ولایت فقیه سخنرانی کرده و خواهان لغو آن شده باشد. متأسفانه این برداشت و تفسیر و تحلیلی است که این رادیوها از موضع گیری‌های اخیر او و بویژه نحوه عملکردش در مقابل دانشگاه دارند و تعجب آور و سوال برانگیز است که عین همین برداشت و تفسیر را روزنامه‌های وابسته به جناح راست و طیف شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری دارند و مفصل هم به آن دامن می‌زنند. ما از این رادیوها، یکبار هم نشنیدیم که از آقای طبرزدی صریح و مستقیم بپرسند، آقای شما با ولایت فقیه مخالفید؟ تا پاسخ صریح ایشان را هم بشنویم. همه چیز را در ابهام نگاه داشته‌اند و میدان را برای توطئه‌کنندگان آماده کرده‌اند. اینکه ولی فقیه باید توسط مردم و مستقیماً انتخاب شود و یا اینکه ولی فقیه باید در چارچوب قانون اساسی و اختیاراتش عمل کند، هرگز به معنی مخالفت با اصل ولایت فقیه نیست. آقای طبرزدی هم اگر متکی به این حرف‌های درست، آن چپ‌نمایی را مقابل دانشگاه نمی‌کرد، دیگر کسی به عملکردش توجه نمی‌کرد. ما در شماره آینده راه توده دقیق‌تر و با اطلاعات بیشتری که جمع‌آوری خواهیم کرد، در مورد این مسائل اظهار نظر قطعی‌تر خواهیم کرد، اما آن حق بازی که بازندگان انتخابات پشت آن پنهان شده و با استفاده از تظاهرات آقای طبرزدی و طرفدارانش در مقابل دانشگاه، حالا یک جریان در جامعه راه انداخته‌اند، اینست که هر کسی از قانون اساسی دفاع کند، ضد ولایت فقیه حرف زده است! حرف‌های آقای طبرزدی در مجموع خودش نه حرف‌های تازه‌ایست و نه حرف‌های بدی، ما خودمان هم در همین راه توده‌های اخیر نوشته‌ایم که «مردم رهبر پاسخگو می‌خواهند». آنچه که از نظر ما قابل دفاع نیست و بهانه ساز برای شکست خوردگان انتخابات برای راه انداختن شعار «دفاع از حریم ولایت فقیه» شد و پای انصار حزب‌الله را به این بهانه به دانشگاه‌ها باز کرد برای ما سوال برانگیزاست. امثال آقای طبرزدی باید آن تظاهرات را راه می‌انداختند تا ارتجاع مذهبی و شکست خوردگان انتخابات هم به این بهانه تظاهرات راه بیندازند! طراوت ماجرا اینجاست! راه توده اعتقاد دارد، که شکست خوردگان انتخابات، برای منحرف ساختن جنبش مردم برای آزادی‌ها، برای جلوگیری از غارتگری و مقابله با ارتجاع مذهبی، تلاش می‌کنند.

این موضعگیری یکباره نبود، شما اگر مطالب نشریه ما را دنبال کرده باشید، ما در آستانه انتخابات مجلس پنجم، طی اطلاعیه‌ای، اوضاع جدید مملکت، جناحی‌ها در حکومت و فضای عمومی را، بصورتی مشروح تحلیل کردیم و به همه توصیه کردیم، انتخابات را جدی گرفته و سهم خود را در آن بپذیرند. ما ورود کارگزاران سازندگی به صحنه سیاسی را نتیجه قطعی شکست و جدائی در دولت هاشمی رفسنجانی ارزیابی کردیم. شکستی که مبنای آن نتایج فلاکت بار برنامه اقتصادی "تعدیل اقتصادی" بود که وی و همفکرانش، پس از مرگ آیت الله خمینی و پس از به زانو درآمدن اقتصاد مملکت در جنگی ابلهانه، تحت شعارهای ابلهانه تر به ایران تحمیل شد. حضور تجدید روحیه یافته بخشی از طیف چپ مذهبی در صحنه سیاسی ایران نیز خودش نشان دهنده چالشی جدی بود. این چپ دیگر آن چپی نبود، که در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب خود را محور انقلاب فرض کرده و با یک تازی‌ها و احساس بی‌نیازی نسبت به همه احزاب، سازمانها و نیروهای اجتماعی دیگر میدان داری می‌کرد. این طیف که همیشه دست آیت الله خمینی را پشت سرش داشت، پس او چنان ضرباتی را محتمل شده بود، که حالا دیگر جز ایستادن برپای خود و حرکت براساس تدبیر و سیاست و همراهی و همخوانی با جنبش و خواست‌های مردم چاره‌ای نداشت. ما در همان اطلاعیه انتخابات مجلس پنجم، براساس همین شناخت از اوضاع و بویژه پایان ائتلاف هاشمی رفسنجانی و کارگزارانش با روحانیت مبارز و حزب مؤتلفه اسلامی بر سر اجرا و ادامه برنامه تعدیل اقتصادی و یا توقف و تعدیل در آن، اعلام داشتیم که انتخابات جدی خواهد بود و باید در آن با همه نیرو شرکت کرد. به همه در ایران هم توصیه کردیم که چنین کنند. خیلی‌ها بخاطر این موضعگیری به ما حمله تبلیغاتی کردند، اما در واقع خود آنها بر اثر این تبلیغات از اوضاع جامعه عقب افتادند، زیرا ما کار خودمان را بر اساس بینش، تحلیل و بویژه روی داده‌های داخل کشور ادامه دادیم، تا انتخابات ریاست جمهوری. همه آنها که جدی بودن انتخابات مجلس را ندیده و باور نکرده بودند، انتخابات ریاست جمهوری را هم باور نکردند و ندیدند. کار به "تحریم" در خارج از کشور و "شرکت" در داخل کشور کشید. ما در اینجا هم با داخل کشور ماندیم و در انتخابات نه تنها شرکت کردیم، بلکه در هفته‌های پیش از برگزاری انتخابات، با تمام نیرو و امکاناتی که داشتیم برای افشای توطئه‌ها و بسیج مردم برای مقابله با آن و شرکتشان در انتخابات وارد میدان شدیم. لابد شما ۵ اطلاعیه فوق العاده "راه توده" را خوانده‌اید و یا از آن اطلاع دارید! ما این اطلاعیه‌ها را که همان زمان در داخل کشور تکثیر و پخش شده بود، بعداً در شماره راه توده یکجا منتشر کردیم. کار بجائی کشید، که روزنامه "رسالت"، بعنوان ارگان تبلیغات ناطق نوری برای ریاست جمهوری، همان زمان، بخشی از اعلامیه "راه توده" که در آن همگان را دعوت به شرکت وسیع در انتخابات و رای دادن به محمد خاتمی کرده بود، در قسمت پائین صفحه اول خود و با عنوان «کار حیات‌ها به خارج از کشور کشید و تشریه ضد انقلابی راه توده مردم را به شرکت در انتخابات به سود خاتمی دعوت کرد» منتشر ساخت. البته آنها فکر نمی‌کردند، کار واقعا به انتخاباتی با آن عظمت بکشد و ۲۰ میلیون و یا به قولی ۲۵ میلیون نفر به خاتمی رای بدهند. آنها فکر کرده بودند، اگر ناطق رای نیاورد هم می‌توانند با تقلب او را رئیس جمهور کنند، که نتوانستند. بنابراین سیاست ما، نگرش ما و مشی ما در ارتباط با حوادث ایران یکباره و براساس حرکت روی امواج نیست. من به شما و همه علاقمندان دیگر توصیه می‌کنم، تحلیل بسیار دقیق و مشروح راه توده، که دیدگاه‌های آنرا نسبت به تحولات ایران بیان می‌کند و در شماره‌های ۲۴ و ۲۵ راه توده منتشر شده، مطالعه کنید تا دقیق‌تر مشخص شود، موضع‌گیری امروز ما پیرامون رویدادهای ایران چگونه است. ما شاید در شماره آینده راه توده بخش‌هایی از این تحلیل را، در صورتی که انبوه اخبار و مطالب مربوط به رویدادهای ایران اجازه بدهد، منتشر خواهیم کرد.

پژواک: تصور نمی‌کنید آقای خاتمی شکست بخورد؟

اولاً، آقای خاتمی اگر رئیس جمهور بماند، اما نتواند به جنبش مردم پاسخ بدهد، در واقع شکست خورده است. بنابراین مسئله نه برسر آقای خاتمی بلکه بر سر شکست و یا پیروزی، و یا بهتر است بگوییم توقف و یا پیشرفت جنبش مردم برای تحولات مطرح است. در این مورد هم شما می‌دانید که هر مبارزه‌ای پس رفت و پیشرفت، کامیابی و شکست دارد. اگر تحولات در ایران به این سادگی بود، که اصلاً دیگر مبارزه مفهوم نداشت، مبارزه برای اینست که مخالفان تحولات را کنار بزنیم و به ایجاد تحولات کمک کنیم. در طول همین ۱۸ سال مگر جنبش مردم کم تلفات داده، مگر کم شکست داشته؟ در حال حاضر بزرگترین پیروزی از نظر ما، که قطعاً با شکست و یا موفقیت آقای خاتمی تعمیق بیشتری هم خواهد یافت، رشد آگاهی مردم از یکسو و عریان‌تر شدن روز افرون چهره‌های خان به انقلاب بهمین ۵۷ است، که

میلیون میلیون از مردم ایران هر روز بیشتر از روز پیش با نام و موقعیت و عملکرد آنها در جمهوری اسلامی آشناتر می‌شوند. این خودش یک پیروزی توده‌ای نیست؟ آئین‌های واقعی از دل همین آگاهی بیرون خواهند آمد؟ ما باید بکوشیم شکست و یا پیروزی آقای خاتمی، به امر بسیار مهم آگاهی عمومی مردم نسبت به مخالفان تحولات، با نام و نشان و موقعیت آنها ختم شود! البته، که ما آنقدر ساده لوح نیستیم که فکر کنیم با پیروزی آقای خاتمی در انتخابات و دست ردی که بیش از ۲۰ میلیون نفر از مردم شهر و روستای ایران بر سینه ارتجاع مذهبی و بازاری زدند، این بازندگان مثل بچه آدم سرشان را می‌اندازند زیر و خجالت زده زمین را بوسیده و می‌روند خانه‌هایشان! ماجر، ماجرای طبقاتی است! این شکست خورده‌ها، مثل هر کجای دنیا با تمامی هستی خودشان علیه رای و خواست مردم عمل خواهند کرد، تا قدرت را در دستهایشان نگهدارند. این آقای مخملباف و برخی همفکران مذهبی‌اش، همین اخیراً در مطبوعات داخل کشور خیلی خوب نوشته بودند، که خدا و نماز و روزه برای این جماعت امروز امر دست چندم است، امروز آنها حفظ قدرتشان را می‌خواهند و تازه مطلقه آنرا هم می‌خواهند. بنابراین مبارزه نه تنها ادامه دارد، بلکه خیلی هم شدیدتر و علنی‌تر از گذشته ادامه خواهد یافت؛ چرا؟ چون پرده‌ها دریده شده و هر روز این نبرد عریان‌تر ادامه خواهد یافت. شما نگاه کنید! همین آقایان مؤتلفه که حقیقه بازی نفرت‌انگیز و اسلامی‌پنهایی "جنش عاطفه" را در ایران برآه می‌اندازند و سر چهار راه‌ها از مردم برای کمک به بی‌بضاعت‌ها و غارت شده‌ها کمک مالی جمع می‌کنند، حالا برای انتقام از مردم، نان و مرغ و پنیر و قند مردم را احتکار کرده‌اند تا آنها را بزانو درآورند. مبارزه طبقاتی یعنی این. این مبارزه دین و ایمان نمی‌شناسد! ما پیش‌بینی می‌کنیم، در آینده بسیار نزدیک این مبارزه بسیار جدی‌تر از آن شود که تاکنون در جمهوری اسلامی بود. منظورم جنگ جناح‌های حکومتی نیست، منظورم مجموعه نیروهای اجتماعی و مبارزه بسیار جدی مردم با همین طرده شدگان انتخابات است، که درنده‌تر و بی‌پروا تر از دوران پیش از شکست انتخاباتی، وارد میدان شده‌اند. البته نیروی نظامی هم در اختیار دارند و یا فکر می‌کنند همه نیروهای نظامی گوش به فرمان آنها هستند!

شکست این نیست که امروز آقای خاتمی به زانو درآید و نتواند برنامه‌هایش را پیاده کند، همچنان که پیروزی هم فقط آن ۲۰ میلیون رای نیست. شکست آن وقتی است، که مردم تسلیم سرنوشتی شوند، که مشی مرجع و غارتگر می‌خواهند برایشان تعیین کنند و پیروزی آن وقتی است، که حاکمیت متعلق به مردم، در خدمت مردم و برای وسیع‌ترین اقشار و طبقات اجتماعی ایران باشد و این مبارزه ایست بسیار بغرنج و طولانی که ادامه دارد. ما می‌گوییم در لحظه لحظه این مبارزه باید شرکت کرد، در کنار مردم حضور داشت و با مردم برای بزرگ‌ترین تحولات گام برداشت.

نتایج جنگ در سودان

به ابتکار و دعوت "نلسون ماندلا"، رهبر آفریقای جنوبی، ملاقات دو روزه‌ای با هدف فراهم ساختن زمینه‌های گفتگو بین دولت کنونی سودان و رهبران جنوب سودان برگزار شد. در این دیدار "حسن البشیر"، رئیس‌جمهور نظامی سودان و رابرت موگابه، رئیس‌جمهور زیمبابوه و رئیس‌کنونی سازمان وحدت آفریقا شرکت کردند، اما "جان گارنگ"، رهبر ارتش آزادیبخش خلق سودان که عمدتاً متشکل از مسیحیان جنوب سودان است، از حضور در این دیدار خودداری کرد.

در جنگ داخلی سودان تاکنون بیش از یک میلیون نفر کشته شده‌اند و در نتیجه ادامه ۱۴ ساله این جنگ، بالغ بر ۷ میلیون سودانی خانه و کاشانه خود را ترک کرده و میلیون‌ها نفر به قسمت‌های مرکزی کشور و از جمله "خارطوم" پایتخت کشور مهاجرت کرده‌اند.

سفیر آمریکا در سودان، که طی دو سال گذشته در کنیا مستقر بود، اخیراً به خارطوم بازگشته است. دولت سودان که در گذشته بیش از نیمی از بودجه سالانه‌اش از طریق کمک‌های خارجی تأمین می‌شده است، اکنون و بدلیل فشارهای سیاسی-اقتصادی آمریکا به این کشور در یک بحران کامل بسر می‌برد. بانک جهانی کمک‌هایش را به سودان قطع کرده و مردم این کشور را با نتایج ادامه سیاست‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، که به فقر اکثریت کشور انجامیده رها کرده است.

هشتادمین سالگرد "اکتبر"! شکست اتحاد شوروی شکست "اکتبر" نیست!

ششم نوامبر امسال، هشتاد سال از تجربه بزرگ بشریت در قرن حاضر برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی سپری شد. بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۱۷ ثابت شد، که می‌توان بدون برقراری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، کشوری عقب‌مانده را تا سطح جامعه‌ای که در آن بیکاری، بی‌خانمانی، فقر، بیماری و فقر فرهنگی حاکم نباشد، بنا کرد. این تجربه نشان داد، که می‌توان زمین را در خدمت مردم، کاشت و آباد ساخت.

این دستاوردها را می‌توان بازهم برشمرد، بدون آنکه ضرورت باشد بر اشتباهات و سرانجام، شکست نهایی این کوشش در اتحاد شوروی سابق باشد، چشم فرو برست. درباره علل اشتباهات و سرانجام شکست این تجربه بزرگ، "راه توده" تاکنون چه بطور مستقل و چه به نقل از احزاب کمونیست و چپ جهان مطالب گوناگونی سیاسی و تئوریک را منتشر ساخته است.

انقلاب اکتبر در شرایط مشخص تاریخی، از جمله و به ویژه تحت تاثیر نتایج دهشتناک اولین جنگ جهانی امپریالیستی، ورشکستگی تزاریسیم و وجود گردان پیشتازی که رهبری آنرا لنین برعهده داشت، به پیروزی رسید. ضرورت ندارد تا به "پطروگراد" و مرور دوباره رویدادها بازگشت. انگلس درباره رشد از "نازل" به "متعالی" در طبیعت و جامعه، توضیح می‌دهد، که رشد و تکامل پروسه‌ها، بدون پستی و بلندی و فرود و فراز نیست. البته این توضیح نباید و نمی‌تواند به گونه تسلیم به شکست ارزیابی شود. این ادعا نیز، از این حکم استنتاج نمی‌شود، که تاریخ به سرمایه‌داری ختم شده است، و برای آینده تنها مبارزه برای رفاه‌های کوچک، با هدف "تخفیف" دردهای لاعلاج، وظیفه ماست!

ما در این تردید نداریم، که آن «ده روزی که دنیا را تکان داد»، در آینده نیز، همچنان به عنوان فرازی از تاریخ بشری ارزیابی خواهد شد. ده روزی که ناقوس مرگ سرمایه‌داری را به صدا درآورد، و مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را در مقیاس تاریخ بشری نوید داد.

به اکتبر ۱۹۱۷ باید از زوایای مختلف نگاه کرد. انقلاب اکتبر، همانطور که لنین برای همه جنبش‌های اجتماعی بر می‌شمرد، یک انقلاب «کامل» سوسیالیستی نبود. «اولریش هوار» Ulrich Huar در رساله خود در کتاب «انقلاب اکتبر و جای آن در تاریخ» (۲۹مین کتاب «بنیاد انتشارات مارکس-انگلس» ۱۹۹۷) جواب متفاوت انقلاب اکتبر را چنین تحلیل می‌کند: «نبرد طبقه کارگر برای سرنگونی سرمایه‌داری و برپایی جامعه سوسیالیستی، نبرد خلق‌ها علیه جنگ امپریالیستی، نبرد دهقانان برای مصادره اموال مالکان بزرگ و خان‌ها، نبرد خلق‌هایی که توسط تزاریسیم سرکوب می‌شدند و در بند استعماری گرفتار آمده بودند و بالاخره نبرد برای دموکراسی و پشت سر گذاشتن عقب‌انداختگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بود.» (ص ۱۱۳)

تاثیر مستقیم و غیر مستقیم ایدئولوژیک-فرهنگی انقلاب اکتبر بر جنبش‌های ملی و آزادیبخش در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین واقعیتی انکار ناپذیر است. این تاثیر برای ایران و خلق‌های تحت استیلای تزاریسیم، همراه بود با شکل‌گیری جنبش‌های ملی-دموکراتیک، علیه نفوذ استعماری روسیه تزاری و امپراتوری انگلستان؛ همچنین علیه ملاکین و خان‌ها. قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز در شب عید نوروز ۱۲۹۹ (۲۰ مارس ۱۹۲۰)، خداوردی در شمال و شرق خراسان، قیام کلنل محمد تقی خان پسپان در خراسان، قیام لهابک خان باوند در سال ۱۹۲۶ در پادگان بجنورد، قیام لاهوتی (ماه حوت ۱۳۰۰) در تبریز [۱] و در دیگر جنبش‌های دهقانی و ضدفئودال‌ها در غرب و جنوب ایران نمونه‌هایی از تاثیر مستقیم و غیر مستقیم انقلاب اکتبر بر جنبش‌های مردمی و خلقی میهن ما در این دوران است.

جواهرنعل نهر، در ارتباط با انقلاب اکتبر، از آن «جاذبه»ای یاد می‌کند، که جنبش آزادی‌بخش هندوستان از آن تاثیر پذیرفت. «هندوستان و روسیه ... هر دو عمدتاً کشورهای کشاورزی هستند، که در آغاز دوره صنعتی شدن قرار دارند. هر دو کشورهای فقیر هستند و بیسواد در آنها حکمفرماست. اگر انقلاب اکتبر روسیه برای این مسایل راه‌حل‌هایی عملی بیابد، کار ما را نیز آسان می‌شود.» (همانجا ص ۱۱۴-۱۱۳) ←

سوسیالیسم یا پروریست!

سرمایه‌داری در رقابت سیستم‌ها پیروز نشد، بلکه بهتر است گفته شود، سرمایه‌داری در این رقابت: نمرد!

هر کس درباره این برداشت از پایان این مرحله از رقابت تردید داشته باشند، می‌تواند از خود سؤال کند: با شکست تجربه اتحاد شوروی و سوسیالیسم در اروپای شرقی، آیا بحران در نظام سرمایه‌داری پایان یافته است؟ آمار و ارقام در تمام کشورهای سرمایه‌داری جهان، نه تنها از این بحران حکایت دارد، بلکه فراهم آمدن شرایط جهانی برای خیزش دوباره بشریت برای پشت سرگذاشتن سرمایه‌داری را بشارت می‌دهد. تجاوز بی‌محابانه به دستاوردهای اجتماعی جنبش‌های کارگری و مردمی، که طی نبردها ۱۵۰ ساله بدست آورده و در سایه حضور اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی در صحنه جهانی توانسته بودند آنرا توسعه بخشند، غارت دم افزون ثروت‌های طبیعی در سراسر جهان، همچنین انباشت روزافزون سرمایه در دست‌هایی که هدایت اقتصادی-سیاسی جهان را بسوی فاجعه برعهده دارند، نه نشانه‌های تثبیت این نظام، بلکه علائم بحرم ساختاری آنست. آنچه اکنون در برابر بشریت قرار دارد، یکبار دیگر همان "تالی" و "جانشین‌ی" است، که "روزا لوکزامبورگ" آن را از بشریت سؤال کرد: سوسیالیسم یا پروریست!

"سوکارنو" نیز در اندونزی یاد آور می‌شود: «انقلاب اکتبر به خلق‌های اندونزی، در جنبش آزادیبخش خود، نیروی بزرگی بخشیده است.» (همانجا)

مارکسیست چینی "لیی داچائو" در نشریه "دانچی" می‌نویسد: «انقلاب اکتبر تحول بزرگی در جهان است، با تاثیر عظیم بر روی تمدن آینده» (همانجا).

تحت تاثیر مستقیم انقلاب اکتبر، جنبش‌های وسیع توده‌ای در کشورهای آسیایی و آفریقایی بوجود آمد:

«در چین، جنبش "چهارم ماه مه"، در کره "قیام ماه مارس"، در هند "جنبش سراسری کنگره ملی"، در مصر و در ترکیه خیزش‌های "دمکراتیک" شکل گرفت، در ایران "جنبش‌های توده‌ای-ملی" علیه "قرارداد تحت‌الحمایگی با انگلستان"، جنبش‌های دهقانی در اندونزی و در سودان «جنبش ملی علیه انگلیسی‌ها» (همانجا).

با پیروزی انقلاب اکتبر، روند فروپاشی سیستم استعماری خلق‌های جهان، توسط کشورهای باصطلاح "متمدن" و "پیشرفته" آغاز شد و با پیروزی اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم به پایان تاریخی خود رسید.

بنظر "اولریش هوار" تاثیر انقلاب اکتبر بر جنبش‌های ملی و آزادی‌بخش را نباید بطور «غیرتاریخی» مورد بررسی قرار داد، امری که نه تنها برخی از مارکسیست‌ها گرفتار آن هستند، بلکه به ویژه تبلیغات امپریالیستی تا فروپاشی اتحاد شوروی آنرا به شعار تبلیغاتی خود تبدیل ساخته بود، و مدعی بود، که این جنبش‌ها «جوب دست‌های مسکو» هستند.

چنین موضعی را امپریالیست‌ها از سال ۱۹۲۰ تبلیغ کردند. در این سال مفسر انگلیسی "لوتروپ اشتودارد" می‌نویسد: «بلشویسم نه تنها جنگی علیه سیستم اجتماعی ما، علیه تمدن ما، بلکه جنگ «دست علیه روح» است ... در هر گوشه‌ای از جهان ما، در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و در ایالات متحده عوامل بلشویکی مشغول ایجاد اعتراضات در بین رنگین‌پوستان هستند و در گوش آنان نفرت و انتقام را می‌خوانند. هر جنبش ملی، هر ناپسامانی سیاسی، هر عدم تساوی حقوق اجتماعی برای بلشویسم هیزمی است برای شعله‌ورتر ساختن قیام‌های نژادی و طبقاتی ... بر این پایه است، که بلشویسم را باید دشمن اصلی تمدن ارزیابی کرد ... از اینرو باید بلشویسم را زیر پاشنه پا له کرد، صرفنظر از قیمتی که باید برای اینکار پرداخت. اگر چنین عملی به معنای جنگ جدیدی است، آنوقت باید چنین بشود ... چیزهای بدتری از جنگ وجود دارد، و بلشویسم در راس چنین چیزها قرار دارد.» (همانجا ص ۱۱۵) جنگ گرم علیه انقلاب اکتبر، بدین ترتیب و سرعت شروع شد و محاصره همه جانبه کشور شوروا سازمان داده شد. جنگ سرد نیز پس از شکست و ناتوانی در برانوردن اکتبر در جنگ گرم و پیروز شدن آن علیه فاشیسم و نازیسم آلمانی بدین ترتیب و بسا همین انگیزه از سوی همه کشورهای امپریالیستی شروع شد.

تاریخ نویس سرمایه‌داری "اسکار آئولر" با توجه به فروپاشی سیستم استعماری بعد از جنگ دوم جهانی، معتقد است، که انقلاب اکتبر «انقلاب

کشورهای عقب‌نگه داشته شده» است، که مسئله اصلی نیمه دوم قرن بیستم را تشکیل می‌دهد.

تاریخ‌نگار آمریکایی "لئون استوریانوس" معتقد است، که جهان سوم در ابتدا در شرق اروپا بوجود آمده بود. از قرن ۱۴ این کشورها صادرکنندگان مواد خام برای صنعت پارچه و فلزات در کشورهای هلند و انگلستان بوده‌اند.

نظرات مشابهی را تاریخ‌نگاران دیگر آمریکایی مطرح می‌سازند و انقلاب اکتبر را بخشی از رودرونی شمال و جنوب ارزیابی می‌کنند.

با انقلاب اکتبر، روسیه از دایره مبدار کشورهای تحت نفوذ سرمایه‌داری صنعتی غرب خارج شد. تجاوز نظامی غرب علیه روسیه شوروی بلافاصله آغاز شد. از اینرو نباید تجاوز ۱۶ کشور به روسیه شوروی را پس از انقلاب اکتبر، اقدامی متفاوت با تجاوز آمریکا به گواتمالا، گرانادا و... ارزیابی کرد. انقلاب اکتبر به روند ۵۰ ساله تصاحب سرزمین‌های جهان سوم و غارت آنها پایان بخشید. این انقلاب آغاز جنبش استقلال‌طلبانه کشورهای جهان سوم از استعمارگران اروپایی و آمریکایی بود، و این امر اهمیت جهانی-تاریخی انقلاب اکتبر را تشکیل می‌دهد. (همانجا ص ۱۱۶-۱۱۵)

پی‌نویس‌ها:

اکتبر در اسناد حزب توده ایران

۱- درباره قیام‌ها و جنبش‌های ملی در "سالنامه توده" و یادنامه پنجاهمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران و سی‌امین سال تأسیس حزب توده ایران، از جمله آمده است:

قیام خیابانی: بدنبال پیروزی انقلاب اکتبر و فراخواندن ارتش روس از ایران و اشغال آذربایجان از سوی عثمانی‌ها، که قصد تجزیه و الحاق این منطقه را به ترکیه داشتند، شرایط نامساعد تازه‌ای برای دموکرات‌های آذربایجان و آزادی خواهان بوجود آمد. عثمانی‌ها، شیخ محمد خیابانی و عده‌ای از سران جنبش ملی آذربایجان را توقیف و تبعید کردند. اما پیشرفت ارتش سرخ در قفقاز، عقب‌نشینی قوای انگلیس از باکو و فشار دولت جوان شوروی به عثمانی‌ها برای تخلیه خاک ایران، سرانجام منجر به بیرون رفتن نیروی عثمانی از آذربایجان گردید و بار دیگر شرایط مساعد برای جنبش آذربایجان فراهم آمد. در شب عید نوروز سال ۱۲۹۹ تظاهرات عظیمی با شرکت بیش از ۲۰ هزار نفر در تبریز برپا گردید، که با شعار «مرده‌یاد انگلیس» خواهان تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی بودند. انگلیس‌ها پادگان تبریز را تخلیه و از آن عقب‌نشینی کرد، ولی شهرنانی مانند معمول رهبران جنبش را تحت فشار قرار داد. نتیجه فشار شهرنانی قیام مردم به رهبری حزب دموکرات آذربایجان ... را بدنبال آورد. قیام در هفتم آوریل ۱۹۲۰ میلادی آغاز شد و طی دو روز همه ادارات، از جمله شهرنانی بدست قیام‌کنندگان افتاد...

قیام خداوردی: پس از انقلاب اکتبر، جنبش‌های وسیع دهقانی شمال و شرق خراسان را در بر گرفت. دهقانان کرد ساکن شمال خراسان به رهبری "خداوردی" که قبلاً چوپان یکی از خوانین "زعفرانلو" بود، قیام کردند. این جنبش در نواحی دیگر خراسان نیز تأثیر گذاشت. قیام از شهر "شروان" که مرکز آن بود، تجاوز کرد و نواحی تورچان و باجگیران را در بر گرفت...

قیام کلنل: کلنل محمدتقی‌خان پسیان عضو حزب دموکرات و افسر برجسته ژاندارمری بود که از لحاظ ایدئولوژی دارای افکار انقلابی خرد بورژوازی، مخالف حکومت اشراف و خوانین، طرفدار حکومت دموکراتیک و در سیاست خارجی مخالف نفوذ انگلیس‌ها بود. ... کلنل محمدتقی‌خان با قوای مسلح خود و با یاری عده‌ای از آزادی خواهان منطقه، خراسان را از حیطه اقتدار حکومت مرکزی رها نمود و کمیته‌ای از نمایندگان طبقات مختلف بنام «کمیته ملی» تشکیل داد. این کمیته با شعار اصلاحات ارضی به روستاها رفت...

قیام لهاب‌خان باوند: در سال ۱۹۲۶ پادگان بجنورد تحت فرماندهی ستوان لهاب باوند (سالار جنگ) مسلحانه قیام نمود. پشتیبان این قیام توده‌های دهقانی بودند که خاطره جنبش دهقانی خراسان و مبارزه "خداوردی" کرد را بیاد داشتند. مهمترین شعار این قیام مصادره و تقسیم بلاعوض املاک بین دهقانان بود. شعارهای دیگر تغییر مالیات‌ها، بنفع پیشه‌وران و کسبه‌ی شهری، برقراری مالیات بر عایدات، استقرار حکومت جمهوری و قطع نفوذ انگلیس‌ها بود...

قیام لاهوتی: ماژور (سرگرد) لاهوتی از دموکرات‌های با سابقه‌ای بود که در دوره "مهاجرت" در ترکیه بسر برد و پس از پایان جنگ و خاتمه

جنبش خیابانی به ایران بازگشت. او موزد عفو واقع شد و در ژاندارمری تبریز با درجه سرگردی پذیرفته شد. در این موقع رضاخان (سردار سپه) در مقام انحلال ژاندارمری و الحاق آن به نیروی قزاق بمنظور ایجاد ارتش متحدالشکل برآمد. این اقدام را بیشتر افسران ژاندارمری دنباله‌ی سیاست انگلستان برای قبضه کردن ارتش ایران می‌دانستند... لاهوتی و افسران دیگری (در ماه حوت ۱۳۰۰) طرح قیامی را با کمک افراد ژاندارمری ... تهیه کردند ... و در یک حمله موفقیت‌آمیز قسمت مهمی از شهر تبریز را تسخیر کرده و به تمام شهرستان‌ها پیروزی قیام خود را اطلاع دادند و آنها را از نیات ضداستبدادی و ضداستعماری خود مطلع نمودند...

قیام پادگان سلماس: در سال ۱۹۲۶ میلادی سربازانی که مدت‌ها حقوقشان پرداخت نشده بود، در شهر سلماس (شاهپور کنونی) قیام کردند، عده‌ای را از میان خود برهبری انتخاب و شهر خوی را تصرف کردند... هدف قیام که ابتدا تقاضای حقوق بود، سرانجام به حمایت از دهقان درمقابل خوانین و مالکین تبدیل شد...

(بقیه موقوفه اسلامی و از ص ۹)

شیخ فضل‌الله نوری نیز پشت شعار "مشروع" بجای "مشروطه" و حفظ دستگاه استبدادی سلطنت قاجاریه آنرا دنبال می‌کرد. درد "مشروع خواهان" استبداد درباری نبود، بلکه سهم بیشتری از قدرت دربار بود، که روحانیون قشری خواهان آن بودند و بزرگان بازار آن دوره نیز از بیم تبدیل شدن "مشروطه خواهی" به حساب و کتاب خواهی، برپائی مجلس و مالیات و... از این مشروع خواهی حمایت می‌کردند. مشروع خواهان، فقط خواهان قبول تشکیل یک شورای محدود مشورتی مرکب از برخی روحانیون صاحب توضیح المسائل و نجسینده به فقه سنتی از سوی دربار بودند. البته این شورا، بعدها در قانون اساسی، تحت عنوان شورای ۵ نفره مجتهدین دوران برای نظارت اسلامی بر قوانین، گنجانده شد.

این اشاره از آنجا ضروری بود، که اسدا الله بادامچیان نیز از دیدگاه خود این مسائل را در دفاع از "سلطنت ولایت" و یا همان نام دقیق‌تری که طالبان در افغانستان بر این کشور نهاده و سرود یاد امثال بادامچیان داده، مطرح کرده است. حالا به قلم اسدا الله بادامچیان، ستیز با جامعه مدنی و دفاع از طرح "حکومت عدل اسلامی" بجای "جمهوری اسلامی" و "ولایت نشین اسلامی ایران" را، که در افغانستان و تحت هدایت مستقیم انگلیس و عواملش در میان سران طالبان تشکیل شده، بخوانیم و رابطه این نوع طرح‌ها را با خواست‌های استعماری نوین انگلستان در منطقه حدس بزنیم:

«شما» ۸ آبان سرمقاله صفحه اول: «در نهضت مشروطه، ملت ایران، استقلال، آزادی و عدالت را برپایه اسلام عسوی و حکومت عدل علی و پیامبر می‌خواست، که عادل‌ترین حکومت جهان بوده و خواهد بود... لیبرال‌های وطنی، که نفوذی‌های انگلیس و روس در آنها حضور داشتند، حکومت مشروطه را حکومت غیر دینی، و براساس حکومت‌های انگلیس و فرانسه و بلژیک معرفی کردند، که در آن جانی برای فقاقت و اجتهاد اسلامی و نظر فقهاء در تبیین عدم مغایرت و یا مصوبات مجلس با اسلام وجود نخواهد داشت. علماء اسلام برای رفع این حرکت خطرناک دو دسته شدند. عده‌ای معتقد به اضافه کردن نسبت (مشروعیت) به مشروطه شدند تا "مشروطه اسلامی" در چارچوب اسلام قرار گیرد و ۵ مجتهد جامع الشرایط (شورای نگهبان) برآن نظارت کنند و عده‌ای دیگر اعتقاد به سیاست مدارا یافتند...»

بادامچیان سپس در رابطه با نقش انگلستان در انقلاب مشروطه، نعل را وارونه می‌زند و ادامه می‌دهد:

«...شیکه مخفی فراماسوئری سریع عمل کرد و جوسازی تبلیغاتی را در یک جنگ روانی آنچنان اداره کرد که آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری را بدار کشیدند... اکنون هم بحث "جامعه مدنی" مطرح شده است. جامعه مدنی در مفهوم کلی، حرف معضل داری نیست [راه توده]: البته به تعبیری که بادامچیان می‌کند و آنرا به آزادی‌ها وصل نمی‌کند!، یعنی جامعه‌ای که دارای مدنیت و تمدن است. ابهامی که در مفهوم اجتماعی-سیاسی جامعه مدنی وجود دارد، موجب تحلیل‌های مختلف شده است. غریزه‌های روشنفکر مآب، آنرا مقابل جامعه دینی و مقابل جامعه ولایتی معرفی می‌کنند. کار به جایی کشیده که یک نماینده مجلس [راه توده]: همسوه‌های موقوفه در مجلس! از ریاست محترم جمهور خواسته‌اند در صدا و سیما برای مردم توضیح دهند که مقصود از جامعه مدنی چیست؟ راه حل اینست که بجای این "کلمه مبهم و مسئله دار" همان "جامعه اسلامی" و یا "جامعه ولایتی" خودمان را مطرح نماییم [در اینجا موقوفه اسلامی خودش را همه مردم ایران فرض می‌کند!]

وضع چنان است که هر رویدادی بلافاصله جنبه سیاسی به خود گرفته و مردم دنبال دست‌های بازندگان انتخابات را در آن جستجو می‌کنند، و اغلب هم به همان نتیجه‌ای می‌رسند که آنرا حدس زده بودند! برای ما که شاهد، ناظر و سهیم در انقلاب ۵۷ بودیم، این رویدادها همگی یادآور خاطرات سال ۵۷ است. وقتی جامعه سیاسی شد، هر حادثه‌ای که در آن روی دهد، جنبه سیاسی پیدا می‌کند. ماجرای فوتبال و شکست تیم ایران از جمله این رویدادهاست.

فوتبال سیاسی!

فوتبال، پیش از باخت ایران به قطر، جنبه سیاسی به خود گرفته بود. در پایان مسابقه عربستان و ایران، که در استادیوم یکصد هزار نفره انجام شد، مردم یکصد مری تیم را "هو" کردند و علیه او شعار دادند. مری تیم "مایلی کهن" که با ریش و ظاهر اسلامی روی نیمکت بازیکنان رزو و در کنار دیگر مری‌ها نشسته بود، به کمک ماسوران اطلاعاتی و امنیتی از مهلکه نجات یافت و یواشکی او را از استادیوم بردند. گاردهای امنیتی استادیوم را محاصره کردند و تا از شورش احتمالی مردم جلوگیری کنند. همین عمل هم به ضد خود تبدیل شد و نفرت مردم از مری تیم و حامیان او بیشتر از گذشته شد.

کوچکترین خبر در استادیوم ورزشی، بلافاصله در ابعاد یکصد هزار نفره به خارج از استادیوم راه می‌یابد و به باوری میلیونی تبدیل می‌شود. در همان بازی با عربستان، که تیم ملی فوتبال ایران، پس از یک دوره بالاتر بودن از همه حریفان متوقف شد، مردم مری تیم "مایلی کهن" و رهبر جمهوری اسلامی را بعنوان حامی او مقصر شناختند! خیلی از علاقمندان حرفه‌ای فوتبال که زندگی‌شان در حاشیه تیم ملی و باشگاه‌های ایران سپری می‌شود، در طول بازی با عربستان، که مردم از عدم تحرک، نداشتن روحیه و عدم همکاری بازیکنان متعجب شده بودند، هسته مرکزی تفسیرهای مردم روابط موجود در میان اعضای تیم و سر مری شد. صدها نفر به کانون این بحث در استادیوم تبدیل شده بودند. در همین بحث‌ها و از قول بازیکنان و یا اقوام و آشنایان و دوستان آنها نقل می‌شد، که مایلی کهن، دستور داده بازیکنان ریش بگذارند و گفته تیم ملی ایران باید با ریش و آرایش اسلامی در المپیک شرکت کند. البته او با یقین به پیروزی تیم ملی فوتبال و راه یافتن به المپیک این دستورات را صادر کرده بود. مردم می‌گفتند، که در فدراسیون فوتبال یک اتاق ویژه برای بازجویی از بازیکنان درست شده، که زیر نظر "مایلی کهن" است. در این اتاق درباره نماز خواندن و اظهارات و گفتگوهای اعضای تیم و مری‌ها، وابستگی خانوادگی و گرایش‌های سیاسی بازیکنان و خانواده‌های آنها، رای بازیکنان در جریان انتخابات ریاست جمهوری و... تحقیق می‌شود و اغلب کار به بازجویی نیز می‌کشد. مردم درهم شکستن روحیه تیم ملی فوتبال را اینطور تحلیل کردند و به همین دلیل نیز در پایان دیدار با عربستان یکصد هزار نفر خواهان برداشتن مایلی کهن از سر فوتبال ایران شدند و علیه او شعار دادند. این در واقع رفتارندوم دیگری علیه جناح راست و ارتجاع مذهبی بود، که اتفاقاً در این رفتارندوم هم جوان‌ها نقش اول را داشتند؛ اما دست‌های حامی "مایلی کهن"، که خود هدایت کننده و دستور دهنده به وی برای تبدیل فدراسیون فوتبال به بازداشتگاه، سازمان جاسوسی و اطلاعاتی و اداره انگیزاسیون بودند، همچنان به حمایت از او و نحوه رفتارش با بازیکنان ادامه دادند و جلوی درج خبر مربوط به تظاهرات مردم در استادیوم یکصد هزار نفره، در پایان بازی ناکام با عربستان در روزنامه‌ها را هم گرفتند، و در عوض زبان به انتقاد از تماشاگران گشودند! به این ترتیب فوتبال تبدیل شد به انتخابات و رفتارندمی دیگر، و "مایلی کهن" نیز تبدیل شده به "ناطق نوری" دیگری، که جوانان یکپارچه خواهان طرد او بودند. مردم در استادیوم یکصد هزار نفره یکپارچه شعار می‌دادند: «ایران، ایران- مری رو نمی‌خوام».

حمایت نشریات وابسته به شکست خوردگان انتخابات از مری تیم فوتبال، بقول مذهبی‌ها، حجت را بر همگان تمام کرد، که مایلی کهن رو در روی مردم و عامل ارتجاع مذهبی و بازاریا هست! دو روزنامه کیهان و رسالت، فردای بازی با عربستان نوشتند «مخالفت با مری، مخالفت با اسلام و نظام است» و در این میان روزنامه هتاک کیهان، نوشت «این مخالفت‌ها کار افراد لاابالی است».

این موضع‌گیری دو روزنامه وابسته به بازندگان انتخابات، البته از سوی انبوه نشریات اختصاصی ورزشی و صفحات ورزشی نشریات دیگر با مقاومت روبرو شد، اما نه آنچنان که زبان گویای مردم باشد! آنها بیشتر از موضع نصیحت وارد کارزار شدند و عمدتاً نوشتند، «وقتی شما می‌نویسید، مخالفت با مری، مخالفت با نظام و اسلام است، و در استادیوم نبوده‌اید، تا

از میان گزارش‌های رسیده از داخل کشور:

فوتبال به مبارزه مردم با "طرد شدگان" انتخابات تبدیل شد!

* روشنفکران مملکت، اوضاع کنونی را با شرایط پیش از کودتای شیلی مقایسه می‌کنند و از آن بیم دارند، که با خارج کردن مردم از صحنه، تانک‌ها و نفره‌ها را به خیابان‌ها سرازیر کنند!

* مری تیم ملی فوتبال نماز خواندن، ریش گذاشتن و خروجینی را شرط رفتن به المپیک اعلام داشته بود!

* یکصد هزار تماشاچی در پایان بازی با عربستان، فریاد می‌زدند "ایران، ایران- مری رو نمی‌خوام"، اما بازندگان انتخابات و به زعم مردم "مقام رهبری" او را بر سر فوتبال ایران نگاه داشتند.

* حامیان پشت پرده "مایلی کهن" بر این تصور بودند، که ایران قطر را شکست خواهد داد و با راه یافتن به المپیک، آب‌ها از آسیاب خواهد افتاد و موج عظیم مخالفت جوانان کنترل خواهد شد! اما باخت ایران همه نقشه‌های آنها را دگرگون کرد!

... سایه توطئه‌ها هر روز بیشتر بر سر مردم گسترده می‌شود و در این میان، گرانی بی‌وقفه ابتدائی‌ترین مایحتاج مردم، کمر همه را شکسته است. برای اینکه توطئه گرانی بیشتر درک شود، این چند رقم را یاد آور می‌شوم: قیمت قند و شکر کیلونی ۵۰ تومان بالا رفته و به ۲۵۰ تومان رسیده است. قیمت گوشت از مرز کیلونی ۱۶۰۰ تومان گذشته است، پنیر در بازار نایاب است. موازی با این تشدید گرانی، سران بازار، با استفاده از چند روزنامه‌ای که در اختیار دارند، فشار به دولت را بیشتر کرده و اصطلاح "دولت لیاقت ندارد" را بر سر زبان‌ها انداخته‌اند. تلویزیون نیز بر این آتش، مرتب نفت می‌پاشد. در میان روشنفکران، بیم از کودتائی نظیر آنچه در شیلی و در زمان "آلنده" اتفاق افتاد روز به روز بیشتر می‌شود، بویژه که شباهت‌های بسیاری هم در این مورد وجود دارد: گرانی، نارضایتی مردم و چپ‌روی‌هایی که در خدمت "راست" و توطئه‌کنندگان پشت پرده تمام می‌شود. این بیم که یک صبح زود شاهد حضور تانک‌ها و نفره‌ها در خیابان‌ها باشیم، ذهن و اندیشه بسیاری از کسانی را که امید به تحولات آرام در جمهوری اسلامی بسته‌اند، به خود مشغول کرده است. یگانه امید، هوشاری مردم و درک توده‌های وسیع مردم نسبت به دست‌های پشت توطئه است. البته اینطور نیست، که همه توطئه‌کنندگان را به نام و نشان بشناسند، اما خوشبختانه چون طیف بازنده انتخابات از سوی مردم شناخته شده است، همه می‌دانند، این توطئه‌ها از جانب آنهاست و خیلی از مردم و مخصوصاً جوان‌ها، به این نتیجه رسیده‌اند، که حامی بزرگ توطئه‌کنندگان رهبر کنونی جمهوری اسلامی، "علی خامنه‌ای"، چرا که هیچ موضع مخالفی علیه بازندگان انتخابات و توطئه آنها ندارد و این را مردم به حساب حمایت وی از توطئه‌ها گذاشته‌اند.

جمهوری است، که در هر عرصه‌ای خود را نشان می‌دهد. امروز فوتبال اینست و فردا ممکن است چیز دیگری باشد!

ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی و بازنده بزرگ انتخابات ریاست جمهوری، در نطق پیش از دستور مجلس، حرف درست اما نیمه کاره‌ای را در این رابطه بر زبان آورد. او گفت: «فوتبال ورزشی سیاسی است!» او اگر کوتاه‌تر و دقیق‌تر گفته بود: «فوتبال سیاسی شد!» احتمالا دقیق‌ترین سخن را در طول حیات سیاسی خویش در جمهوری اسلامی بر زبان آورده بود!

شکست بی اعتراض در برابر ژاپن

بازی پرنشاط، پرتحرک و هماهنگ تیم ملی فوتبال ایران در برابر تیم ملی ژاپن، یقین و شناخت و برداشت مردم را از مشکلات ورزش ایران و سنگینی سایه ارتجاع و نماینده آن «مایلی کهن» بر سر ورزش ایران چند برابر کرد. با آنکه ایران سه بر دو از ژاپن شکست خورد، اما همه علاقمندان به فوتبال و نشریات ورزشی داخل کشور نوشتند، که ایران یکی از بهترین بازی‌های خود را ارائه داد. این بازی نشان داد، که اگر شکست خورده‌گان انتخابات و ارتجاع مذهبی و بازار دست از سر ورزش و فوتبال ایران بردارند، جوانان ایران می‌توانند ظرفیت‌های بالائی را از خود نشان دهند. تحلیل و ارزیابی‌های مردم پس از این شکست، اینگونه بود، که اگر مایلی کهن را پیش از اینها برداشته بودند و ایران بازی در برابر ژاپن را در برابر قطر و عربستان ارائه داده بود، بی‌تردید اکنون صدرنشین جدول برای رفتن به المپیک بود. مطبوعات ورزشی و صفحات ورزشی روزنامه‌های ایران از قول مفسران خارجی نوشتند: «تیم ایران در نه در برابر ۱۱ نفر، بلکه در برابر ۱۴ نفر بازی می‌کرد.» این اشاره‌ایست به یکساعت و بیست دقیقه تلاش دو داور خط نگهدار و داور میانه میدان برای به پیروزی رساندن تیم ژاپن! دلیل این تبانی، که با توقف لحظه به لحظه بازیکنان تیم ایران، به بهانه تخلف و همچنین تلاش داوران برای درهم شکست روحیه فوتبالیست‌های ایرانی به نمایش گذاشته شد، همانا نقش میزبانی است، که کشور ژاپن در المپیک آینده دارد!

شاید این باخت و یا برد فوتبالیست‌های ایران در برابر استرالیا و راه یافتن فوتبال ایران به المپیک، پایان این مرحله از اعتراض و خواست مردم باشد، اما تردید نباید داشت، که ماجرای اخیر فوتبال نیز به درک و عمق شناخت سیاسی توده مردم ایران و بویژه جوانان نسبت به نیروهای بازدارنده و توطئه‌کننده در برابر تحولات مثبت در ایران افزود!

جناح راست باید پاسخ بدهد!

روزنامه «ایران» در تاریخ ۲۹ آبان متن مصاحبه صریح حجت الاسلام کروبی، رئیس مجلس سوم و دبیرمجمع روحانیون مبارز را منتشر ساخت. کارشکنی‌های جناح راست و محاکمه شهرداران مبتدیان این مصاحبه بوده است. کروبی درباره محاکمه شهرداران و کارشکنی در کار خاتمی می‌گوید: «... در این سال‌ها، که می‌گویند این تخلف‌ها روی داده، همه کارها دست آنها بوده است. مهندس موسوی سال ۶۸ کنار رفت، آیت الله موسوی اردبیلی سال ۶۸ به حوزه رفت، خویشی‌ها که دادستان کل کشور بود، سال ۶۸ رفت و خاتمی هم که سال ۷۱ با جوسازی‌ها رفت. بنده هم که سال ۷۱ رتم. ما هیچکدام در راس کار نبودیم. موسوی خویشی‌ها را هم که بعضی وقت‌ها سلام یک چیزهائی می‌نوشت به دادگاه بردند، بعضی همکارانش را به زندان انداختند و بعضی را هم ممنوع‌القول کردند. آقای محترمی را هم بخاطر حرف ایشان روزنامه جهان اسلام را بستند. سران سه قوه هم که عضو جامعه روحانیت بودند، مجلس در اختیارشان بود، شورای نگهبان در اختیارشان بود و رادیو و تلویزیون هم که کاملاً در اختیار این برادران بود و هست. مجلس هم که در اختیارشان بود. بنابراین از اینها باید پرسید، که آقایان کجا بودید که این قضایا (درباره اتهامات شهرداران) اتفاق افتاد؟ اگر خبر داشتید، چرا همان موقع از افشای آنها خودداری کردید. حالا ماموران حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی بروند، در نقش ماموران قوه قضائیه شهرداران را بگیرند. اگر اینکار قانونی نیست، چرا حالا با آن برخورد نمی‌کنید؟ من خبر دارم که در مرحله بازجویی‌ها و بازپرسی‌ها رعایت اخلاق اسلامی و قانون نشده و حتی کار خارج از روال قانونی انجام شده است.»

اعترافات حجت الاسلام رازینی، رئیس دادگستری تهران و یکی از دو حاکم شرع قتل عام زندانیان سیاسی، در مصاحبه مطبوعاتی خود، که در هشتم شهری ۲۹ آبان انتشار یافت، رسماً اعتراف کرد، که شهرداران دستگیر شده ۱۲۰ روز در زندان انفرادی بوده‌اند!

بینید این مخالفت چه ابعادی داشته، عملاً جوان‌ها را رویروی نظام و اسلامی قرار می‌دهید!»

برای آنکه دقیق‌تر دانسته شود، ورزش و بویژه فوتبال در ایران امروز چه وسعتی از جوانان را در بر می‌گیرد و حساسیت مردم نسبت به آن چگونه است، باید دانست نشریات ورزشی در جمهوری اسلامی چه وضعی دارند. پس از این اطلاعات است که اهمیت سیاسی شدن فوتبال و متهم شدن شکست خورده‌گان انتخابات و حتی رهبر جمهوری اسلامی به دخالت در کار فوتبال و ورزش و سهم مستقیم داشتن در شکست‌های چه مقدار است.

نشریات ورزشی در حال حاضر پرتیراژترین نشریات داخل کشور هستند. نزدیک به ۳۰ هفته نامه ورزشی منتشر می‌شود که با تیراژهای بین ۳۰ تا ۲۰۰ هزار، صفحات خود را به ورزش اختصاص می‌دهند. وضع به گونه‌ایست، که بسیاری از روزنامه‌های سیاسی و حتی مجلات ادبی و هنری کشور هم برای جلب خواننده و کسب تیراژ، اغلب یک تا چند صفحه خود را به اخبار ورزشی اختصاص می‌دهند. برای نمونه روزنامه‌های اخبار، ایران، ایرار و... ضمیمه‌های ورزشی دارند و بهمین دلیل نیز این روزنامه‌ها در همان اولین ساعات بامداد نایاب می‌شوند! زمان پخش تلویزیونی فوتبال، خیابان‌های شهر تهران واقعا خالی می‌شود. روز قبل و روز بعد از بازی با عربستان مردم در صف اتوبوس، صف خرید، در اتوبوس، در مدارس و دانشگاه‌ها و خلاصه همه جا صحبت مردم درباره فوتبال و باخت ایران بود و همه هم تقصیرها را متوجه «مایلی کهن» می‌دانستند. در چنین حال و هوا و جوی، ایران در خارج از کشور، در برابر تیم قطر قرار گرفت. مسابقه‌ای که همه معتقد بودند، اگر مربی را عوض کنند و روحیه تیم به آن بازگردانده شود، نتیجه به شکست قطر و راه یافتن ایران به المپیک ختم خواهد شد. جناح راست هم واقعیت برتری ایران بر قطر را می‌دانست و بهمین دلیل منتظر پیروزی تیم فوتبال در قطر بود، تا هم خشم مردم فروکش کند و مایلی کهن سرچایش بماند. اما نتیجه چنین نشد و صبح روز بعد اوضاع به گونه دیگری شده بود.

در قطر، روحیه درهم شکسته تیم ملی فوتبال ایران، به شکست دوباره تیم منجر شد و این در حالی بود، که حتی مفسران خارجی فوتبال نیز بر این نکته که روحیه فوتبالیست‌های ایران درهم شکسته است و این تیم نتوانست توانائی‌های خود را به نمایش بگذارد، تاکید کردند.

از همان دقایق پایانی بازی، در تهران بر تعداد گشت‌ها و نیروهای انتظامی افزودند، تا از شورش و خشم احتمالی مردم جلوگیری کنند. هنوز تیم شکست خورده در قطر بود، که برای جلوگیری از خشم و نفرت مردم، روزنامه‌ها اعلام داشتند «مایلی کهن عوض شد».

در میان روزنامه‌های تهران، «سلام» بدستی نوشت: «... از ترس اغتشاش مربی را عوض کردند!» بدین ترتیب مردم یکبار دیگر به ارتجاع و توطئه‌کنندگان و کسانی که خود را به مردم تحمیل کرده و می‌خواهند بکنند گفتند: «نه»

روزنامه رسالت که تا پیش از بازی با قطر، مدافع سرسخت «مایلی کهن» بود، بلافاصله با «مایلی کهن» مصاحبه‌ای ترتیب داد. مایلی کهن همان حرف‌هایی را در این مصاحبه زد، که امام جمعه‌هائی نظیر آیت الله جنتی، آیت الله امامی کاشانی، آیت الله یزدی درباره هر حادثه و مخالفت مردمی بر زبان می‌رانند. او نه بعنوان یک مفسر و مربی ورزشی، بلکه در قالب یک آیت الله حکومتی گفت: «... دشمنان نظام که نقشه‌های خاصی در سر دارند، باعث تغییر او شده‌اند.»

ماجرا در همین حد متوقف نماند و رهبران موفتلفه اسلامی برای دفاع از دست نشاندۀ خود «مایلی کهن» از پشت صحنه بیرون آمدند! «حسن غفوری فرد»، رئیس قبلی تربیت بدنی و عضو شورای رهبری جمعیت موفتلفه اسلامی، به روزنامه رسالت گفت: «... مایلی کهن مقصر نیست، این شکست تقصیر «هاشمی طباطبائی»، رئیس تربیت بدنی است». غفوری فرد گفت که چرا هاشمی طباطبائی مقصر است، اما مردم می‌دانند، از نظر موفتلفه اسلامی و شکست خورده‌گان انتخابات، هاشمی طباطبائی همانگونه مقصر است، که شهردار تهران مقصر است، چرا؟ چون «هاشمی طباطبائی»، عضو کارگزاران و از حامیان خاتمی در انتخابات بوده و در جریان کارزار انتخاباتی، چندین نامه و اعلامیه از سوی ورزشکاران در حمایت از خاتمی منتشر شده بود، که شکست خورده‌گان انتخابات در مورد همه آنها، هاشمی طباطبائی را مقصر می‌دانند!

نشریات ورزشی و روزنامه سلام، در پاسخ به غفوری فرد نوشتند، که باخت‌های ایران و اوضاع تابسمان ورزش ایران، ریشه در دوران مدیریت غلط او دارد. بدین ترتیب در همان اولین روز بعد از شکست تیم فوتبال ایران در برابر قطر، ماجرا به صف آرایی دوباره آشکار طرفداران و مخالفان محمد خاتمی ختم شد. صف آرایی‌ها بصورت بسیار طبیعی به داخل مجلس کشیده شد. چند روزنامه با تسخیر نوشتند که «مجلس کار دیگری جز رسیدگی به وضع فوتبال ندارد؟»، اما همین روزنامه‌ها نیز یا می‌دانستند و یا بعداً دانستند، که مسئله فوتبال نیست، مسئله رویارویی شکست خورده‌گان و برنده‌گان انتخابات ریاست

اینکه رهبران سازمان ها و احزاب چپ در مهاجرت ناچار به پاسخگویی درباره اشتباهاتشان در ارتباط با مشی "تحریم" شده اند، یک قدم به پیش است، اما این موفقیت را باید تا سطح تغییر سیاست های نادرست ارتقاء داد!

رهبرانی که باید پاسخ بدهند!

بحث ها پیرامون انتخابات اخیر ریاست جمهوری بتدریج می رود تا پیش از تاثیر گذاری جدی بر سیاست ها و برداشت هایی که منجر به مشی "تحریم" شد، از صفحات نشریات چپ مهاجر ایران حذف شود. این امر البته یک پدیده منفی است، اما اینکه شکست مشی تحریم انتخابات برخی رهبران سازمان ها را سرانجام ناچار به پاسخگویی به اعضا و وابستگان خود کرد، خود یک گام مثبت بود. این بحث ها موجب شد، تا علاوه بر جلب توجه بیشتر اعضا و وابستگان این سازمان ها به مسائل داخل کشور، رهبران آنها نیز، از این پس با احساس مسئولیت بیشتری نسبت به رویدادهای ایران سخن بگویند و یا اطلاعیه و اعلامیه صادر کنند!

البته دایره این بحث ها و پاسخگویی ها در نشریات چپ یکسان نبود و نیست، که این امر را شاید بتوان ناشی از میزان انفعال در میان اعضای این احزاب و سازمان ها و همچنین محدوده مناسبات دموکراتیک در درون آنها ارزیابی کرد.

اینکه مبتکران یک سیاست نادرست، بهر تقدیر، ناگزیر شوند حساب عملکرد و گفته ها و مواضع خود را باز پس بدهند، خود یک موفقیت است، که با توجه به وضعیت کنونی اپوزیسیون چپ خارج از کشور، کم اهمیت نیست. امروز انواع صاحب نظر، سازمان ها، احزاب، گروه ها، رهبران و شخصیت ها وجود دارند، که در ارتباط با ارزیابی اوضاع ایران در سال های گذشته، کم به بیراهه نرفته اند. اکثریت قریب به اتفاق آنها، تا کنون بر این تصور بودند، که به هیچکس پاسخگو نیستند و گویا در "قانون اساسی" سازمان و حزب آنها رهبران میرا از مسئولیت شناخته شده اند و به هیچکس در مقابل هیچ چیز پاسخگو نیستند. البته اینها کسانی هستند که از مافوق قانون بودن ولی فقیه هم انتقاد دارند و آنرا سد راه هر تحولی تحلیل می کنند و مدعی مبارزه در راه برپیده تمام نهادهای "ضد دموکراتیک" در جمهوری اسلامی نیز هستند!

مرور دوباره و گذرای مجموعه بحث ها و مصاحبه هایی که در ارتباط با نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در نشریات چپ منتشر شده، نشان می دهد، که سطح بحث ها در خارج از کشور، با آنکه بطور منطقی باید بر محور اشتباهات متمرکز می شد، اغلب در حصار دفاع از خود و اشتباهات خویش باقی ماند. تردید نیست، که جسارت در پذیرش اشتباهات و تصحیح صریح آنها، نه تنها نیازمند منشی انقلابی است، بلکه به اطلاع کافی از اوضاع ایران نیز نیازمند است، که بخشی از مشکل را باید در این عرصه نیز جستجو کرد! این بحث ها، در عین حال آشکارا نشان داد، که تحول در اپوزیسیون ج.ا. در مجموع خود و بویژه در اپوزیسیون چپ مهاجر به همان اندازه دشوار است که در حکومت ج.ا.

بازندگان انتخابات در داخل کشور نیز از اندیشه ها، تحمیلات و به خدمت گرفتن همه وسائل برای حفظ موقعیت خود صرف نظر نکرده و نخواهند کرد. گویا برای تحول در هر دو سوی مرزهای میهن ما، راهی نیست جز علنیت، آزادی و آگاهی!

اما آنچه که مربوط به حزب توده ایران می شود:

راه توده از بدو انتشار خود، راه "علنیت" را برگزید و به این راه ادامه داده است و به این راه وفادار نیز باقی خواهد ماند. بودند کسانی که پس از پایان انتظار عجولانه شان برای تعطیل شدن سریع "راه توده" - پس از چند شماره - با تمام وزن و اعتبار خود علیه حضور آن وارد میدان شدند و گزینش این راه و اصولا انتشار راه توده را "تضعیف" حزب توده ایران معرفی کردند. درک این اشخاص از حزب "تقوی" حزبی بود و هست، در خود فرو رفته، با اعضا و

هوادارانی معدود و بی خبر که تنها وظیفه آنها ستایش ادعاها و تائید و کف زدن برای رهبرانی است که خود را بر فراز سر همگان تصور کرده و پاسخگویی کسی نیستند! درکی از حزب، که با تمام تاریخ حزب توده ایران مغایر است. سرانجام این نوع "تقویت" حزب در مهاجرت و سرانجام بی اعتنائی به نظرات و دیدگاه های دیگر توده ای ها، امروز بر اثر سیاست سرپا اشتباه آمیز "تحریم"، که نتیجه مستقیم شعار بی سرو ته "طرد ولایت فقیه" است، در برابر چشمان همه ماست: جدا ماندن از جنبش، قبول انفعال، رو در رو قرار گرفتن با درک و عمل توده ای ها در داخل کشور، ادامه مقاومت در برابر واقعیات، مصاحبه های توجیهی با خویش و سرانجام تحریف و سانسور اخبار و رویدادهای داخل کشور و یا مربوط به داخل کشور در "نامه مردم"!

همین خودسری و بی اعتنائی به نظرات، توصیه ها و هشدار باش ها که می توانست بموقع خود در تصحیح مشی و سیاست های انفعالی نقش ایفاء کند و موجب فاصله گیری از ورطه "تحریم" شود، موجب شد تا بنام حزب "تحریم" انقلابی" اعلام شود. حزبی که با تمام وزن و اعتبارش در انقلاب بهمن ۵۷ و سال های پس از انقلاب شرکت داشته، علمی ترین و دقیق ترین ارزیابی ها را از اوضاع ایران و جمهوری اسلامی عرضه داشته و سرنوشت این انقلاب برایش به هیچ وجه بی تفاوت نیست!

در چنین شرایطی است که اعضا و هواداران احزاب و سازمان های چپ و بویژه توده ای ها، حق دارند از مدعیان مبارزه برای دموکراسی، ضدیت با دیکتاتوری و طرد "ولایت فقیه" سؤال کنند:

واقعا رهبر و یا رهبرانی که اعضای سازمان و حزب خود را بیگانه و نامحرم تلقی می کنند، چگونه می توانند به مردم اعتماد کنند و متقابلا اعتماد مردم را جلب کنند؟ سازمان و حزبی که رهبران آن پاسخگویی اعضای خود نباشند، چگونه خواهند توانست پاسخگویی مردم باشند؟ و در راه آزادی همه جامعه مبارزه نمایند؟

در این تردید نیست، که علنیت، داشتن مواضع صریح و اعلام صریح و بی پرده اشتباهات هرگز مغایر انقلابی بودن نیست، بر عکس، امروز بیش از هر زمان دیگر لازمه انقلابی بودن است.

آنچه که مربوط به "راه توده" می شود، آنست که ما تا آنجا که در توان داشته باشیم، خواهیم کوشید تا همزمان با انعکاس رویدادهای داخل کشور، دیدگاه های خود پیرامون این رویدادها را نیز منعکس کنیم، تا این امکان را برای اعضا و هواداران حزب توده ایران و همچنین دیگر احزاب و سازمان های چپ قرار دهیم، تا خود ببینند، ببانداشند، مقایسه کنند و تصمیم بگیرند و جهت مبارزه خود را برگزینند. این راه، راه علنیت و آزادی است و ما یقین داریم که مبارزان اصیل انقلابی ایران و بویژه همه توده ای ها این راه را بر همه کوره راه هایی که در برابر آنها نهاده و می نهند، برتری خواهند داد.

پی نویس ها:

* نه تنها در دوران مهاجرت گذشته بحث های بسیار جدی پیرامون رویدادهایی نظیر اصلاحات ارضی، دولت امینی، رویدادهای انقلابی سال های ۵۶ و ۵۷ و... در سطح حزب، مرکزیت حزب و نشریات حزبی، نظیر "دنیا" بصورت علنی ادامه یافت، بلکه در سال های پس از پیروزی انقلاب و فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور نیز، نظراتی که در برخی عرصه ها با سیاست رسمی حزب مغایر بود، نه تنها تحمل شد، بلکه به بحث نیز گذاشته شد. مطالعه و نظرخواهی پیرامون دیدگاه های زنده یاد "رفعت محمدزاده" (اخگر) در بلنوم وسیع هفدهم نمونه ای باز در این مورد است. این در حالی بود که وی عضویت دفتر سیاسی حزب را داشت! نمونه دیگر، مسئولیت هائمی بود که "بابک امیرخسروی" در سال های پس از پیروزی انقلاب و حضور در داخل کشور برعهده داشت! در حالیکه دیدگاه های او بر هیچیک از مسئولین و رهبران حزب پنهان نبود، اما اساس و محور در حزب توده ایران این نبود، که هر کس با من نیست، پس با حزب نیست و باید طردش کرد! و یا اگر کسی درباره این موضع و یا آن نظر و دیدگاه حزب پیرامون فلان رویداد نظری دیگر دارد، باید به هر قیمت - حتی با انواع تهمت های سخیف و ناجوانمردانه - حذفش کرد.

* نمونه هائی از این تحریف و سانسور در ارتباط با مصاحبه محمد سلامتی، دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دیدگاه های این سازمان درباره برنامه اقتصادی "تبدیل اقتصادی" در "نامه مردم"، در شماره های ۶۴ و ۶۵ راه توده منتشر شده است. در ادامه همین سانسور و سیاست است، که حتی نظرات و دیدگاه های احزاب کمونیستی نظیر حزب کمونیست آمریکا و فرانسه پیرامون انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران جانی در "نامه مردم" نمی یابد، تا خوانندگان "نامه مردم" ندانند چه می گذرد. ظاهرا دلیل این سانسور و تحریف را باید در مغایرت این دیدگاه ها با برداشت ها، نوشته ها و ادعاها نویسندگان و اداره کنندگان "نامه مردم" در سال های اخیر جستجو کرد! راه توده برخی دیدگاه های احزاب برادر را در شماره ۶۵ منتشر ساخته است، که علاقمندان می توانند به آن مراجعه کنند!

پلنوم "۲ نفر + ۴۲٪"

حزب دمکراتیک مردم ایران

نشریه "راه آزادی"، ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران، در شماره شهریور ماه خود گزارش مربوط به پلنوم اخیر این حزب را برای اطلاع خوانندگان خود منتشر ساخته است. این پلنوم در اوایل تیر ماه و بمنظور بررسی انتخابات اخیر ریاست جمهوری و سیاستی که این حزب در قبال آن اتخاذ کرد، تشکیل شده بود. براساس این گزارش، پلنوم یاد شده، گسترده بوده است.

با آنکه گزارش مذکور بیش از یک صفحه نشریه راه آزادی را به خود اختصاص داده است، بدشواری می توان از مختوای آن بدرستی حدس زد، موافقان و مخالفان مشی تحریم و سیاست "رای سفید" در این پلنوم چه تعداد بوده و چه نظر مدونی داشته اند! نشریه راه آزادی، پس از توضیحاتی نامفهوم و چند پهلوی، می نویسد که دو نفر از شرکت کنندگان پلنوم گسترده با مشی رای سفید مخالف بوده اند. (البته جمله بندی و افعال به کار برده شده آنقدر نامفهوم است که خواننده خود باید این حدس را بزند!)

گزارش ادامه می دهد که ۴۲ درصد شرکت کنندگان در پلنوم مخالف سیاست و موضع حزب در ارتباط با انتخابات بوده و ضمن غلط اعلام کردن آن، بر ضرورت شرکت در انتخابات تاکید کرده اند.

۱- برای هر خواننده این گزارش، البته این سوال بجای مطرح می شود، که چرا این جلسات و مباحث دمکراتیک، در احزابی که با ادعا مبارزه با سیستم در بسته حزب توده ایران و نبودن فضای دمکراتیک در آن، دست به انشعاب زدند، پیش از انتخابات انجام نشده است؟ و آن اطلاعیه ها، سخنرانی ها و مصاحبه های رادیویی رهبران چرا پیش از رایزنی با مخالفان امروزی "تحریم سفید" صادر شده و انجام شده است؟ اگر رایزنی شده و نظر همگانی "تحریم سفید" بوده است، چرا نمی گویند، پیش از انتخابات بر چه مبنایی چنان سیاستی را تأیید کرده اند و امروز بر کدام مبنای پایه ای منتقد مشی دیروز خود شده اند؟

۲- گزارش مورد بحث، تعداد مخالفان رای سفید را دو نفر و موافقان شرکت مستقیم در انتخابات و حمایت از محمد خاتمی را ۴۲ درصد ذکر کرده است. بنابراین نمی توان فهمید جمع شرکت کنندگان پلنوم گسترده مثلاً ۵ نفر بوده است و یا کمتر؟ بویژه آنکه در گزارش تاکید شده است که عده ای داوطلب در پلنوم شرکت کرده اند و مسئولیت تشکیلاتی نداشته و انتخاب هم نشده اند و "تصادفی" به پلنوم رفته اند! همین گزارش از درک و سناریوهای سیاسی متفاوت در پلنوم و یا در حزب دمکراتیک مردم خبر داده است! گویا ما با یک نمایشنامه دراماتیک و یا کمیک در ایران روبه رو هستیم و لابد بازیگرانش هم میلیون ها مردم ایران هستند!

در تمام گزارش پلنوم، حتی یک کلام از آرایش و گرایش های طبقاتی جناح های حکومتی و ریشه های بحران کنونی جامعه ایران و زمینه های بسیار جدی اختلاف دیدگاه های آنها درباره مسائل مهمی مانند برنامه اقتصادی "تغذیل اقتصادی" و یا آرایش سیاسی-سازمانی ارتجاعی که چند بار از آن نام برده اند، به چشم نمی خورد. ما تصور می کنیم، نقل مستقیم بخش های مورد نظر و اشاره ما، به نقل از نشریه آزادی، و واگذار کردن قضاوت به خوانندگان، منصفانه تر باشد. بگذار همراه رفتگان آن "انشعاب پر هیاهو"، خود به سرانجام آن انشعاب، که اکنون به "پلنومی گسترده" (دو نفر + ۴۲ درصد) با تعدادی "شرکت کننده تصادفی" و چند "سناریو" ختم شده است، بیندیشند!

راه آزادی می نویسد:

«... اختلاف نظر اساسی شرکت کنندگان پلنوم گسترده بر سر موضع گیری حزب از لحظه حذف کاندیداهای خارج از مدار حاکمیت به بعد بود، که نبرد اصلی و تعیین کننده انتخابات، میان دو نامزد اصلی ریاست جمهوری ادامه و جریان یافت. بیش از نیمی از کل وقت پلنوم گسترده نیز صرف بحث و تحلیل دوباره این ماده از دستور کار گردید. در پایان این بخش، پلنوم گسترده با وجود مخالفت دو نفر از شرکت کنندگان پلنوم گسترده، با تفاوت هائی در درک و سناریوهای سیاسی-ممثل همبستگی با اپوزیسیون ملی داخل کشور، یک مرحله ای ماندن انتخابات، اجتناب از بوش گرفتن مسئولیت آینده نامعلوم و سرانجام فقدان تضمین های لازم در زمینه رعایت حقوق مردم و دمکراسی- بطور کلی دعوت مردم به دادن رای سفید در شرایط انجام انتخابات را درست ندانسته

و مورد حمایت قرار دادند. (باید امیدوار بود، حداقل نویسنده این جملات خودش فهمیده باشد چه نوشته و در آن جلسه گسترده چه گذشته است!) در برابر ۴۲ درصد از شرکت کنندگان پلنوم گسترده معتقد بودند که اپوزیسیون آزادخواه می بایست پس از اعتراض خود به حذف نامزدهای خارج از مدار حاکمیت، برای شکست نیروهای مرتجع و قشری و دادن شانس برای وعده های مثبت انتخاباتی خاتمی و نیز همبستگی با جنبش بزرگ مردم ایران، در راه انجام تغییرات در حد ممکن در سمت قانونگزاری و جامعه مدنی از او حمایت کرده و مردم را به شرکت فعال و دادن رای به خاتمی دعوت می کرد. (کاری که مردم بدون این دعوت کردند!) باید یادآوری کرد که اعضای شرکت کننده در پلنوم وسیع-بغیر از رفقای شورای مرکزی- کادرهائی بوده اند که بطور داوطلبانه در جلسه شرکت کردند و از جانب کسی نمایندگی نداشتند. بنابراین رای گیری های انجام شده، از نظر آماری قابل تعمیم به تمام تشکیلات نیست و بیشتر خلعت تصادفی دارد... براساس این نکات پیشنهاد شد که تدوین یک برنامه عمل سیاسی مشخص در پرتو انتخاب خاتمی در دستور کار حزب قرار گیرد...»

بخش دیگری از گزارش راه آزادی، از پلنوم گسترده اختصاص به ارزیابی از اوضاع ایران و (ظاهراً) پیش شرط های حزب دمکراتیک مردم ایران برای فعالیت در داخل کشور است. یعنی مبارزه را در داخل کشور مردم و مبارزان داخل کشور پیش برده و راه را هموار کنند تا حزب دمکراتیک مردم ایران، که حتی در انتخابات ریاست جمهوری نیز در کنار مردم قرار نگرفت و نتوانست درک درستی از اوضاع کشور داشته باشد، بتواند در شرایط تضمین همه نوع امنیت فعالیت خود را در ایران شروع کند! راه آزادی در این باره می نویسد: «... به اعتقاد پلنوم وسیع، اصلاحات و تغییراتی چون تشکیل گرایش های اسلامی آزادخواه بصورت احزاب سیاسی با برنامه روشن، پیدایش مطبوعات سیاسی مستقل، ایجاد تشکیلات های مستقل کارگران و مزدبگیران از اهمیت بزرگی در سمت تکمیل و پویائی جامعه مدنی برخوردار است. امکان ایجاد تشکیلات های صنفی و فرهنگی و رعایت حقوق ملت و تحقق حاکمیت قانون، پایان دادن به سانسور، جلوگیری از فعالیت گروه های شبه فاشیستی پیش شرط های ضروری برای جامعه مدنی پویا و گام های مهمی در جهت مردم سالاری است. چنین تحولی اگر صورت گرفت، زمینه ساز حضور علنی اپوزیسیون در جامعه خواهد بود...»

نشریه "راه آزادی" در ادامه این گزارش، متن سومین بیانیه مشترک انتخاباتی حزب دمکراتیک مردم ایران و جمهوریخواهان ملی ایران را، که طی آن خود انتخابات را تحریم کرده و مردم را نیز به "تحریم سفید" فرا خوانده، منتشر ساخته است. ظاهراً این همان بیانیه ایست، که در پلنوم گسترده موجب بحث و موضع گیری اقلیت دو نفره و اکثریت ۴۲ درصدی شده است! در این بیانیه آمده است:

«... در اعتراض به حذف نامزدهای آزادخواه که بار دیگر عمق انحصار طلبی و استبداد هیات حاکمه و بی اعتنائی مطلق آنان را نسبت به ابتدائی ترین حقوق مردم به نمایش می گذارد، در این انتخابات شرکت نخواهیم کرد، ولی برای نشان دادن همبستگی آزادخواهان درون و برون کشور و هم صدا با امضاء کنندگان بیانیه "رای سفید اعتراض"، هموطنان خود را به دادن رای سفید فرا می خوانیم...»

انتشار مواضع تحریم کنندگان در داخل کشور!

نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در شماره ۱۵ آبان خود گزیده ای از مواضع منتشر شده در نشریات کلیه سازمان ها و احزاب سیاسی خارج کشور در ارتباط با «تحریم انتخابات ریاست جمهوری» را منتشر ساخته است. از جمله راه کارگر، سازمان فدائیان اکثریت و اقلیت، حزب دمکراتیک مردم ایران، جمهوریخواهان ملی ایران، مشروطه خواهان خط مقدم و...

در همین مطلب، بخش هائی از نظرات فرخ نگهدار نیز بعنوان یکی از رهبران سازمان فدائیان انتشار یافته است. بویژه آن قسمت که اشاره به آلترناتیو جمهوری اسلامی از درون خود این جمهوری دارد. انتشار بیانیه های راه توده، پیرامون شرکت در انتخابات و نظر صریح آن برای بسیج همگانی جهت رای دادن به محمد خاتمی، خوشبختانه این فرصت را فراهم ساخت، تا حزب توده ایران رادرکنار احزاب و سازمانهای تحریم کننده انتخابات و پشت به توده ها معرفی کنند. بویژه انتشار اطلاعیه «دعوت همگان به شرکت در انتخابات و رای دادن به محمد خاتمی» که در روزنامه رسالت و در کوران سخت کارزار انتخاباتی و برای مرعوب ساختن طرفداران محمد خاتمی، با عنوان «حمایت های ضد انقلاب خارج از کشور» انتشار یافت، بعنوان سندی انکار ناپذیر، در تاریخ این دوره از حیات جنبش مردم ایران و نقش حزب توده ایران ثبت شد!

روایهای "راه کارگر"

اجتکار، تشدید گرانی و فلج ساختن دستگاه دولتی از یکسو، و دامن زدن به اعتراض های مردم برای مطالباتشان با هدف فراهم ساختن زمینه سرکوب جنبش مردم و روی کار آوردن دولت "موتلفه-سروحات مینار" از سوی دیگر، توطئه ایست که انکار آن دشوار به نظر می رسد. در ادامه و در تکمیل این توطئه، تلویزیون حکومتی و شبکه شایع پراکنی بازندگان انتخابات بی وقته تبلیغ می کنند: «از خاتمی کاری بر نمی آید، اوضاع به حالت قبل از انتخابات باز می گردد و دولت هیچ گامی در جهت حل بحران اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه برنداشته و نمی تواند برادر، صلاحیت وزرای کابینه را شورای نگهبان باید تأیید کند، سخنران تظاهرات روز تصرف سفارت آمریکا باید بازنده انتخابات "ناطق نوری" باشد، و...»

درباره توطئه های بازندگان انتخابات و عرصه هایی که جنبش مردم اکنون با آن دست و پنجه نرم می کند، در این شماره "راه توده" مطالب گوناگونی را می خوانید. از جمله درباره برخی چپ روی های روشنفکرانه (نظیر سخنرانی خانم سیمین بهبهانی در شب آشتی ملی)، که در عمل آب به آسیاب همین توطئه های می ریزد نیز مطالبی را در این شماره می خوانید. حال ببینیم در خارج از کشور، برخی نشریات وابسته به تحریم کنندگان انتخابات ریاست جمهوری، از بیرون گود، چگونه با "چپ نمائی" همان سیاستی را دنبال می کنند، که ارتجاع و بازندگان انتخابات در داخل کشور پیگیری می کنند.

محمود دولت آبادی داستان نویس ایرانی، پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، نامه ای خطاب به او نوشته و ارزیابی خود را از اوضاع کنونی ایران و عوارض ناشی از عدم توانایی او در پیگیری برنامه های اعلام شده در جریان کارزار انتخاباتی اش را بر شمرده است. (متن این نامه برای نخستین بار، در خارج از کشور توسط راه توده بصورت فوق العاده منتشر شد و سپس در راه توده شماره نیز باز تکثیر شد)

سازمان راه کارگر، که در مهاجرت اخیر، با شعارها و سیاست های ماوراء چپ، نه تنها خود را متولی انقلاب و مارکسیسم، بلکه دوردانه میدان هنر و پدرخوانده کانون و شورای نویسندگان ایران نیز یافته است، در شماره شهریور ماه ۷۶ خود سرمقاله ای خطاب به محمود دولت آبادی دارد. فصول مربوط به دخالت های مافوق هنری سازمان راه کارگر در فعالیت های سال های اخیر هنرمندان داخل کشور برای آزادی و در راه مبارزه با سانسور حکومتی - که خود خوب می دانند بزرگترین شاهکارش کدام بوده است؟! -، در سرمقاله مورد بحث نیز خود را نشان می دهد.

ببینیم "راه کارگر" چگونه آب به آسیاب همان سیاستی می ریزد، که شکست خوردگان انتخابات اخیر ریاست جمهوری و مخالفان هر نوع تحولی در ایران، با شدت آنرا در داخل کشور پیگیری می کنند و از هر نوع چپ روی برای تکامل توطئه های خود استقبال می کنند. راه کارگر می نویسد:

«خوش بینی مغرط بخشی از روشنفکران به خاتمی و تبلیغات توهم برانگیز آنها پس از دوم خرداد بیش از آنکه نشان از سادگی لوحی داشته باشد، ناشی از تزلزل این قبیل روشنفکران در دفاع از آزادی است. این تزلزل است که آنها را به مدارا با استبداد و وحشت از حرکات مستقل مردم وا می دارد... از نمونه های روشن این قبیل توصیه ها را آقای محمود دولت آبادی در نامه سرگشاده خود به خاتمی به نمایش گذاشته است. او در این نامه از "حکومت قانون" خاتمی تمجید کرده و به تعیین صلح آمیز سرنوشت مردم در چهارچوب چنین حکومتی اظهار امیدواری می نماید و برای به ثمر رسانیدن این امید بطور ضمنی از دیگران می خواهد رعایت حال خاتمی را بکنند... ضرورت سرنگونی، از تقابل این رژیم با آزادی بر می خیزد... کسانی که می خواهند از طریق مدارا با خاتمی به در خواست های جزئی: امکان انتشار کتابی، گرفتن سهمیه کاغذی، بازکردن دفتر و دکانی و اجازه فعالیت محدود و اخته دست یابند آب در هاون می کوبند...»

این چپ نمائی "راه کارگر"، ببینیم از کدام تخیلات و روایه های در ارتباط با اوضاع ایران، جنبش مردم و خواست های آنها و سرانجام دلائل و انگیزه های حضور مردم در صف های انتخابات ریاست جمهوری ناشی میشود! واقعا جنبش مردم آن ریشه هایی را دارد که "راه کارگر"، متکی به همان دخالت های مافوق هنری اش، که در بالا به آن اشاره شد، ادعا می کند؟ این تحلیل و ارزیابی راه کارگر بیگانه با واقعیات جامعه را در ادامه همان سرمقاله ای که در بالا بخشی از آنرا آوردیم، بخوانیم:

«... سه حرکت بزرگ و مستمر در ایجاد تحرک سیاسی ویژه مردم در دوم خرداد نقش داشت: نخست دفاع گسترده از آزادی بیان و اجتماعات که در

انتشار بیانیه ۱۳۴، ماجرای توطئه علیه فرج سرکوهی و کارزار جهانی برای آزادی او چهره یک مساله حاد سیاسی در مرکز اصلی صحنه سیاست در ایران را به خود گرفت. دوم حکم دادگاه میکونوس... سوم حرکت اعتراضی با شکوه و قهرمانانه کارگران نفت که رژیم را هراسان و مردم را امیدوار رود روی هم قرار داد. (ظاهرا منظور آنست که مردم و رژیم را رو در روی هم قرار داد!)»

از نظریه پردازانی با این عظمت، انتظاری جز "تحریم" و باقی ماندن در حاشیه جنبش مردم باید داشت؟ میلیون ها ایرانی در دور افتاده ترین روستاها و کوچکترین شهرها و فقیرنشین ترین محلات تهران و شهرهای بزرگ کشور، به آن دلازلی که آقایان ذکر می کنند، در انتخابات شرکت کردند؟ آنها که اینگونه خوابنا شده اند، نگاهشان به نامه محمود دولت آبادی، اوضاع ایران و... جز آن می تواند باشد، که هست؟

"دولت آبادی" در آلمان:

وقتی از مملکت خبر ندارید، اظهار نظر نکنید!

محمود دولت آبادی، رمان نویس ایرانی، اخیرا برای شرکت در نمایشگاه بزرگ کتاب فرانکفورت (آلمان) به اروپا سفر کرد. وی در شهر کلن (آلمان)، در گرهمانی که با ابتکار رادیو صدای آلمان ترتیب یافته بود، شرکت کرد و پس از خواندن بخش هایی از رمان "کلیدر" به برخی پرسش های فرهنگی شرکت کنندگان این جلسه، که بی ارتباط با اوضاع سیاسی بعد از انتخابات اخیر ریاست جمهوری و پیروزی محمد خاتمی نبود، پاسخ گفت. سفر محمود دولت آبادی، همزمان شد با تکاپوهای که برای تشدید فعالیت و تجدید سازمان کانون نویسندگان ایران، که اتفاقا کانون این فعالیت ها نیز در کشور آلمان می باشد، به همین دلیل جلسه پرسش و پاسخ محمود دولت آبادی در شهر کلن آلمان، متأثر از این تکاپوهای جدید هم بود!

آنچه را در زیر می خوانید، گزارش خبری یکی از همکاران "راه توده"، که در این جلسه شرکت داشته، از نکات مهم مربوط به پرسش و پاسخ این نشست است:

دولت آبادی در پاسخ به سئوالی که پیرامون اطلاعات اخیر، برای نشست کانون نویسندگان بود، گفت، که نامه ای خطاب به بانیان و شرکت کنندگان این جلسه نوشته و برایشان فرستاده است. (تا آنجا که اطلاع بدست آمده، این نامه در جلسه مذکور قرائت شده است) محمود دولت آبادی در بخشی از پاسخ خود به سئوال مربوط به کانون نویسندگان و تلاش های جدید برای گسترش و فعال تر کردن آن گفت، جمع هایی از این نوع هرگز نباید تبدیل به حرکات و اندیشه هایی شود، که خود به نوعی یادآور مقابله های فیزیکی است. اگر چنین شود، یقین داشته باشید، که هر تلاشی را به ناکامی خواهد کشاند و از بین رفتنی خواهد بود. دولت آبادی در همین ارتباط و بویژه در پاسخ به سئوال یکی از حاضران در جلسه، که در پوشش سئوال نوعی ارزیابی و تحلیل از انتخابات اخیر و اوضاع ایران را ارائه داده بود و در ضمن با اشاره به نامه دولت آبادی به محمد خاتمی، برای کانون نویسندگان و هنرمندان نیز وظیفه ای سیاسی قائل شده بود، گفت «کسانی که اطلاع دقیقی از مسائل داخل مملکت ندارند، چگونه به خودشان جرات می دهند که برای دیگران رهنمود داده و تعیین تکلیف کنند...» رمان نویس معاصر ایران، سپس در ارتباط با کانون نویسندگان گفت: «جمع هایی از این نوع، بهتر است تحت تاثیر گرایش های حزبی و سازمانی قرار نگرفته و تلاش نکنند تا مشی سیاسی خاصی را برآن حاکم سازند، چرا که تجارب گذشته نشان داده است، که در این صورت هر نوع تلاشی به نتیجه مثبت نخواهد انجامید.»

دولت آبادی در پاسخ به سئوال دیگری که تقریبا سئوالی با مضمون سرمقاله نشریه "راه کارگر" را مطرح کرده (بخش های مورد نظر این سرمقاله را در همین صفحه بخوانید) و نظراتی را در رابطه با نامه وی به محمد خاتمی بیان داشته بود، گفت: «من در نامه ای که برای آقای خاتمی نوشتم، کوچکترین اشاره ای به اجازه انتشار آنرا نم کرده ام. بروید خودتان با دقت این نامه را پیدا کنید و بخوانید، در کجای آن من نوشته ام آثار من چاپ شود و یا کاغذ برای چاپ به این و آن بدهند؟ چرا خودتان مستقیما مسائل را دنبال نمی کنید؟ مردم ایران حرکتی تاریخی انجام داده اند و من بعنوان یک نویسنده، در جهت حرکت مردم و خواسته هایشان آن نامه را به آقای خاتمی نوشته ام و بس!»

در این جلسه پرسش هایی درباره حوادث داستان های دولت آبادی که عمدتا در روستاها روی می دهد و یا نقش زنان در آثار او سئوالاتی شد و بخش هایی از رمان بلند "کلیدر" نیز به فارسی و آلمانی قرائت شد، که به بخش فرهنگی این جلسه مربوط می شود.

طرح فعالیت فدائیان - اکثریت - در داخل کشور

شکست خوردگان انتخابات، دست از سر "سرکوهی" برنمی دارند!

مدت ها پس از انتشار خبر دولتی محاکمه "فرج سرکوهی" روزنامه نگار ایران و سردبیر نشریه "آدینه" و محکوم شدن وی به یکسال زندان (با احتساب مدت بازداشت) روزنامه جمهوری اسلامی، متن نامه ای را با انتساب به وی منتشر ساخت. محتوا، شیوه نگارش، فارس و لغات و اصطلاحات سیاسی بکار رفته در این نامه، همگی نشانه بازاری از انشای آن توسط یکی از همان دست اندرکاران نشریات امنیتی و وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی، نظیر "شلمچه" و "لنارات الحسین" است. در این نامه، که حتی اگر به خط خود فرج سرکوهی نیز در مطبوعات انتشار یابد، قطعا به زور شکنجه از روی دست نویس، نویسندگان شلمچه و لنارات* پاک نویس شده، ادعاهای جناح "بازار-روحانیت مرتجع وابسته به بازار" طرح و رد شده است! از جمله درباره خطر یتورس فرهنگی غرب، خود فروش بودن نویسندگان و هنرمندان شناخته شده ایران، رد تئوری های برخی روشنگران مذهبی نظیر "دکتر سروش" درباره حکومت لائیک اسلامی و ضرورت حفظ کیان ولایت مطلقه فقیه و یک سلسله از همین هرو جنجال های تبلیغاتی "ارتجاع بازار"، که پشت آنها خود را پنهان کرده و ضمن انواع کارشکنی ها و توطئه ها برای جلوگیری از هر تحول مثبتی در ایران، به غارت و زدو بند خارجی مشغولند!

تصور نمی شود، منتشرکنندگان و نویسندگان و دیکته کنندگان این نوع نامه ها، پس از ۱۸ الی ۱۹ سال هنوز نفهمیده باشند، که وقتی مردم آیت الله و پیش نماز و پس نماز حضرات را فریبکار تشخیص داده اند، به این نوع نامه ها و اعترافات کمترین باوری ندارند. بنابراین باید دید، این نامه را با چه هدفی تهیه کرده و در اختیار مطبوعات گذاشته اند. با علم براینکه توده مردم، نه از ماجرای سرکوهی اطلاع دارند و نه سرکوهی برایشان نان و آب و مرغ می شود و نه اساسا روزنامه ای شبیه روزنامه جمهوری اسلامی را می خردند و می خوانند و نه نام نشریه "آدینه" به گوششان خورده است؛ بنابراین، زنده کردن ماجرای بازداشت، شکنجه، رهائی، دستگیری و شکنجه دوباره و بالاخره محاکمه سرکوهی مصرف دیگری برای بوجود آوردن گان این ماجرا باید داشته باشد. بویژه آنکه طبق حکم دادگاه و علیرغم اعتراض هایی که در دو روزنامه و هفته نامه "رسالت" و "شما" انتشار می یابد او باید بزودی از زندان آزاد شود. (درباره تلاش شکست خوردگان انتخابات برای جلوگیری از آزادی سرکوهی به گزارش همین شماره راه توده، درباره دیدگاه های متولف اسلامی مراجعه کنید)

۱- با به میان کشیدن نام چهره های نامداری در ادبیات ایران، نظیر "گلشیری"، بنام اعترافات سرکوهی، تلاش می شود تا از بازگشت او به داخل کشور، بدنبال سفری که به اروپا داشته، جلوگیری کنند.

۲- در آخرین فرصت ها (نامه چند هفته پیش از بازگشت سفرای اروپا و از جمله آلمان به ایران انتشار یافته)، تلاش وزیر خارجه جدید جمهوری اسلامی را برای عادی سازی روابط با همه کشورهای اروپا را ناکام گذارند.

۳- روشنفکران و آزادیخواهان را از داشتن رابطه و جمع شدن به دور هم بترسانند.

۴- به روشنفکرانی که انتخابات اخیر ریاست جمهوری و برنامه های اعلام شده دولت خاتمی را گامی ملی در جهت نجات کشور از ورطه بحران همه جانبه ارزیابی کرده و بدان امید بسته اند، نشان دهند، که "بگیر و ببند و شکنجه بده و اعتراف بگیر" همچنان در اختیار آنهاست و فکر فردایشان را بکنند.

۵- هر نوع سفر از سوی روشنفکران و آزادیخواهان به خارج از کشور و دیدار با آشنایان قدیم و جدید را جرم معرفی کنند.

...

و این همه، نیست مگر برگ دیگری از کارشکنی و توطئه شکست خوردگان انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که با چنگ و دندان و از هر امکانی که در اختیار دارند و در اختیارشان باقی گذاشته اند، برای فلج سازی دولت، جلوگیری از بازگشت آزادی ها و بویژه احزاب به صحنه سیاسی کشور و ... جلوگیری کنند.



نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - در شماره ۳۰ مهر ماه ۷۶ خود اطلاعیه ای را با امضای دبیرخانه شورای مرکزی منتشر ساخته است. این اطلاعیه بدنبال طرح پیشنهاد یکی از اعضای شورای مرکزی، "ف.تابان"، مبنی برای بر ضرورت بررسی فعالیت علنی سازمان در داخل کشور، صادر شده است. در این اطلاعیه آمده است:

«در اجلاس شهریور ماه ۷۶ شورای مرکزی سازمان، پیشنهادی از سوی رفیق "ف.تابان" به اجلاس ارائه شد. در این پیشنهاد درخواست شده بود، با توجه به تحولاتی که به دنبال انتخابات دوم خرداد در کشور به وقوع پیوسته است، شورای مرکزی سازمان بیکار فعالانه ای در جهت تامین حق فدائیان خلق برای فعالیت آزادانه در کشور را در دستور کار خود قرار دهد. شورای مرکزی این پیشنهاد را مورد بررسی قرار داد و با توجه به اهمیت تحولاتی که در کشور جاری است تصمیم گرفت موضوع پیشنهادی را به بحث علنی بگذارد...»

در این جلسه، از سوی "ف.تابان" قطعنامه ای نیز به کمیسیون رسیدگی به این پیشنهاد، که از سوی شورای مرکزی تشکیل شد، قرار داده شد. در بخش هایی از این قطعنامه آمده است:

«تحولات اخیر، آغاز دوره تازه ای از مشارکت فعالانه توده های مردم در سیاست و نشانه اشتیاق آنان برای دخالت در سرنوشت خویش است. در این شرایط امکانات معینی برای گسترش فعالیت در کشور فراهم آمده است. سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - به عنوان سازمان مخالف حکومت جمهوری اسلامی که برای دموکراسی و تامین حقوق توده های مردم مبارزه می کند؛ مبارزه همه جانبه برای تامین فعالیت آزادانه و علنی فدائیان خلق در ایران را در دستور فعالیت خویش قرار می دهد. ایجاد و تقویت سیاست چپ و کمک به برپائی یک جبهه دموکراتیک به منظور دفاع از حقوق دموکراتیک توده های مردم، کمک به جنبش دموکراسی و بالاخره استقرار حکومت دموکراتیک در کشور، اهداف اصلی شرکت ما در روند تحولاتی است که در کشور آغاز شده است. در این جهت شورای مرکزی سازمان به پنجمین کنگره پیشنهاد کند:

۱- در یک نامه سرگشاده به رئیس جمهور، خواهان آن شود که همه موانع فعالیت آزادانه فدائیان خلق در کشور برداشته شود؛ ۲- در یک پیام به مردم ایران، اهداف و تاریخ مبارزات فدائیان خلق را یادآور شده و خواهان حمایت مردم از فعالیت های علنی و آزادانه فدائیان در کشور شود؛ ۳- شورای مرکزی آتی و همه ارگان های سازمانی را موظف سازد سیاست فعالانه ای را در جهت جلب حمایت افکار عمومی جهانی و سازمان های بین المللی برای حمایت از فعالیت علنی فدائیان خلق در کشور خویش، در خارج از کشور پی گیرند؛ ۴- فعالیت های سازمان فدائیان خلق ایران، از جمله در خارج از کشور را با این هدف تجدید سازمان دهد که نیروی بیشتری از مردم ایران و افکار عمومی بین المللی را به حمایت از فعالیت آزادانه و علنی فدائیان خلق در ایران جلب کند.»

در همین شماره "کار" مبنای تحلیلی "ف.تابان" از اوضاع کنونی ایران و دلائل ارائه طرح فعالیت آزاد سازمان اکثریت در داخل کشور، بصورت مشروحي انتشار یافته است. بی تردید، همانگونه که نشریه کار، خود نیز متذکر شده است، نظرات اصلاحی و یا توضیحی پیرامون طرح مذکور و اصولا اندیشه ای که مطرح شده، در نشریه کار منتشر خواهد شد. راه توده نیز، علاقمندانه در این بحث شرکت کرده و نظرات خود را اعلام خواهد داشت.

* این نشریات عمدتا در ستاد مطبوعاتی شورای سرپرستی زندان ها و زیر نظر و هدایت اسدا لله لاجوردی و با کمک برخی توابع های سرشناس مجاهدین خلق، نوشته می شود. بخش اعظم بودجه تهیه و تکثیر و توزیع این نشریات را بنیاد مستضعفان و کمیته امداد امام خمینی تامین می کنند!

"ژرژ مارشه"

بررسی عملکرد ۶ ماهه حکومت چپ فرانسه در
اجلاس وسیع و علنی حزب کمونیست فرانسه!

آرمان کمونیست ها به خواست های مردم تبدیل شده!

کمونیستی، که تا پایان بر سر ایمان خود ایستاد!

صبحگاه روز یکشنبه ۱۶ نوامبر ژرژ مارشه، دبیر کل حزب کمونیست فرانسه و از چهره های برجسته جنبش کمونیستی جهانی چشم از جهان فرو بست.

ژرژ مارشه در ۷ نوامبر ۱۹۲۰ متولد گردید. پس از پایان جنگ در سال ۱۹۴۷ به عضویت حزب کمونیست فرانسه درآمد و هم چنانکه خود در گذشته گفته بود «تا آخرین دم» به مبارزه در این حزب ادامه داد. ژرژ مارشه در سال ۱۹۷۰ به عنوان جانشین دبیر کل و در سال ۱۹۷۲ به عنوان دبیر کل حزب برگزیده شد. دوران رهبری وی مصادف با دورانی دشوار در جنبش کمونیستی و کارگری در سطح جهان و از جمله در میهن وی بود.

مارشه به ضرورت اتحاد چپ عمیقاً معتقد بود و باور داشت که انزوای حزب کمونیست به نابودی آن منتهی خواهد شد. از اینرو وی معمار برنامه مشترک و اتحاد با حزب سوسیالیست بود که در سال ۱۹۸۰ قدرت را در فرانسه بدست گرفت. اما تناسب نیروها در سطح جهان به جان سختی یک سلسله دگم ها و جزئیات و ناتوانی در تطبیق و حرکت با تحولات که جنبش کمونیستی پیروزه در کشورهای سوسیالیستی با آن دست به گریبان بود، راه را دشوارتر از آنچه که می نمود، نشان داد. دولت اتحاد چپ بیش از سه سال دوام نیاورد و رئیس جمهور وقت فرانسه سیاستی لیبرال را در پیش گرفت که به خروج کمونیست ها از کابینه انجامید. در دهه هشتاد ژرژ مارشه از سیاست پرستوریکا و نوسازی در اتحاد شوروی با این امید که بتوان راه را برای یک سوسیالیسم افسانه گرایانه مدرن و دموکراتیک در این کشور بگشاید، حمایت نمود. با این حال روند حوادث در اتحاد شوروی بگونه ای دیگر به پیش رفت. در سال ۱۹۹۱ پس از فروپاشی اتحاد شوروی، رهبری حزب کمونیست فرانسه صورتجلسه مذاکرات میان میخائیل گورباچف و ژرژ مارشه را که در سال ۱۹۸۹ انجام شده بود، منتشر ساخت. در این مذاکرات مارشه چندین بار نگرانی خود را از سیر حوادث در این کشور و بویژه پاره ای از اظهار نظرهای اعضای رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی ابراز می دارد. وی از جمله خطاب به گورباچف می گوید: «من می دانم که وجود سوسیال دموکراسی ریشه در واقعیت دارد، ولی ضرورت حزب کمونیست بقوت خود باقی است و هیچ چیز نمی تواند جایگزین آن گردد.» گورباچف در مقابل مدام اطمینان می دهد که کسانی که از سوسیال دموکراسی سخن می گویند افراد منزوی و جداگانه ای هستند و این نظر رهبری حزب نیست. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، ژرژ مارشه در مورد گورباچف گفت: «گورباچف تا آخرین لحظه به ما دروغ گفت، او نمی خواست به مردم متکی شود.»

در سال ۱۹۹۱ همزمان با فروپاشی اتحاد شوروی و تغییر نام بسیاری از احزاب کمونیست و کارگری، مارشه با تغییر نام حزب کمونیست فرانسه که از خارج تبلیغ می شد، بشدت مخالفت کرد و در جریان بیست و هشتمین کنفرانس حزب این سخنان تاریخی از وی بیادگار ماند: «امروز همگان در همه جا از تحول سخن می گویند، البته اگر منظور از تحول آن است که واقعا به پیش رویم، که نه کمونیست کمتر، که کمونیست بهتری باشیم که نه کمتر ضد سرمایه داری که کارا تر ضد سرمایه داری باشیم، می گوئیم آری و صد بار آری! اما اگر منظور از تحول آن است که کتاب را در جهت عکس ورق بزنیم و بازگردیم به صفحه قبل، به صفحه سوسیال دموکراسی، از ما کمونیست ها چنین انتظاری نداشته باشید.»

در پایان بیست و هشتمین کنفرانس حزب کمونیست فرانسه ژرژ مارشه که از عارضه قلبی رنج می برد. از مقام دبیر کلی حزب استعفا نمود، اما هم چنان به عنوان عضو هیئت سیاسی و کمیته مرکزی حزب به فعالیت و مبارزه ادامه داد. ژرژ مارشه شخصیتی انسانگرا و صادق داشت و از محبوبیتی عظیم در میان مردم برخوردار بود، به همین دلیل حتی دشمنان وی نیز به او احترام می گذاشتند. نخست وزیر فرانسه از مارشه به عنوان انسانی "صادق، محکم و رزمنده" یاد نمود. دبیر کل حزب سوسیالیست او را "مرد خلق" نامید و رئیس جمهور فرانسه نیز در پیام تسلیت خود از وی بعنوان انسانی صادق و یک چهره بزرگ فرانسه و حزب کمونیست تجلیل به عمل می آورد. مراسم تدفین ژرژ مارشه روز پنجشنبه ۲۰ نوامبر با حضور مقامات بلند پایه این کشور برگزار گردید.

در نوامبر امسال کمیته ملی حزب کمونیست فرانسه جلسه وسیعی را با حضور وزراء و نمایندگان پارلمان این حزب به منظور بررسی کارنامه ۶ ماهه حکومت اتحاد چپ تشکیل داد. این جلسه با درهای باز و با حضور خبرنگاران برگزار گردید. بدین ترتیب حزب کمونیست فرانسه نخستین حزب سیاسی این کشور است، که از این پس جلسات رهبری خود را به صورت علنی برگزار می نماید. در این جلسه "روبرت هو"، دبیر ملی حزب گزارش مشروحی ارائه داد و به بررسی کارنامه دولت، حضور و نقش کمونیست ها در آن، اهداف شرکت این حزب در حکومت و برنامه های آینده پرداخت. پس از آن حاضران در جلسه به بحث و تبادل نظر پرداختند. متن زیر خلاصه ای از مقدمه گزارش دبیر ملی حزب است، که در روزنامه اومانیت به چاپ رسیده است.

رفقا!

همه بخاطر داریم، که همین چند سال پیش ادعا می شد، قرن ما با "فروپاشی کمونیسم" خاتمه یافته است. حتی برخی تا آنجا پیش رفتند که پیروزی نهانی سرمایه داری را جشن گرفتند و گفتند دوران، دوران "پایان تاریخ" است... اما دیدیم که چنین نشد و چنین نیست. نه قرن ما و نه تاریخ در دهه هشتاد به پایان نرسید.

ما در چه سده ای زیستیم! چه دگرگونی ها و پیشرفت های عظیم! پیشرفت و حتی گاه انقلابی واقعی در شناخت، علم و تکنولوژی و نیز در شیوه زندگی، پزشکی، هنر، فرهنگ، ارتباطات میان انسان ها و خلق ها. انقلاب در سازمان جامعه و ساختار جهان. و در عین حال چه میزان بدبختی، بی عدالتی، تحقیر، تخریب. چه تعداد شانش ها و امکانات مثبت برای خوشبختی انسان ها و پیشرفت تمدن که در این قرن از دست رفت و پایان گردید.

بدون کمترین تردید یکی از خطوط اصلی و متمایز سده ما در آن است که فعالیت انسان ها در سمت پیشرفت، نقش محرک و تعیین کننده ای را در تحولات اجتماعی ایفا نمود. فعالیت که به آن "سیاست" گفته می شود. سیاست در مفهوم واقعی و اصیل کلمه. یعنی دخالت آگاهانه و سازمان یافته انسان ها، زنان، مردان، خلق ها و مبارزه ای که آنها غالباً بطور تعیین کننده در آن شرکت نمودند. جنبش اجتماعی و انسانگرایانه ای که در سده ۱۹ زائیده شد و جنبش آزادی خلق ها از امپراطوری های بزرگ استعماری در آغاز قرن حاضر.

اما از یکسو انحراف نوعی کمونیسم که به دولتمداری تبدیل گردیده بود و حاضر نبود که به انسان ها قدرت لازم را برای آنکه خود نگارنده و آفریننده تحول اجتماعی و تحول جهان باشند، اعطاء کند، به شکست دردناک تجربه رهایی بشریت انجامید. تجربه ای که با خواست الغاء سرمایه داری آغاز گردیده بود. و از سوی دیگر سرمایه داری توسعه یافته، اولترا لیبرالیسم که خود را فاتح قلمداد می کند، هر روز فاجعه تازه ترین می آفریند و فقر و خشونت را به انسان ها، به خلق ها، به ملت ها و حتی به تمدن ما تحمیل کرده است.

تجربه قرن ما تنها شکست کمونیسم انحراف یافته نبود، سرمایه داری نیز سرنوشتی بهتر نیافته است. برعکس همه تجربه زندگی روزمره آنچه را که بنویه خود انقلابیون و جنبش کارگری در قرن گذشته به آن دست یافته بود را تائید می کند: سرمایه داری ویرانگر زندگی، جامعه، انسانیت است، به نحوی که مسئله پشت سر گذاشتن سرمایه داری، فراتر رفتن از آن، یعنی همه

آنچه که هدف کمونیسم، کمونیسم دوران ما را تشکیل می‌دهد، امروز با تمام نیرو و شدت و حدیثی نوین مطرح است.

سیمای واقعی سرمایه داری باصطلاح پیروز

در این پایان قرن سرمایه داری به اصطلاح "پیروز" چهره واقعی خود را نشان می‌دهد. اولترالبرالیسم، حاکمیت "پول فرمانی"، سلطه خرد کننده بازارها که استثمار، محرومیت، بیگانگی، تابعیت و وابستگی همه کس و همه چیز را به "قانون الهی" سود آوری، جنگ اقتصادی تجاوزکارانه، جنایتکارانه و ویرانگر تحمیل کرده است. ضمن اینکه تحت سلطه اولترا لیبرالیسم، پیشرفت‌هایی که در همه عرصه‌ها در قرن ما حاصل شده بود، در حال انحراف و حتی عقب رفتن به زبان انسان‌ها هستند. تا آنجا که حتی اندیشه "پیشرفت" یعنی اعتقاد به اینکه بدست آوردن قدرت و دانش‌های نوین می‌باید به صورت بهبود زندگی مردم خود را نشان دهد، امروز در برابر علامت سوال قرار داده می‌شود. به فجایع قدیمی مثل توسعه نیافتگی، گرسنگی، شیوع برخی بیماری‌ها، بیسودای بردگی کودکان که نه تنها ریشه کن نشده، بلکه در بسیاری موارد تشدید نیز گردیده است، فجایع مدرن نظیر بیکاری گسترده، قاچاق مواد مخدر، خشونت زندگی شهری، آلودگی، تخریب محیط زیست، گسترش مافیای در همه عرصه‌ها، خشونت و از هم گسیختگی اجتماعی نیز اضافه شده است. به همه اینها ترس و نگرانی از آینده را اضافه کنیم، چرا که معیارها و دستاوردهای گذشته از این پس به نحو بیرحمانه‌ای در هم شکسته می‌شود.

در حالیکه بدیهی بنظر می‌رسید که نابرابری‌های اجتماعی بتدریج باید کاهش یابد، امروز این نابرابری‌ها به نقطه انفجار رسیده‌اند. در حالیکه بدیهی بنظر می‌رسید که کودکان باید بهتر از والدین خود زندگی کنند، عکس آن امروز به چشم می‌آید. آینده برای بسیاری از جوانان دیگر تیره و تار است. حق کار تا آنجا بدیهی بود که در قوانین اساسی ثبت می‌گردید، از این پس "بیکاری" است که در اندیشه حاکمین بعنوان یک "متغیر" ضروری، یک تقدیر گریز ناپذیر جلوه می‌کند.

افتخار کشورها در آن بود که به شهروندان خود سطح زندگی بهتری اعطاء کنند، امروز افتخار پائین آوردن دستمزدها و "هزینه کار" کاهش دادن دستاوردها و حذف تامین اجتماعی به "رقابت جهانی" تبدیل شده است. همکاری خلق‌ها برای صلح و علیه جنگ تبلیغ می‌شد، امروز رقابت در اعمال وحشیانه، نابود کردن شرایط زیستن در کنار هم، نابودی حقوق ابتدائی و ستیزهای قومی به خلق‌ها تحمیل می‌شود. غارت ثروت خلق‌ها و اسارت در جنگال قدرت‌های مالی یک اصل رقابتی شده است.

باید تاکید کرد که با یادآوری این واقعیت‌ها، ما به هیچوجه در اندیشه بازگشت به گذشته نیستیم. گذشته به گذشته تعلق دارد، باید آینده را ساخت. ما از گذشته دیدگاه آرمانی نداریم، چرا که تمامی آن قابل دفاع نیست. زیرا که ما کمونیست‌ها برای پیشرفت و مدرنیته هستیم، اما مدرنیته به معنی پس رفت تمدن نیست. در حالیکه امروز لگام گسیختگی اولترا لیبرال که الفبای آن قانون عالی رشد سرمایه مالی به زبان رشد واقعی است و در آن پول باید پول بیاورد، به یک هدف مطلق تبدیل شده است و برای دستیابی به آن و تحقق بخشیدن به آن، خلق‌ها، انسان و طبیعت به وسیله تبدیل شده‌اند.

امروز در برخی محافل مدام از پویانسی و "دینامیسم" سرمایه داری سخن گفته می‌شود. از "جهانی شدن"، از ظرفیت آن برای عبور از مرزها و پیوند زدن سیاره‌ها، از کارائی سرمایه داری برای آنکه کشورهای فقیر را به عرصه اقتصاد مدرن وارد کند سخن گفته می‌شود. از قدرت فاتحانه و نوآور آن برای آنکه جوامع سنتی را دهم بشکند. در این شرایط هرگونه اعتراض به عنوان اخلاق گرائی کوتاه بینانه، تعلقات پایان یافته به نظامات کهنه، به انزوا طلبی ملی تعبیر می‌شود.

در برابر، ما کمونیست‌ها، از متحد کردن کره خاک، افزایش ثروت آن، در عدالت و نه در غارت، گسترش دانش و فن توسعه همکاری و نه رقابت مغرب، کمک به توسعه خلق‌ها، ما از همه اینها جانبداری می‌کنیم. ما از "جهانی شدن" برابری، دموکراسی، تمامی حقوق بشری، زنان، کودکان، فرهنگ، برقراری مناسبات بین المللی متحد و برابر دفاع می‌کنیم. در حالیکه جهانی شدن اولترالبرالیسم، هیچکدام از اینها را هدف خود قرار نداده است. هدف آن جهانی کردن قدر قدرتی دستگاه‌های مالی، تابعیت به "بازار" قانون قویترین هاست. به دشواری بتوان، و نه فقط ما، بلکه بسیاری دیگر را قانع کرد که این "جهانی شدن" با تمدن، پیشرفت انسانی برای خلق‌ها همخوانی دارد. در این عرصه نیز باید راهی را که در این چند ساله طی شده را به خوبی دید. آن دوران که طرفداران اندیشه حاکم مدعی بودند که گویا اولترالبرالیسم همان "اومانیزم" دوران ماست، دیگر به کلی پایان یافته است. اکنون دیگر ما با یک

عملیات سپاهی دائمی مواجه هستیم که می‌کوشد قدر قدرتی بازارها را به عنوان امری بدیهی جلوه دهد، تقدیری ناگزیر که در برابر آن مردم و سیاستمداران ناتوان هستند. "واقع گرائی" یعنی آنکه یا با این قوت همراه شد و یا تسلیم آن گردید.

ما کمونیست‌ها همواره گفته ایم و تکرار می‌کنیم که این قدر قدرتی بازارها، جهانی شدن مالی با پیامدهای فاجعه آفرین آن نه پیامد هیچگونه تقدیر، بلکه ناشی از تصمیمات سیاسی و اقتصادی مشخص و پاسخگو و برخاسته از منافع مشخص است. و این تمایز اساسی ما با دیگر نیروهای سیاسی است.

بازگشت مبارزه طبقاتی

اعتصاب کامیونداران و بیشتر از آن، واکنش کارفرمایان نسبت به اعلام ۳۵ ساعت کار در هفته، به تفسیرها و تحلیل‌های متعددی در روزنامه‌ها انجامید که موضوع آن را "بازگشت مبارزه طبقاتی" تشکیل می‌دهد. این وضع ما را به یاد همین چندی پیش می‌اندازد که ادعا می‌شد، مبارزه طبقاتی مدتهاست که پایان یافته است، تازه اگر اساسا روزی وجود داشته است!

اما سخن گفتن از طبقه سرمایه دار و نشان دادن اینکه طبقه حاکمه جامعه کیست، هم چنان "تابو" و ممنوعه محسوب می‌شود. مسئله تنها ترس سر وازه‌ها نیست، بلکه بر سر تعیین نظام اجتماعی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، قاعده بنیادین عملکرد آن است: تملک سرمایه داری نتیجه کار، که نباید آن را با اشکال عادی مالکیت مخلوط کرد- تمرکز قدر، دانش و ثروت، مناسبات اجتماعی مبتنی بر استثمار و بیگانگی...

ما کمونیست‌ها، ترک پیکار را نمی‌پذیریم. برعکس معتقد هستیم که امروز بیش از هر زمان دیگری حضور، فعالیت و ابتکارات حزب کمونیست برای ایجاد یک چشم انداز اتحاد ضروری است وهدف از این امر یافتن و تحقق بخشیدن به پاسخ‌ها و راه حل‌هایی است که مشکلات دوران ما را در سمت ترقی اجتماعی و انسانی حل نماید. هدف ناممکن، بیان "ضرورت‌های اقتصادی و خواست‌های عمیق جامعه نیست. هدف ما پشت سر گذاشتن سرمایه داری، جستجوی جامعه‌ایست که در آن، در همه عرصه‌ها، منطق شکوفائی انسانی بر منطق سودآوری سرمایه و پول غلبه کند.

ما با صدای بلند اعلام می‌کنیم که هدف ما تحول اجتماعی است. اعتقاد به این هدف نه به معنای خیال پردازی‌های کهنه درباره برقراری بهشت آسمانی بر روی زمین است و نه به معنای رو در رو قرار دادن این هدف با اداره امور روزانه و دلخوش کردن به تغییرات محدود به امید رسیدن روز بزرگ. خیر! در همین دشواری‌ها و تنگناهای واقعی که امروز در آن زندگی می‌کنیم و هم چنین در پیشرفت‌ها و ترقیات آن، به عبارت دیگر در تضادهای آن است که امکان یک آینده دیگر نظفه می‌بندد. ما به مردم خود پیشنهاد می‌کنیم تا از این امکان بهره گیرند تا چنین آینده‌ای را بسازند.

مثلا امروز می‌بینیم که جنبش بیسابقه علم و تکنولوژی در فعالیت‌های اقتصادی، مسئله ضرورت کاهش ساعات کار را با حدت و شدت بیسابقه‌ای مطرح کرده است. سرمایه داری به این ضرورت به شیوه خود پاسخ می‌گوید: با افزایش بیکاری، گسترش تزلزل، کاهش هزینه کار و دستمزدها. اما دوران ما و خواست‌های مردم، بیش از هر زمان دیگری در جهت عکس این روند، در سمت پشت سر گذاشتن اشکال سنگین شده مناسبات میان ساعات کار، ساعات آموزش و ساعات فراغت حرکت می‌کند. آیا این ضرورت پیشرفت در سمت پشت سر گذاشتن بازار سرمایه داری دورنمای فعالیت ما را نشان نمی‌دهد؟ یا به عبارت عام‌تر، آیا ما می‌توانیم یک نظام اقتصادی را "مدرن" بنامیم، هنگامی که به عقب گرد اجتماعی منجر می‌شود؟ آیا چنین نیست که ایجاد هماهنگی میان مدرنیته و تمدن سراپا انسانی امروز در دستور روز قرار گرفته است؟ این پرسش‌ها امروز در برابر ما مطرح است و باید همین امروز به آنها پاسخ گفت و برای پاسخ دادن به آنها ضروری است که با سرعت و فوریت، قدر قدرتی نظام پول بخاطر پول پشت سر گذاشته شود. چنانکه می‌بینیم خواست تغییر جامعه یک شرط بندی خودسرانه برای جهش در ناشناخته‌ها نیست. چرا که در همین جامعه امروز است که این هدف نقش گرفته است و در پرمیش‌ها و اندیشه‌های خلق‌ها، در تلاش برای یافتن راه حل‌های مثبت برای دشواری‌هایی که در برابر آن قرار گرفته است، متجلی می‌شود. و همه این خواست‌های خلق، امروز در اهداف اعلام شده ما کمونیست‌ها جمع شده است!

انقلاب یا رفرم؟

سرنوشت جمهوری اسلامی و یا مبارزه برای تغییر تدریجی آن؟ بحثی که در اپوزیسیون خارج از کشور پایان نمی‌یابد!

در میان نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی دو نگرش عمده نسبت به اوضاع ایران محور همه بحث‌هاست. گرچه گاه توسط این حزب و سازمان و یا شخصیت سیاسی، با صراحتی که ضرورت مواضع سیاسی است، بیان نمی‌شود، یکی از این دو نگرش، سرنوشت جمهوری اسلامی را نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه یگانه راه حل آغاز تحولات در ایران می‌داند. در این طیف، آن گروه که در سمت راست ایستاده است، حتی تمایل خود را برای دخالت نظامی امپریالیسم امریکا برای سرنوشت جمهوری اسلامی پنهان نمی‌کند، و در طیف چپ نیز هستند احزاب و سازمان‌ها و شخصیت‌هایی که نام این سرنوشت را «طرده» گذاشته‌اند و استدلال‌هایی نیز همراه با شعارهایی در این زمینه عرضه می‌کنند. اگرچه بخش عمده این طیف خود را «رفرمیست» می‌دانند، از موضع سرنوشت جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند، اما این خواست را در لفافه «انتخابات آزاد» می‌پوشانند. امید به سرانجام خوش یک شورش، قیام کور، تمایلی است که این طیف با جسارت آنرا بیان نمی‌کند، اما به آن می‌اندیشد!

در میان این طیف، استدلال دشوارتر از طیف راست پیش می‌رود، زیرا استدلال باید پایه تئوریک داشته باشد و کار از این مرحله به بعد با دشواری روبه‌روست. تضاد بین موضع رفرمیستی برای تغییرات اجتماعی (که گویا تنها از طریق «مسئله آمیز» و بر پایه یک «قرار داد اجتماعی» بین طبقات در چارچوب «دموکراسی» قابل دسترسی است) با خواست سرنوشتی و یا طرده جمهوری اسلامی، در پشت انواع تره‌های پوپولیستی، مثل «رژیم آخوندی»، «رژیم ولایت فقیه» و «رژیم ملاح» (به عنوان دلیل ناممکن بودن تغییرات تدریجی در ایران امروز) اغلب هنگام ارائه کارپایه‌های تئوریک خود نهانی می‌کند.

آنها که خود را در طیف چپ اپوزیسیون در موضع رفرمیسم نمی‌دانند، در موضع تئوریک بغیرتج‌تری در توضیح خواست سرنوشتی جمهوری اسلامی گرفتارند. مثلاً «نامه مردم» می‌نویسد: «در چارچوب «ولایت فقیه» ... گاهی اساسی از انبوه مشکلات جدی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ما گذشته خواهد شد.» (شماره ۵۱۵)

این که «رژیم ولایت فقیه»، کدام بار طبقاتی را دارد؟ متکی به کدام آرایش طبقاتی است؟ در تمام ۱۹ سال گذشته پایگاه طبقاتی اش یکسان بود؟ اگر نبوده، چه تغییری و چرا در آن بوجود آمده؟ توازن نیروهای اجتماعی و حکومتی چه تأثیری در پایگاه طبقاتی این باصطلاح رژیم داشته؟ همه و همه سؤالاتی است، که پایه‌های استدلال تئوریک سرنوشتی بعنوان پیش شرط تغییرات را سست می‌کند.

در برابر این دو جریان، هستند جریان‌های سیاسی دیگری که معتقد به «رفرم»، «تغییرات تدریجی»، «حرکت براساس توازن نیروهای اجتماعی متشکل» و شرایط ذهنی و عینی اجتماعی می‌باشند. هم در صف راست و هم در صف چپ، نیروهایی از این طیف نیز حضور دارند. منتقدان این جریان‌ها و تفکرات، اغلب آنها را متهم به پذیرش تئور «استحاله» می‌کنند. البته جالب است که این اتهام هم در صف راست به معتقدان به رفرم و اصلاحات گام به گام وارد می‌شود و هم در صف چپ!

براستی تغییرات رفرمیستی در جمهوری اسلامی ممکن نیست و بامید سرنوشتی جمهوری اسلامی، باید از جنبش مردم فاصله گرفت تا لحظه سقوط فرا رسد؟ شکل حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی، هر روزنه‌ای را برای تغییرات بسته است؟ این شکل تا سرنوشتی جمهوری اسلامی برقرار خواهد ماند؟ تغییر پایگاه‌های اجتماعی آن ممکن نیست؟

بر پایه کدام اندیشه می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ داد؟

رژیم کنونی در ایران در شکل «ولایت فقیه»، شکلی از حاکمیت اقطاع و طبقات حاکم جامعه سرمایه داری (با بقایای بزرگ زمینداری) است. بنابراین نمی‌توان آنرا از محتوای صورتبندی اقتصادی-اجتماعی خالی کرد. باید به خود پاسخ بدهیم، که این فرمایشیون در «ماتریالیسم تاریخی» کدام مرحله رشد تاریخی ایران را نشان می‌دهد؟

حزب توده ایران «ولایت فقیه» را از ابتدا و صله‌ای بر قانون اساسی ارزیابی کرد، که باید در متمم قانون اساسی حذف شود! متأسفانه و براساس توازن قواشی که در دهه ۶۰ به سود نیروهای وابستگرا و طرفدار سرمایه داری تجاری در جریان «نبرد که برک» در جمهوری اسلامی پیش آمد، در آستانه درگذشت آیت الله خمینی و در گرم‌گرم پذیرش آتش بس و ناکام مساندن شعارهای غلطی که سران جمهوری اسلامی پیگیری کرده بودند، مجلس بازننگری قانون اساسی، بجای حذف این ماده از قانون، گام‌های بلندی در جهت گسترش آن برداشت. این مجلس در سال ۶۸ و بدنبال برکناری توطئه‌آمیز آیت الله منتظری از جانشینی آیت الله خمینی، تشکیل شد.

* «چپ انقلابی»

بحث درباره ماهیت چپ و محتوای مبارزاتی آن در سال‌های اخیر در مطبوعات چپ جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. و این بحث تا زمانی که درک مشترکی بر سر محتوای «چپ انقلابی» شکل نگیرد، می‌تواند ادامه یابد.

برای مثال برخی‌ها «چپ انقلابی» را آنانی می‌دانند، که خواستار «دیکتاتوری پرولتاریا» هستند - «سهراب مبشری» در «کسار» شماره ۱۶۷ می‌نویسد: «بخشی از چپ انقلابی نیز فراموش کرده است که خود با معیارهای ۱۰ سال پیش خویش، اکنون دیگر انقلابی نیست، چرا که به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقادی ندارد، با رفرمیست‌ها نشست و برخاست می‌کند و غیره» - برخی دیگر «چپ انقلابی» را مدافعان «قهر» و «انقلاب» می‌دانند، که مترادف هم نیز قلمداد می‌شوند، اعلام می‌کند - نظرات «بابک امیر خسروی» در «راه آزادی» درباره «هویت چپ» - هستند نظریه پردازانی که خود را «چپ انقلابی» می‌دانند، بخاطر ناروشتی محتوای تئوریک مقوله «چپ انقلابی»، بین انواع این نظرات در نوساندن. فاصله شناخت راست از نظرات چپ انقلابی بحث جداگانه‌ای است، فاصله‌ای است نه کمی، بلکه کیفی. نظرات «آلهه بقرات» («کیهان لندن» ۱۹ اکتبر ۹۷ شماره ۶۷۷) برای درک این تفاوت نمونه‌وار است. به نظر او «گذار تدریجی و آرام، جوهر تکامل است...» و از این برداشت به این نتیجه می‌رسد که «امکان نداشت انسان از یک تحول انقلابی ... از میمون حاصل شود و هر جا که این منطق به دلیلی پس‌زده می‌شود، جز تخریب و ویرانی به بار نمی‌آید».

صرفنظر از آنکه این تصور عامیانه که گویا «انسان از میمون حاصل» شده است، نادرست است - ایندو تنها منشأ مشترکی در سیر تکاملی خود دارند -، «آلهه بقرات» تفاوت کیفی بین میمون و انسان را تشخیص می‌دهد، ولی نمی‌تواند آنرا به عنوان تغییر «ریشه‌ای» radikal و یا انقلابی درک کند، زیرا - همانند «بابک امیر خسروی» - در بند این تصور ذهنی خود گرفتار است، که تغییرات انقلابی یعنی «قهر» و «تخریب» و تغییرات «تدریجی و آرام»، یعنی «کمی»، تنها «جوهر تکامل» را تشکیل می‌دهند.

تغییرات کمی و کیفی، تدریجی و انقلابی توانان «جوهر تکامل» را تشکیل می‌دهند. پافشاری «آلهه بقرات» و دیگران بر «بد» و «مذموم» بودن انقلاب و گویا وحشت و بی‌زاری انسان از «تخریب و ویرانی» از ریشه عقلایی-فلسفی ناشی نمی‌شود، بلکه از جایگاه و موضع طبقاتی-سیاسی نشأت می‌گیرد.

البته فاصله این پندارها از نظرات «چپ انقلابی»، با نظرات و شناخت آن تفاوت کیفی دارد. چپ انقلابی نه عاشق قهر و دیکتاتوری است، و نه انقلاب را تنها راه ترقی اجتماعی می‌داند؛ چپ انقلابی نه تغییرات تدریجی را نفی می‌کند و نه آنرا، همانند چپ رفرمیست، تنها امکان تغییر و رشد می‌داند. چپ انقلابی، پایبند به اسلوب علمی بررسی و شناخت پدیده‌ها و از موضع ماتریالیسم دیالکتیک، به وجود رابطه و دیالکتیک رفرم و انقلاب معتقد است و ایندو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌شناسد. این علم به‌او امکان می‌دهد تا در بررسی پدیده‌ها، با تشخیص هر مرحله، تاکتیک و عملکرد سیاسی متناسب با آن مرحله روز را تعیین کند.

روندی که اکنون در ایران در حال تکوین است، یعنی تعیین مرزها و محدوده قانونی-حقوقی وظایف «ولایت فقیه»، بعنوان گامی در جهت هموار کردن راه تحولات از سوی نیروهای طرفدار تحولات و فشار نیروهای وابستگرا و طرفداری سرمایه داری تجاری و وابسته برای نامحدود معرفی کردن اختیارات ولایت فقیه، در واقع همان چالشی است که حزب توده ایران در اعلامیه خود، بنسبست رفرانندم قانون اساسی پیش بینی کرده بود: «...این اصل، پس از آیت الله خمینی، دشواری‌های بسیاری را برای کشور بوجود خواهد آورد...»

اظهارات مهندس بهزاد نبوی بعنوان مسئول مشکلات دولت خاتمی در روزنامه سلام و همچنین دیدگاه‌های عبدالکریم سروش [۱] در تأیید آن پیش بینی حزب توده ایران در سال ۵۸ و در آستانه رفرانندم قانون اساسی است. برای نیروهای معتقد به دیدگاه علمی، این تعیین مرزهای قانونی، در عین حال کوششی است برای تغییرات رفرمیستی هم در شکل حاکمیت جمهوری اسلامی و هم در محدود ساختن قدرت سیاسی-اقتصادی سرمایه داری تجاری و وابسته و ارتجاع مذهبی که دست در دست هم دارند.

دیالکتیک رفرم و انقلاب

چرا دوران فعلی رشد جامعه ایران می‌تواند دوران تغییرات تدریجی-رفرمیستی ارزیابی شود و نه تغییرات انقلابی؟

از دیدگاه علمی هیچ پدیده‌ای ثابت و ابدی نیست. همه چیز و همه پدیده‌ها در حال رشد و تغییرند. چگونگی تظاهر وجود آنان، ریشه در

وابسته است. در تحلیل نهانی سرنوشت این مبارزه بستگی به تناسب توا بین جنبه آزادی و ترقی خواهی و متحدانش از یک سو، توان مانور و عمل دشمنان داخلی و خارجی آن از سوی دیگر دارد. نقش رهبران فعلی و آینده تنها در این چارچوب قابل تصورات.

بی اعتقادی به امکان تغییرات تدریجی در ایران، در عمل همزاد بی اعتمادی نسبت به امکان هر نوع فعالیت سیاسی در ایران نیز هست. به همین دلیل جریاناتی که اعتقادی به تغییرات تدریجی و رفرمیستی در جمهوری اسلامی ندارند و شعار «طرز رژیم ولایت فقیه»، «طرز رژیم ملاحا»، «طرز رژیم آخوندی» را بعنوان پیش شرط هر حرکتی در جامعه اعلام داشته و حتی برای همین طرد نیز گامی به جلو نمی گذارند، هر کوششی در این زمینه را نه نشانه جنبش مردم، که نشانه توطئه ارتجاع می دانند.

۱- کبان شماره ۳۶: دولايت فقه يك نظريه فقهی است که ایک پایه حکومت در ایران قرار گرفته است و از سوی نقلا و عقلا تاکنون دلیلی اقامه نشده است که اثبات کند، بهترین نحوه حکومت است و هم در میان فقه مخالفانی دارد، هم در میان سیاست شناسان... مشروعیت حکومت، کشف مردم نیست، بلکه حق آنان است و لذا به دست مردم هم سلب می شود... حتی اگر دین هم تکلیف به حاکمیت شخص خاصی کرده باشد، تا مردم نپذیرند، حاکم، حاکم نمی شود.

۲- نامه مردم شماره ۵۱۵ صفحه ۶: دعا برای مردم محروم مهندسان در تکنهای طبقات فرسای کنونی صمیمانه آرزوی گشایشی، حتی نسبی می کنیم. ولی منتقد بوده ایم و منتقد مانده ایم که در چارچوب «ولایت فقه» و مناسبات مسلط سرمایه داری انکلی قائم بر ایدئولوژی فقه سنتی (!!) گروهی اساسی از انبوه مشکلات جدی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه کشوده نخواهد شد. (بدین ترتیب از یکسو فقط آرزومند باقی می ماند و نه مبارزه و از سوی دیگر آب پاکی برای شکست روی دست مردم و جنبش آنها ریخته شده و شرکت در انتخابات از سوی میلیونها ایرانی عملی بیهوده ارزیابی می شود!)

شکست یک کارزار ضد کمونیستی در فرانسه

کارزار ضد کمونیستی که در هفته های اخیر در فرانسه برپا گردیده بود، با شکست سنگینی برای برپا کنندگان آن پایان یافت. بهانه این کارزار نوین، انتشار کتابی بود با عنوان «کتاب سیاه کمونیسم» که تلویین کنندگان آن کوشیده بودند با انواع و اقسام آمارها و ارقام و مخلوط کردن حقایق با جعلیات، جنایاتی را به نام کشورهای سوسیالیستی سابق ثبت کرده و رقم آن را به حساب خود تا یکصد میلیون نفر برسانند تا از این طریق ضمن مقایسه و تبرئه نازیسم و فاشیسم، مسئولیت جنایات فاشیسم هیتلری را به دوش کمونیست ها و احزاب کمونیست دیگر کشورها بیاندازند!

این کارزار بویژه در هفته های اخیر در فرانسه ابعاد جنون آمیزی به خود گرفت. تا آنجا که بخشی از رهبران جناح راست در پارلمان فرانسه، در یک اقدام تبلیغاتی و ناسنجیده، نخست وزیر این کشور را مورد مواخذه قرار دادند و از وی خواستند تا در مورد باصطلاح «جنایات کمونیست ها» و دلیل حضور آنها در کابینه توضیح دهد. «لیونل ژوسپن»، نخست وزیر فرانسه در پاسخ شدید الحن خود با اشاره به اینکه اتحاد شوروی در دوران جنگ دوم جهانی متحد فرانسه بود، هرگونه مقایسه میان کمونیسم و نازیسم را بکلی مردود شمرد و سرانجام با صراحت گفت که از اینکه کمونیست ها در کابینه او حضور دارند، افتخار می کند.

پاسخ قاطعانه نخست وزیر فرانسه به تحریکات ضد کمونیستی محافل دست راستی فرانسه، شور و هیجان وسیعی را میان نمایندگان چپ پارلمان بوجود آورد و ضمناً ضربه خرد کننده ای شد به برپا کنندگان این کارزار. بدنبال شکست این کارزار ضد کمونیستی، در صفوف راست چند دستگی و دوگانگی پدید آمد و رهبران جناح راست «گلیست» در پارلمان، برخی از نمایندگان را ملامت کردند که با طرح سوالاتی نامناسب و نابجا، بجای ایجاد تفرقه در صفوف چپ، برعکس، آن را بیش از هر زمان دیگری متحد کرده اند. ضمن اینکه نیروهای راسته به گلیسم و هواداران ژنرال دوگل که خود پیشگام برقراری مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی بوده و حتی کمونیست ها در کابینه وی شرکت داشته اند، چندان مایل نیستند در اینگونه تبلیغات شرکت کنند.

نباید فراموش کرد که کارزار ضد کمونیستی اخیر در فرانسه، با افزایش نفوذ حزب کمونیست این کشور و گسترش گرایش به چپ در سطح جامعه و از جمله در درون حزب سوسیالیست، در ارتباط مستقیم قرار دارد و احتمالاً باید از این پس منتظر بود تا در اشکال مختلف تشدید نیز بشود. ضمن اینکه برخی از نیروهای راست، بازگشت به قدرت را تنها در سایه اتحاد با فاشیست ها و راست های افراطی میسر می بینند و جمله به کمونیست ها را زمینه ساز تحقق چنین اتحادی می پندارند. همانطور که «هاری امانوئل»، دبیرکل سابق حزب سوسیالیست می گوید: «هدف از این تبلیغات و مقایسه میان کمونیسم و نازیسم، آمده کردن افکار عمومی برای برقراری اتحاد میان راست و راست افراطی و فاشیست هاست. هشیاری نیروهای چپ فرانسه، خوشبختانه تاکنون توانسته است، این نقشه ها را خنثی کند.»

تغییراتشان دارد. رشد و تغییر پدیده ها در یک روند خطی و یا دورانی نیست. در چنین صورتی رشد از ساده به بغرنج و از سبیط به مرکب حاصل نمی شد. رشد و تعالی حاصل حرکت مارپیچی ای است که هر دور آن از دو مرحله تغییرات تدریجی- کمی ساختارهای موجود و تغییرات انقلابی- کیفی با ایجاد ساختارهای نوین می گذرد. این ساده ترین بیان محتوای رشد پدیده است. گرچه در عمل هر دو مرحله با بغرنجی های خود همراه است. این بغرنجی در جامعه انسانی به مراتب بغرنج تر است. چرا که در آن روحیات، فرهنگ، سنت و آداب و... نیز دخالت دارد. از اینرو شناخت و ارزیابی چگونگی روند رشد جامعه بشری، علل و نیروهای کمکی و بازدارنده آن، یعنی ارزیابی تاریخ حیات انسانی، بعنوان پدیده بیرون آمده از طبیعت «مادی»، ولی با ویژگی های ناشی از «ذهن» فردی و گروهی- طبقاتی انسان ها، در طول سده ها موضوع بحث فلاسفه بوده است. فلاسفه قبل و دوران سرمایه داری نیز پیوسته در این عرصه با کشمکش های بی وقعه درگیر بوده اند و گاه سرگردان و سرخورده از عدم توانایی برای توضیح تاریخ بر پایه مطلق گرایی نقش «ذهن» خود برای توضیح آن، گفته و نوشته اند: «بالاخره انسانی خواهد آمد که همانند «کپلر» و «نیوتن» در علوم دقیقه، خط سرخ شناخت تاریخ را کشف کند!» («هردر»)- این انسان، و دقیقتر دو انسان آمدند: مارکس و انگلس!

شناخت علمی تاریخ جامعه بشری که آن دو بر پایه بررسی ماتریالیستی رشد جامعه بشری ارائه داشتند، عبارتست از «نبرد طبقاتی». این نبرد همانند هر پدیده دیگر، از دو مرحله رشد تدریجی و مرحله تغییرات انقلابی می گذرد. نه مرحله انقلابی همیشگی است و مطلق، و نه مرحله تغییرات تدریجی پایان ناپذیر است و مطلق. تشخیص مشخصات این دو مرحله، تعیین عملکرد سیاسی و تاکتیکی برای هر کدام از این دو مرحله، پایه تئوریک نیروهای انقلابی معتقد به فلسفه علمی است. بدین ترتیب «علم تاریخ» به گنجینه دانش و شناخت بشری افزوده شد. اما بکار گرفتن این «کلیدعام» برای شناخت و توضیح مورد «خاص» امری مکانیکی و جزم گرایانه نیست و نیاز به درک دقیق مقولات مورد نظر فلسفه علمی دارد.

با آنچه گفته شد، رشد جامعه بشری، که جمهوری اسلامی در آن استثناء نیست، بزبانه نبرد طبقاتی ای انجام می گیرد که از دو مرحله رشد می گذرد. مرحله «انقلابی» و مرحله «رفرم» یا تغییرات تدریجی!

ایران امروز کدام مرحله رشد را طی می کند؟

پرسشی که اکنون در مورد جمهوری اسلامی ایران مطرح است، آن است که ایران در کدامین مرحله رشد خود قرار دارد؟ مرحله تغییر انقلابی؟ یعنی می توان شرایط عینی و ذهنی ضروری برای تحقق یک انقلاب اجتماعی را در ایران مشاهده کرد و بر پایه آن خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی شد؟ و یا ایران در دوران تغییرات تدریجی قرار دارد؟ و اگر دارد، علانم و نیروهای آن کدامند؟

برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ بدلیل درکشان از ماهیت «چپ انقلابی» و عدم شناخت دیالکتیک «رفرم و انقلاب» قادر به تشخیص مرحله نبرد طبقاتی- انقلابی در جامعه امروزی نیستند. آنها با قرینه سازی «غیرتاریخی»- غیرماتریالیستی بین رژیم وابسته شاه و جمهوری اسلامی که اولی از دل یک کودتای امپریالیستی برآمده بود و دومی برآمده از درون یک انقلاب ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی است، عدم درک دقیق خویش از شناخت دو مرحله متفاوت رشد جامعه را به نمایش می گذارند. تشابه شیوه های فاشیست مآبانه ارتجاع قبل و بعد از انقلاب بهمن آنچنان حواس و درک این نیروها را به خود مشغول ساخته است، که نمی توانند تفاوت بین ممیزه علنی و بی پروای شیوه های سرکوبگرانه زمان شاه را با ممیزه پنهان شدن ارتجاع مذهبی حاکم امروز در پشت شعارهای «انقلابی» و شیوه های سرکوبگرانه ژانیده از آن را تشخیص دهند.

چنین برداشتی به ویژه آمادگی عامل ذهنی را در ایران مورد توجه قرار نمی دهد. «شگفت زدگی» این نیروها از جنبش «دوم خرداد» ریشه در این بی توجهی نیز دارد.

آیا در شرایط فعلی تناسب توا، امکان تغییرات تدریجی منتفی است؟ پاسخ به این سوال باید بتواند آن تاکتیک ها و سیاست های واقع بینانه ای را در دستور روز قرار دهد، که حلقه پیوند و اتحاد نیروی چپ برای عمل مشترک نیز می تواند بشود.

نیروهای چپ غیر انقلابی اپوزیسیون و «نامه مردم» در کنار آنها [۲] با قرینه سازی ذهنی و غیرتاریخی خود، و یکسان پنداشتن مرحله قبل و بعد از پیروزی انقلاب بهمن، عملاً به نفی امکان تغییرات تدریجی در ایران امروز می پردازند، بدون آنکه قادر به ارائه هر نوع نشانه ای از زمینه انقلاب اجتماعی در جامعه در مرحله کنونی باشند.

پیروزی نسبی و یا کامل جنبش مردم و همچنین شکست ممکن آن در مبارزه برای تغییرات تدریجی در ایران به عوامل متعدد داخلی و خارجی

ابتکارات را به توطئه کنندگان سپردن! ما یقین داریم، با هر گامی که از سوی دولت و جنبش به عقب برداشته شود، طردشدگان انتخابات نه تنها نیم گامی هم به عقب برنخواهند داشت، بلکه با امید بیشتری نسبت به موفقیت توطئه‌هایشان، چند گام بلندتر نیز به جلو خواهند برداشت. آنها زمان را به سود خود نمی‌دانند و توطئه‌ها را بی‌وقفه‌تر دنبال خواهند کرد! آنها از تجربه برخی مامشات‌های پس از درگذشت آیت الله خمینی و به زندان و محاکمه نکشاندن و به چوبه اعدام نسپردن شناخته شده‌ترین همکاران آیت الله خمینی، در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب پشیمانند و این بار اگر موفق شوند، در این کار لحظه‌ای درنگ نخواهند کرد. یورش به شهرداری و یورش به خانه آیت الله منتظری کینه و نفرتی را نشان داد، که می‌توان ادامه آن را حدس زد!

ما همچنین همه احزاب و سازمان‌های سیاسی و میهن‌دوست خارج از کشور را نیز فرا می‌خوانیم، تا با درک دقیق‌تر اوضاع داخل کشور، با همه توان و امکان خویش به یاری جنبش مردم بشتانند!

سخنان آیت الله منتظری

از متن سخنرانی یکساعته آیت الله منتظری در روز ولادت حضرت علی (۷۶، ۷۲)، که ستاد توطئه علیه نتیجه انتخابات ریاست جمهوری نیست به آن واکنشی‌هایی نفرت‌انگیز از خود نشان داد، برجسته‌ترین نکات آن، بسرعت برق و باد، از نوار این سخنرانی استخراج شده و در میان مردم دست به دست می‌شود!

۱- ولایت فقیه آن نیست که آدم دستگاه سلطنتی بیشتر از پادشاهان دنیا درست کند، سفرهای میلیاردی داشته باشد و کسی به او دسترسی نداشته باشد.

۲- من از آقای خاتمی انتقاد دارم و به او پیغام دادم که برو پیش رهبر و بگو که احترام شما جای خود، اما ۲۲ میلیون نفر به من رای دادند، به من هم رای دادند! و همه می‌دانستند که رهبر و دفتر رهبری و همه اطرافیان به کس دیگری نظر دارند، یعنی مردم آن تشکیلات را قبول ندارند، بنابراین اگر قرار باشد وزراء و استانداران من را خودم انتخاب نکنم و در کار من دخالت کنید، من نمی‌توانم کاری انجام دهم و چون مردم از من انتظاراتی دارند، استعفا می‌کنم.

۳- من به "دری" وزیر اطلاعات گفتم که مشکل وزارت اطلاعات این نیست که فقط وزیرش عوض شود، بلکه وزارت اطلاعات باانش خراب است. مردم می‌خواهند بافت وزارت اطلاعات عوض شود. یک مشت بچه عوضی و خراب آنجا هستند، نه اینکه هر ورقی که معاون‌ها و مدیر کل‌های اطلاعات آوردند، تو امضاء بکنی.

۴- حکومت اسلامی، یعنی حکومت جمهوری مردم، مردم با احزاب که خودشان درست می‌کنند و با شرکت در انتخابات، افراد ناصالح را کنار می‌گذارند، مملکت را خودشان باید اداره کنند. ولی فقیه فقط باید نظارت بکند، که امور کشور از اصول شرع خارج نشود. وجود ولی فقیه الزامی است، اما به عنوان ناظر نه اینکه در همه کارها دخالت کند.

۵- ولی فقیه باید اعلم باشد. من برای خامنه‌ای نامه نوشتم که نگذار قداست مرجعیت بدست تو شکسته شود و حوزه‌ها جیره خوار حکومت گردند و رسماً بگو بدلیل مشغله زیاد، من سؤالات شرعیه را جواب نمی‌دهم و وجوه شرعیه را هم به حوزه‌ها تحویل دهید. اما مرجعیت شیعه را مبتذل کردند.

۶- دری نجف آبادی از وقتی وزیر شد، هر جا می‌گوید «ولایت مطلقه» یا هاشمی گفته «ایران، افغانستان می‌شود»، این حرف‌ها تضعیف نظام است. نظام که یک شخص نیست. اگر هم زیاد از یک چیزی بد دفاع کردی نتیجه معکوس دارد. می‌گویند خط قرمز وجود دارد. خط قرمز فقط خدا و پیامبر و امام معصوم است. و بگویم که دیگر راه انداختن یک عده بچه توی خیابان که فحش به ما بدهند، دوره‌اش گذشت. اینکه روزنامه‌ها چیزی علیه ما بنویسند، مردم فحش به آنها می‌دهند و بی‌آبرو شده‌اند. امام جمعه‌ها حرفی بزنند، همه می‌دانند که امام جمعه‌ها حقوق بگیر هستند. یا به من می‌گویند ضد ولایت فقیه. بابا! ما ولایت فقیه را علم کرده‌ایم و گفته‌ایم، حالا ما شدید ضد ولایت فقیه؟ وقتی ما این حرف‌ها را می‌گفتیم، نطفه شما هم منعقد نشده بود!

(بقیه از ص اول) (درباره قدرت اقتصادی این جریان به سخنرانی محسن رفیق‌دوست در همین شماره راه توده مراجعه کنید!) بنابراین دفاع از "ولایت فقیه" یک بهانه و نیزنگ عوام‌فریبانه است، که با کمال تأسف درک مسئله برای مهاجرین سیاسی ایران هم آسان نیست! و آب به آسیاب این حیل می‌ریزند و نمی‌توانند با افشاکری یکپارچه خود، به مقابله واقعی و جدی با شکست خوردگان انتخابات برخیزند و همدم و غمخوار مردم تحت ستم ایران شوند!

ستاد توطئه و مطبوعات تحت فرمان، تلویزیون سخنگوی آن، می‌نویسند و می‌گویند، که آیت الله منتظری توسط آیت الله خمینی بعنوان "ساده لوح" طرد شده بود و آنها این حکم امام را می‌خواهند اجرا کنند!

اول- افکار عمومی از جزئیات با خبر نیست، اما درک عمومی اکنون به این سمت حرکت می‌کند، که همین توطئه کنندگان و شکست خوردگان انتخابات خود در بیت آیت الله خمینی ماجرای خلق او از قائم مقامی رهبری را آفریدند، همانگونه که آیت الله خمینی را در گرداب ادامه جنگ باعراق انداختند و جام زهر را سرانجام بدستش دادند! حالا مردم بیش از گذشته به مرگ ناگهانی و غافلگیرکننده بزرگ‌ترین منبع اسرار آیت الله خمینی، یعنی احمد خمینی می‌اندیشند. مردم روز به روز به نفرت بیشتری گذشته را مرور می‌کنند و نقش طردشدگان انتخابات را در همان سال‌های حیات آیت الله خمینی بخاطر می‌آورند: خزعلی‌ها، مهدوی کنی‌ها، جنتی‌ها، ناطق نوری‌ها، آیت الله یزدی‌ها و...

دوم- مردم از خوب می‌پرسند، آیت الله منتظری توسط آیت الله خمینی طرد شده بود! بسیار خوب، بسیاری از نزدیک‌ترین همکاران آیت الله خمینی تا آخرین لحظات حیاتش چرا در جمهوری اسلامی و توسط همین توطئه کنندگان طرد شده و به گوشه خانه‌هایشان رانده شده‌اند: کربوی‌ها، خوئی‌ها، میرحسین موسوی‌ها، اردبیلی‌ها و...

علی خامنه‌ای، که ظاهراً شکست خوردگان انتخابات اخیر به دفاع از موقعیت او برخاسته‌اند، در تمام سال‌های پس از درگذشت آیت الله خمینی نقش تقویت کننده شکست خوردگان انتخابات اخیر و طردشدگان انتخابات ریاست جمهوری را برعهده داشته است. او حتی پس از نتایج انتخابات اخیر ریاست جمهوری نیز نتوانست و یا نخواست، به خواست و رای مردم گردن گذاشته و شکست خوردگان انتخابات را از پست‌هایی که با حکم او آنها را تسخیر کرده‌اند، کنار بگذارد. اکنون هم خود او و دیگرانی که در کنار او و یا در جمع حکومتیان، ناظر بی عمل صحنه نبرد بین جنبش مردم و شکست خوردگان از رای مردم هستند، باید از خود بپرسند: آن رهبری که با پول بازار و چماق و چاقوی اوباش و جنایات و حادثه آفرینی‌های مژغی توطئه گر بازاری و روحانیت وابسته به بازار و طرد شده از سوی مردم، به خواهد بر مملکت حکومت کند، دیگر "رهبر" نیست، بلکه مجری آشکار و بی چون و چرای فرامین همان‌هایی باید باشد، که از فردای در خون غرقه کردن این جنبش و دولت کنونی، مدعی تاج و منبر بخشیدن به او خواهند بود! شعبان بی مخ هم پس از ۲۸ مرداد تا سال‌ها نام خودش را گذاشته بود "شعبان تاج بخش"، سرلشکر زاهدی هم مدعی سلطنت شده بود، تیمور بختیار هم خیال ریاست جمهوری به سرش زده بود. اینها درس‌های همین تاریخ ۵۰ سال اخیر است! و همه هم نام کودتای ۲۸ مرداد را گذاشته بودند، "روز نجات ملی"! فقام انگلیس و امریکا و مذاکرات مستقیم با شاه و ابراز بندگی بی چون و چرای شاه، موجب شد تا او را بر تخت نگهدارند و زاهدی و بختیار را ببرند و لقمه نانی هم جلوی شعبان تاج بخش بگذارند تا او به همان لقب اصلی اش، یعنی "شعبان بی مخ" اکتفا کند!

سنبشش عمل و اعتقاد طردشدگان انتخابات اخیر نسبت به "ولایت فقیه" و یا رهبر کنونی جمهوری اسلامی ساده‌تر و سریع‌تر از این ممکن نیست، که یک شبه و طی چند حکم:

رئیس قوه قضائیه برکنار شده و مثلاً موسوی اردبیلی بجای وی منصوب شود، رادیو و تلویزیون در اختیار دولت گذاشته شود، ترکیب شورای نگهبان تغییر کرده و افرادی مثل حجت الاسلام کربوی به آن راه یابند، نیروهای انتظامی طبق قانون اساسی در اختیار دولت گذاشته شود، کمیته امداد امام از عسکروالادی گرفته شده و مدیریت آن به شورائی مرکب از نمایندگان سه قوه و تحت نظارت دولت واگذار شود، ستاد نماز جمعه منحل شود، تولیت آستان قدس رضوی به دولت و سه وزارتخانه اقتصادی آن واگذار شود و...

یقین بی بازگشت داریم، که ظرف ۲۴ ساعت، همین طرفداران امسروز "ولایت فقیه" که توسط طردشدگان انتخابات به خیابان‌ها کشیده شده‌اند، علیه "ولایت فقیه" به خیابان کشیده خواهند شد و همان‌هایی که نفرت انگیزترین اعمال را در خانه آیت الله منتظری و نسبت به شخص وی مرتکب شدند، با چوب و چماق به خانه رهبر کنونی جمهوری اسلامی ریخته و با فریاد «رهبر غیر اعلم، معزول باید گردد»، خواهان تعیین رهبری دیگر خواهند شد، که اعلم و مرجع باشد! یعنی یکی از همان‌ها که در ستاد توطئه‌ها، اکنون مقدمات کودتا علیه دولت خاتمی را فراهم می‌آورد!

حزب توده ایران، متکی به ۵۵ سال فعالیت سیاسی و انقلابی و پشت سر گذاشتن بزرگترین حوادث تلخ تاریخ معاصر ایران، معتقد است، مسائل را باید با همین صراحت به مردم گفت و آنها را برای درهم شکستن صفوف توطئه کنندگان بسیج کرد. هر نوع مامشات و عقب نشینی، حتی به بهانه یافتن فرصتی بهتر، برای یورش، درعمل یعنی یک گام در جهت تسلیم برداشتن و صحنه

Rahe Tude No. 66

November 1997

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany